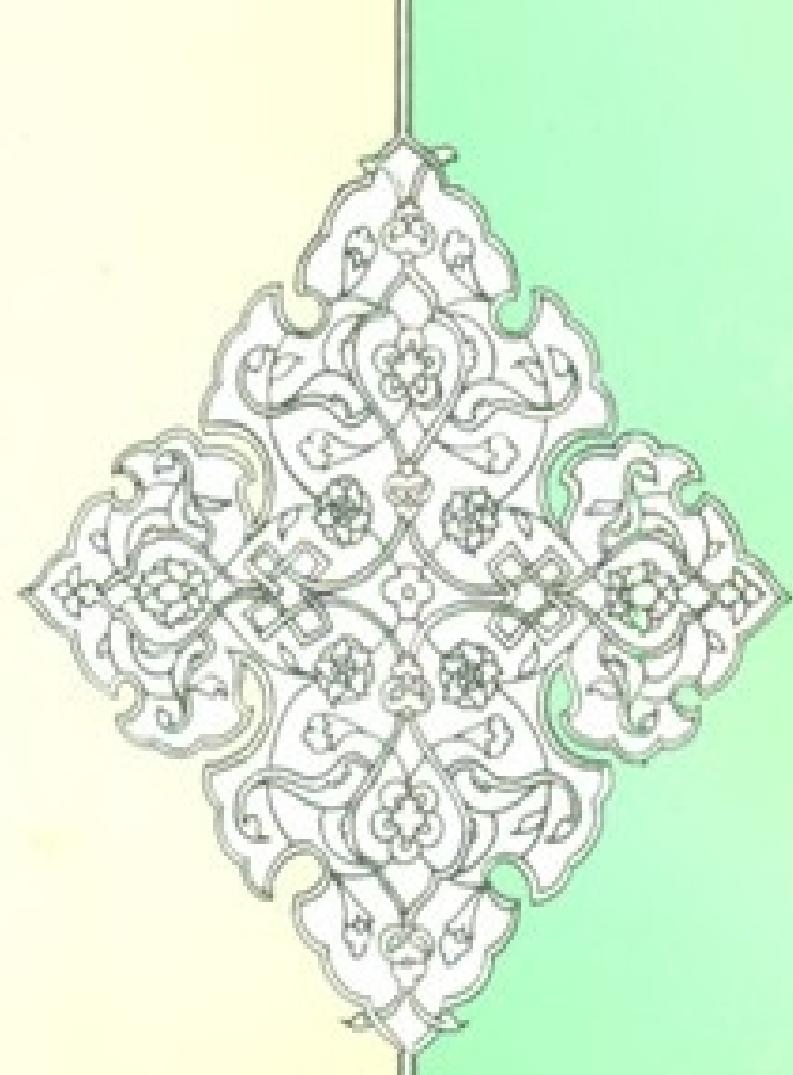


عیشیه وانی



منابع

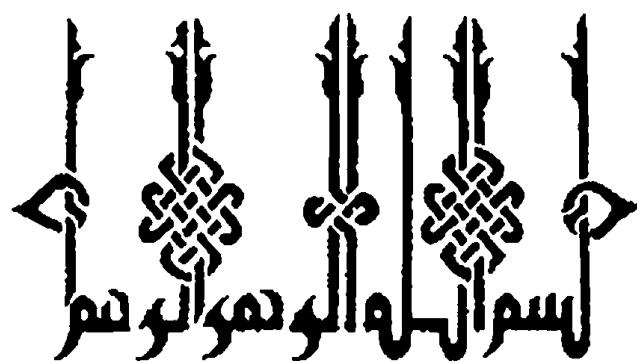
اندیشه هایی که شنیدم

# منابع

اندیشه مذهبی شیعه

تألیف

علی شیروانی



انتشارات شفق  
فیم- خباب شهدا  
تلفن ۲۱۰۲۸

نام کتاب: ..... منابع اندیشه مذهبی شیعه  
مؤلف: ..... علی شیروانی  
ناشر: ..... انتشارات شفق  
حروفچینی: ..... سجاد  
نوبت چاپ: ..... ۱۳۷۳، ۱  
تیراز: ..... ۴۰۰  
تعداد صفحات: ..... ۱۷۶ دزیری

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سخن ناشر

این نوشتار، دفتر نخست از مجموعه «شناخت مکتب تشیع» است که بر اساس کتاب «شیعه در اسلام» تألیف علامه فقید استاد سید محمدحسین طاطبایی رهنما تدوین شده است.

طرح اولیه جنبین مجموعه‌ای، توسط کمیته الهیات (متشكل از جناب آقای دکتر احمدی، حجۃالاسلام والمسلمین واعظ زاده خراسانی، حجۃالاسلام والمسلمین مجتهد شبستری، آقایان دکتر مجتبایی و دکتر مهدی‌زاده) در جلسه ۷۲/۲/۸ به تصویب رسید تا در چهار واحد درسی تحت عنوان «معارف شیعه» در رشته الهیات، گرایش ادبی و عرفان عرضه شود. سازمان «سمت» طی نامه ۱۵۸۲/۳۵۶ تدوین آن را از دفتر همکاری حوزه و داشگاه درخواست نمود و از طرف دفتر، مسئولیت نگارش آن به عهده حجۃالاسلام والمسلمین جناب آقای شیروانی گذاشته شد.

اینک دفتر نخست آن تحت عنوان «منابع اندیشه مذهبی شیعه» به خوانندگان عزیز تقدیم می‌شود و ان شاء الله دفاتر دوم و سوم با عنوان «عقاید شیعه» و «تاریخ شیعه» در آینده‌ای نزدیک منتشر خواهد شد.

ضمن آرزوی توفیق بیشتر برای مؤلف محتشم، امبدواریم، ما نیز در ثمرات این امر خطیر، سهیم باشیم و خدمت ناچیزمان، مسوجب خشنودی و رضایت بقیه الله الاعظم حضرت ولی عصر(عج) گردیده و مورد استفاده دوستدران مکتب تشیع قرار گبرد.

**«انتشارات شفق»**



## فهرست مطالب

۹ .....	درآمد .....
۱۵ .....	فصل اول: قرآن
۱۸ .....	بررسی لغوی واژه قرآن و تحدید مفهوم آن
۲۱ .....	نزول قرآن از طرف خداوند
۲۰ .....	مصنویت قرآن از تحریف
۲۸ .....	نفى تحریف به افزایش
۲۹ .....	نفى تحریف به کاهش
۳۰ .....	دیدگاه شیعه درباره تحریف قرآن
۳۲ .....	روایات شیعه و عدم تحریف قرآن
۳۳ .....	الف: لزوم عرضه روایات بر قرآن
۳۴ .....	ب - آنچه در دست مردم است همان است که از سوی خداوند نازل شده است
۳۵ .....	ج - حدیث ثقلین
۳۶ .....	د - احادیثی که فرمان مراجعه به فرآن می دهد
۳۷ .....	سخنی در پایان
۴۰ .....	حجیت ظواهر قرآن

بررسی ادله اخباریها بر عدم صحیت ظواهر قرآن ..... ۴۳	
محکم و متشابه در قرآن ..... ۵۱	
دیدگاه علامه طباطبائی در محکم و متشابه ..... ۵۴	
محکم و متشابه در روایات امامان شیعه ..... ۵۷	
یک تذکر ..... ۵۸	
ظاهر و باطن در قرآن ..... ۵۹	
سر ظاهر و باطن داشتن آیات قرآن ..... ۶۲	
ناسخ و منسوخ در قرآن ..... ۶۶	
انواع نسخ ..... ۶۷	
۱- نسخ حکم و تلاوت ..... ۶۷	
۲- نسخ تلاوت بدون حکم ..... ۶۸	
۳- نسخ حکم بدون تلاوت ..... ۶۹	
حقیقت نسخ ..... ۷۰	
نمونه هایی از آیات منسوخ ..... ۷۱	

فصل دوم: سنت ..... ۷۳	
سنت رسول الله ..... ۷۵	
ادله صحیت سنت رسول خدا ..... ۷۶	
دلالت قرآن بر صحیت سنت رسول خدا ..... ۷۹	
عصمت پیامبر و صحیت سنت او ..... ۸۴	
سنت امامان دوازده گانه ..... ۸۷	
ضرورت وجود امام ..... ۸۹	
امامت علی ..... ۹۲	
آیه تبلیغ ..... ۹۳	

## نهرست مطالب ۷

۹۵	حدیث غدیر
۱۰۱	امامت سایر امامان
۱۰۲	روایاتی از اهل سنت درباره امامت دو لازم امام
۱۰۴	سنّت صحابه از نظر شیعه و سنّی
۱۰۴	تعريف صحابی نزد اهل سنت
۱۰۵	تعريف صحابی نزد شیعه
۱۰۶	حججت سنّت صحابه نزد اهل تسنن
۱۱۰	حججت سنّت صحابه نزد شیعه
۱۱۶	راههای دستیابی به سنّت معصومین
۱۱۶	الف - راههای قطعی
۱۱۷	۱- خبر متواتر
۱۱۸	۲- خبر محفوف به قرائن قطعی
۱۱۹	۳- اجماع
۱۲۱	ادله حججت اجماع از دیدگاه اهل سنت
۱۲۵	نحوه کاشفیت اجماع از رأی معصوم از دیدگاه شیعه
۱۲۷	۴- سیره
۱۲۹	ب - راههای غیر قطعی: خبر واحد
۱۳۰	قلمرو حججت خبر واحد
۱۳۳	فصل سوم: عقل
۱۳۵	درآمد
۱۳۷	منزلت عقل در قرآن کریم
۱۴۲	منزلت عقل در سخنان پیامبر اکرم
۱۴۴	منزلت عقل در سخنان امامان شیعه

جایگاه عقل در عقاید مذهبی شیعه ..... ۱۴۷	۱۴۷
در قرن اول تا چهارم هجری ..... ۱۴۷	۱۴۷
در قرن پنجم تا دهم هجری ..... ۱۵۰	۱۵۰
در قرن یازدهم و دوازدهم هجری ..... ۱۵۴	۱۵۴
در نیمه دوم قرن دوازدهم تا قرن چهاردهم ..... ۱۵۶	۱۵۶
جایگاه عقل در فقه شیعه ..... ۱۵۷	۱۵۷
الف - دیدگاه فقهای متقدم ..... ۱۵۷	۱۵۷
نتایج بحث ..... ۱۶۱	۱۶۱
ب - دیدگاه فقهای متاخر ..... ۱۶۲	۱۶۲
نتایج بحث ..... ۱۶۴	۱۶۴
آراء مختلف درباره عقل به عنوان یکی از منابع احکام ..... ۱۶۵	۱۶۵
دیدگاه فقهای اصولی ..... ۱۶۶	۱۶۶
سخنی از علامه مظفر درباره وجه حجت عقل ..... ۱۷۰	۱۷۰
فهرست منابع ..... ۱۷۱	۱۷۱

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درآمد

موضوع این پژوهش «منابع اندیشه مذهبی شیعه» است، و در واقع مدخل و درآمدی بر شناسایی مکتب تشیع به شمار می‌رود. پیش از ورود در اصل بحث یادآوری نکاتی لازم است:

۱- واژه شیعه در لغت عرب به معنای «پیروان و یاران» به کار رفته است. در مجمع البحرين آمده است: «الشيعة: الاتباع والأنصار... وكل قوم اجتمعوا على امر فهم شيعة»؛ و در نهایة آمده است: «اصل الشيعة الفرقة من الناس.» در قاموس<sup>۱</sup> آمده است «شیعه الرجل يعني پیروان و یاران او.» در تفسیر آیه «فَاسْتَغْاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ هَذُوْهُ»<sup>۲</sup> زمخشri در کشاف می‌نویسد: «شیعته» بمعنى کسانی از بنی اسرائیل که پیرو دین موسی بودند.<sup>۳</sup> و نیز در تفسیر آیه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»<sup>۴</sup> می‌نویسد: بمعنى از جمله کسانی که در اصول دین و یاد تعهد و پایبندی به دین خدا را استادگی دربرابر دروغگویان، پیرو حضرت نوح<sup>علیہ السلام</sup> بودند، ابراهیم بود.<sup>۵</sup>

۱- ج ۲، ص ۴۷.

۲- نصص ۱۵۱.

۳- کشاف، ج ۲، ص ۲۷۵.

۴- صفات ۸۳.

۵- کشاف، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲- شیعه، در اصطلاح، معنایی انحصار از معنای لغوی آن دارد. واژه شیعه در کاربردهای مسلمانان در سه مورد به کار می‌رود:

الف: کسانی که علی علیه السلام و فرزندان او را، به اعتبار آنکه اهل بیت پیامبر ﷺ هستند و خداوند موذت ایشان را واجب کرده است<sup>۱</sup>، دوست می‌دارند و به آنان محبت می‌ورزند. به این معنا همه مسلمانان شیعه هستند مگر ناصبها که کینه و بعض اهل بیت علیهم السلام را در دل دارند. شاهد عمومیت این معنا آن است که همه مسلمانان در نمازها و دعاها خود بر اهل بیت پیامبر ﷺ درود و سلام می‌فرستند.

ب- کسانی که علی علیه السلام را بر عثمان و دیگر خلفا برتری می‌دهند، خواه او را نخستین خلیفه بدانند، و یا چهارمین خلیفه. زیرا گروهی از معتزله و شمار اندکی از اهل حدیث، بر این عقیده‌اند که علی علیه السلام به مقتضای روایات نقل شده از پیامبر اسلام ﷺ، افضل از دیگران است، ولی در عین حال او را خلیفه چهارم می‌دانند. در بسیاری از کتابهای رجال و تراجم اهل سنت این گروه با عنوان شیعه معرفی شده‌اند.<sup>۲</sup>

ج- کسانی که علی علیه السلام را خلیفه و جانشین بلافصل رسول خداوند ﷺ می‌دانند، و معتقدند که او از سوی خداوند متعال و با اعلام رسول اکرم ﷺ به این مقام منصوب شده، و وظیفه هدایت و رهبری مردم پس از رسول خداوند ﷺ بر عهده او گذاشته شده است.

در این اصطلاح، مقوم تشیع، قول به وصایت و خلافت بلافصل علی علیه السلام و ناپ بودن آن حضرت در همه شئون مذهبی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیر آن از رسول خدا است.<sup>۳</sup>

۱- «أَقْلُلُ لَا أَسْتَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي التَّقْرِيبِ». (شوری / ۲۲).

۲- ذهبی در «میزان الاعتدال» و «سیر اعلام النبلاء»، شیعه را در این معنا به کار برده است. ز.ک: بحوث

فی الملل و التحلیل، ج ۶، ص ۹ و ۱۰.

۳- شیعه به معنای اخیر آن دارای انشعاباتی است، و فرقه‌های گوناگونی در آن پدید آمده است. این انشعابات پس از شهادت امام حسین علیه السلام، پیشوای سوم شیعیان، و در زمان امامت امام سجاد علیه السلام آغاز شد. در این هنگام، غالب شیعیان امامت علی بن الحسین علیه السلام را پذیرفتند، و او را پیشوای چهارم شیعیان دانستند، اما گروهی اندک از ایشان سومین پسر علی علیه السلام، یعنی محمد بن حنفیه، را امام دانستند، و معتقد شدند او پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه رضوی غایب شده و در زمان مناسب ظهر خواهد کرد. این فرقه را کیسانیه می‌نامند.  
 پس از شهادت امام سجاد علیه السلام غالب شیعه امامت محمد باقر علیه السلام فرزند آن حضرت را پذیرفتند، اما گروه اندکی از فرزند دیگر امام سجاد علیه السلام، یعنی زید بن علی، پیروی کردند، و به زیدیه موسوم گشتند.

پس از رحلت امام باقر علیه السلام، شیعه، امامت جعفر بن محمد علیه السلام را پذیرفتند، اما پس از درگذشت آن حضرت، در حالی که اکثریت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را امام دانستند، گروهی اندک اسماعیل را، که فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بود و در زمان حیات پدر درگذشته بود، امام هفتم دانستند، و به اسماعیلیه شهرت یافتند. دسته‌ای نیز از عبد‌الله افطح و جمع دیگری از محمد، که فرزندان دیگر امام صادق علیه السلام بودند، پیروی می‌کردند و آنان را امام خود دانستند. گروه دیگری نیز بر امامت آن حضرت توقف کرده، کس دیگری را امام خود ندانستند، و معتقد شدند امام صادق علیه السلام، آخرین امام است.

پس از شهادت امام کاظم علیه السلام گروه اندکی در همان حضرت توقف کردند، و امام دیگری برای خود قرار ندادند، اما اکثریت شیعه از امام رضا علیه السلام تبعیت کردند، و او را امام هشتم خود دانستند.

اما پس از امام هشتم علیه السلام تا امام دوازدهم علیه السلام، که به اعتقاد غالب شیعیان همان مهدی موعود است، انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد، و اگر حواله‌ی در غالب انشعاب روی داد، چند صباحی بیش دوام نیافت و خود به خود از هم پاشید، مانند

آنکه جعفر، فرزند امام دهم علیه السلام پس از رحلت برادر خود، امام حسن عسکری علیه السلام، مدعی امامت شد و گروهی به وی گرویدند، اما پس از چند صبحانی از اطراف او پراکنده شدند و خود نیز مسأله را دنبال نکرد.

با وجود این انشعابها و دسته‌بندیها، در میان شیعه یک جریان واحد، غلبه و عمومیت داشت و آن جریان شیعه دوازده امامی (اثنی عشریه) است. گروهها و فرقه‌های دیگر همگی از هم پاشیدند و منقرض گشتند، مگر دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که پایدار مانده‌اند و هم‌اکنون دسته‌هایی از این دو فرقه در یمن، هند، لبنان و مناطق دیگر به حیات خود ادامه می‌دهند.<sup>۱</sup>

موضوع بحث ما در این پژوهش همان جریان غالب، یعنی شیعه دوازده امامی است، و هر جا به اطلاق سخن از شیعه می‌رود، مقصود همین جریان است.

۴- مراد از «اندیشه مذهبی» بحث و پژوهش و تفکری است که مسائلهای مذهبی و دینی را توجه می‌دهد، اعم از آنکه مربوط به اصول اعتقادی باشد و یا مربوط به احکام عملی، و خواه مربوط به اخلاق باشد یا سیاست و یا غیر آن، به طور کلی این عنوان شامل همه مسائلی می‌شود که در قلمرو یک دین و مذهب قرار می‌گیرد. و در نتیجه مراد از «منابع اندیشه مذهبی» مأخذ اصلی و اساسی است که یک دین و مذهب، اصول و فروع و در یک کلمه، محتوای خود را از آن اخذ می‌کند. یعنی آنچه علی القاعدة برای شناخت یک مذهب باید مورد مراجعه قرار گیرد، و با استمداد از آن، محتوای آن مذهب به دست آورده می‌شود.

حاصل آنکه موضوع این پژوهش مأخذ و منابع اصلی و اساسی است که برای شناخت مکتب تشیع باید بدان رجوع کرد، و خود این مکتب نیز همانها را به عنوان منبع و مأخذ به رسمیت می‌شناسد، و غیر آن را مرجع صحیحی برای اخذ و اقتباس اصول این مکتب نمی‌داند.

۱- برای نعفین بیشتر نگاه کنید به: الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۷۸؛ شیعه در تاریخ، عن ۵۹ - ۱۱۵؛ فرهنگ فرق اسلامی؛ شیعه در اسلام، ص ۴۰ - ۳۶.

۵- در این نوشتار، تلاش نویسنده بر آن بوده است که حجت و اعتبار سه مأخذ عمده یعنی: کتاب، سنت و عقل را به طور منطقی نبین کند، و بحث را به گونه‌ای تنظیم نماید که خواننده بدون هیچ اصل از پیش پذیرفته مذهبی، منابع یاد شده را به عنوان وسایلی برای شناسایی یک دین راستی و مکتب الهی بپذیرد. البته مخاطب تنها خدا پرستانند، ولذا از بحث اثبات وجود خدا صرف نظر شده است.

و از این رو در این نوشتار ابتدا قرآن کریم، به عنوان کتابی که: اولاً از سوی خداوند نازل شده است، و ثانیاً هیچ تحریفی در آن صورت نپذیرفته است، و ثالثاً خداوند ظواهر آن را وسیله‌ای برای پی بردن به مراد و مقصود از آن قرار داده است، معرفی شده، و ویژگیهای سه گانه فوق - که پایه‌های حجت و اعتبار این کتاب به عنوان مأخذی برای شناخت یک مکتب الهی است - با برهان صریح و روشن اثبات شده است. آنگاه به سنت رسول خدا علیه السلام پرداخته، حجت آن بر اساس آیات قرآن مجید و دلالت صریح عقل به اثبات رسیده است، و سپس سنت امامان معصوم شیعه علیهم السلام بر اساس اصول از پیش اثبات شده، یعنی کتاب و سنت رسول خدا علیهم السلام، نابت گشته است؛ و در خلال آن، بحث حجت سنت صحابه و مردود بودن آن از دیدگاه شیعه مطرح شده است و آنگاه درباره عقل و مقام و منزلت آن در کتاب و سنت، و سیر تاریخی بدیدگاه دانشمندان و اندیشمندان شیعه درباره آن، بحث و پژوهش شده است.

۶- ملاک و محور در بحثها ارائه نظر غالب و فکر حاکم در جامعه شیعی بوده است، و نظرات دیگر که در برابر این فکر غالب قرار دارد، حتی الامکان مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است؛ مثل بدیگاههای خاص اهل حدیث درباره عقل و نظرهای اخباریون درباره حجت ظواهر قرآن و مانند آن.

۷- شیعه در این پژوهش در برابر اهل سنت قرار دارد، ولذا تلاش شده است در ضمن بحث به موارد اساسی اختلاف اشاره شده و بدیدگاه اختصاصی شیعه، هر چند با اختصار، تبیین و مستدل شود. البته این، بدین معنا نیست که بحث ما صرفاً

یک بحث تطبیقی و مقایسه‌ای می‌باشد و تنها به ذکر موارد اختلاف می‌پردازد، بلکه هدف اصلی معرفی منابع فکر مذهبی شیعه است ولی در خلال آن، مقایسه و تطبیق هم صورت می‌گیرد.

۹- حقیقت آن است که مکتب تشیع همان اسلام راستین و واقعیت این دین مبین است، و غیر آن، هر چه هست، انحراف از اصول اساسی اسلام می‌باشد، ولذا اموری که به عنوان دیدگاه تشیع بیان شده است، در واقع همان دیدگاه اسلام می‌باشد.

فصل اول

قرآن



نخستین منبع اندیشه مذهبی شیعه، و بلکه همه فرق مسلمانان، که اساس و پایه دین اسلام را تشکیل می‌دهد و سند نبوت و معجزه جاویدان پیامبر ﷺ می‌باشد، قرآن مجید است.

سخن از اهمیت قرآن مجید و جایگاه رفیع آن مجالی واسع می‌طلبید. آنچه در اینجا مذکور است، بیان اموری است که حجتت قرآن بر آن توقف دارد. این امور به ترتیب عبارتند از:

۱- نزول قرآن از طرف خداوند.

۲- مصونیت قرآن از تحریف.

۳- حجت ظواهر قرآن.

پس از پرداختن به امور سه گانه بالا و اثبات هر کدام با دلیل قطعی و روشن، پاره‌ای از مهم‌ترین امور مربوط به قرآن مجید مانند محکم و متشابه، ظاهر و باطن و ناسخ و منسخ توضیح داده می‌شود، و به اندازه مورد نیاز، درباره آن گفت و گویی می‌شود.

اما پیش از پرداختن به اصل بحث، لازم است اندکی درباره واژه قرآن، و تحدبد مفهوم آن بحث شود.

## بررسی لغوی واژه قرآن و تحدید مفهوم آن

گرچه کتاب خدا، که بر پیامبر اسلام ﷺ در طبع بیست و سه سال به تدریج نازل شد، به نامها و اوصاف مختلفی خوانده شده است، مانند: ذکر، نور، موعظه و فرقان، اما در این میان نام «قرآن» بیش از دیگر اسمی رواج بافته است و امروزه در سراسر جهان، این نام برای کتاب خدا شناخته شده‌تر است. معمولاً اهل سنت این نام را با صفت «کریم» همراه می‌کنند، و آن را «القرآن الکریم» می‌نامند، و اهل تشیع بیشتر صفت مجید را برای آن انتخاب می‌کنند، و آن را «قرآن مجید» می‌خوانند.<sup>۱</sup> در مورد اینکه واژه «قرآن» در لغت به چه معناست، آراء مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند این واژه مصدر مهموز بر وزن فعلان، از ریشه «قرء» است، به معنای خواندن. و کتابی که خوانده می‌شود به این اسم (مصدر) نامیده می‌شود، مانند «کتاب» که مصدر است ولی بر نوشته (مکتب) اطلاق می‌شود.<sup>۲</sup> برخی دیگر معتقدند قرآن، صفت است و از «قرء» به معنای «جمع» گرفته شده است؛ و از آنجا که قرآن مجید ثمره و مجموعه کتب پیشین است، بدین نام خوانده شده است.<sup>۳</sup> و برخی دیگر آن را مشتق از «قرئَ» به معنای جمع و ضمیمه گرفته‌اند. در نظر ایشان چون آیات قرآنی به بکدیگر مقرون می‌گردند و به هم می‌پیوندند، مجموع یا قسمتی از آیات را «قرآن» می‌خوانند.<sup>۴</sup> اقوال دیگری نیز در این مورد نقل شده است که ذکر آن به طول می‌انجامد.<sup>۵</sup>

در میان این اقوال، قول راجح همان است که «قرآن» از قراء به معنای خواندن

۱- ر.ک: تاریخ قرآن، محمود رامیار، ص ۱۴.

۲- این قول از لحیانی (ف: ۲۱۵ هـ) و چند نزدیگر نقل شده است. ر.ک: مجمع البيان ج ۱، ص ۱۴ و تفسیر طبری، ج ۱، ص ۳۲.

۳- البرهان فی علوم القرآن، نوشتۀ بدراالدین زدکشی، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۷۸ و مفردات الناظر قرآن، راغب.

۴- البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵- برای تحقیق بیشتر نگاه کنید به: تاریخ قرآن، نوشتۀ محمود رامیار، ص ۱۲ - ۲۳.

است<sup>۱</sup>، و اطلاق آن بر کتاب آسمانی، به اعتبار آن است که مجموعه‌ای خواندنی را تشکیل می‌دهد.<sup>۲</sup>

«قرآن» در واقع به عنوان یک اصطلاح اسلامی و حقیقت شرعی، نامی است برای آنچه به پیامبر اسلام ﷺ وحی شده است. از همان اوایل بعثت مجموعه وحی الهی به نام «قرآن» خوانده شده است. در سوره مریم آیه چهارم - که از نخستین آیات وحی شده بر پیامبر ﷺ است - این نام بر وحی الهی اطلاق شده است:

### ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾

[قرآن را شمرده و روشن بخوان]

ونیز در اخبار فراوانی از رسول اکرم ﷺ این نام بر کتاب خدا اطلاق شده، که نمونه کوچکی از آن، فرمانی است که پیامبر اکرم ﷺ برای عمر بن حزم (ف ۵۳ هـ)، هنگامی که او را برای تبلیغ به یمن فرستاد، صادر فرمود. در آن فرمان آمده است:

### ﴿فَلَا يَمْسَسُ الْقُرْآنَ إِنْسَانٌ إِلَّا وَهُوَ طَاهِرٌ﴾

[کسی جز با طهارت، به قرآن دست نزنند.]

\* \* \*

در اینجا یادآوری نکاتی لازم است:

۱- «قرآن» مجموعه‌ای است که الفاظ، معانی و اسلوب آن از طرف خداوند وحی شده است، و پیامبر اکرم ﷺ هیچ دخل و تصرفی در آن نداشته است. و از این رو، احادیث قدسی و دیگر کلماتی که پیامبر ﷺ بیان کرده، اما آن را در سلک

- 
- ۱- در بعضی از آیات قرآن نیز این واژه به همین معنا به کار رفته است. مانند آیه ۱۷ و ۱۸ از سوره قبamat:  
﴿إِنَّ هَذِينَا جَمْعَةٌ وَّ قُرَآنٌهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ نَأْتِيغُ قُرَآنَهُ﴾
  - ۲- دلیل نرجیح این فول بر دیگر اقوال، استعمال این واژه و مشتفات آن در قرآن کریم است، که در غالب آنها همین معنا مورد نظر است، یعنی خواندن.

کلام خدا و به عنوان «قرآن» فرار نداده است، در بحث ما داخل نیست.

۲- تفسیر و یا ترجمه قرآن، قرآن نیست. و اگر تفسیر قرآن از ناحیه پیامبر ﷺ یا امام علیؑ باشد، اگرچه در نظر شیعه حجت است و دلیل شرعی به شمار می‌رود، اما جزء سنت محسوب می‌شود، نه قرآن.

۳- همان گونه که مجموعه وحی، «قرآن» خوانده می‌شود، بک سوره، و یک آیه و حتی قسمتی از یک آیه را نیز «قرآن» می‌خوانند.<sup>۱</sup>

۱- در معالم المدرستین (ج ۲، ص ۱۳) آمده است: «کلام عربی بر سه قسم است: قرآن و شعر و نثر. و همان گونه که به دیوان شاعر و شعره گفته می‌شود، و به قصیده‌ای که در دیوان است، و به یک بیت و با یک مصراع، شعر گفته می‌شود، به تمام قرآن، و بک سوره از آن و بک آیه و قسمتی از آیه «قرآن» گفته می‌شود.

## نزول قرآن از طرف خداوند

نخستین امری که برای اثبات حجیت قرآن کریم بدان نیازمندیم، آن است که نزول قرآن از طرف خداوند ثابت و محقق شود. و برای اثبات این امر بهترین راه، تمسک به معجزه بودن این کتاب است.

اعجاز در لغت به معنای «فوت» «ناتوان یافتن» و «ناتوان ساختن» است.<sup>۱</sup> و در اصطلاح عبارت است از: «امر خارق العاده‌ای که با اراده خداوند از کسی که مدعی پیامبری است، پدیده می‌آید».<sup>۲</sup>

- 
- ۱- لسان العرب، مادة عجز.
  - ۲- خواجه نصیرالدین طوسی رَحْمَةُ اللّٰهِ، در تعریف «اعجاز» می‌گوید: «اعجاز عبارت است از ثبوت امر غیر عادی با نفع امر غیرعادی، همراه با خرق عادت و مطابقت دعوی». (در.ک: «کشف المراد» انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ص ۲۵۰). در این تعریف قيد «همراه با خرق عادت» را بد است. و واژه «غير عادي»، بر آن دلالت دارد. نظام الدين فوشچی در شرح خود بر تعریف (ص ۴۶۵) در تعریف معجزه می‌گوید: «امری است خارق عادت، همراه با نهدی و عدم معارضه». این تعریف، در عین اختصار، دقیق و رسانست.
  - ۳- برخی از اندیشمندان معاصر بر این تعریف قيد دیگری را نیز افزوده‌اند و آن اینکه «نشیله صدق ادعای او باشد» (استناد مصباح در آموزش عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی، ج ۷، ص ۸۷). اما وارد کردن این قيد در تعریف معجزه، موجب می‌شود که شباهه دوری بودن استدلال به معجزه برای اثبات صدق ادعای آورنده آن، تقویت شود. و از طرفی، نکته‌ای که در آن کتاب برای اوردن این قيد بیان شده است، (ص ۹۰)، بدون ذکر آن قيد نیز به دست می‌آید.

توضیح تعریف فوق آن است که: پدیده‌هایی که در جهان روی می‌دهد، بر دو دسته‌اند:

- ۱- اموری که تحقق آنها از راه علل و اسبابی است که با آزمایشها و بررسیهای تجربی گوناگون قابل شناسایی است، (امور عادی و متعارف).
- ۲- پدیده‌هایی که نمی‌توان همه علل و اسباب آنها را از راه آزمایشها و بررسیهای جسمی شناسایی کرد، بلکه شواهدی وجود دارد که نوع دیگری از علل و عوامل در پیدایش آنها مؤثر است، (امور خارق العاده و غیر عادی). و معجزه از این قبیل حوادث است.

امور خارق العاده خود بر دو دسته است:

الف - موری که هر چند علل و اسباب عادی ندارد، اما اسباب غیرعادی آن، کم و بیش در اختیار بشر قرار می‌گیرد و می‌توان با آموزشها و تمرینهای ویژه‌ای به آن علل و اسباب، دست بافت، مانند کارهای مرتاضان.

ب - اموری که تحقق آن مربوط به اذن خاص الهی است، و اختیار آن به دست کسانی که تحت هدایت الهی نیستند، سپرده نمی‌شود. و از این رو، این امور دارای دو ویژگی اساسی است: نخست اینکه قابل تعلیم و تعلم نیست، و دوم آنکه تحت تأثیر نیروی قوی‌تر قرار نمی‌گیرد، و مغلوب عامل دیگری واقع نمی‌شود. و چنین کاری، هرگاه از کسی که مدعی پیامبری است، سرزند معجزه نامیده می‌شود، و دلیل بر صدق ادعای پیامبری او خواهد بود.<sup>۱</sup>

فرآن کریم معجزه پیامبر اسلام ﷺ است، زیرا:

۱- استدلال به معجزه بر صدق ادعای کسی که خود را پیامبر می‌خواند، مبنی بر اثبات پیشین وجود خداوند و پاره‌ای از صفات اوست. به این بیان که: ۱- خداوند حکیم است. ۲- حکیم نفس غرض نمی‌کند. ۳- خداوند خواهان هدایت مردم است. ۴- قرار دادن معجزه در اختیار کسی که به دروغ مدعی نبوت است، موجب گمراهمی مردم و در نتیجه نفس غرض الهی خواهد بود.

نتیجه‌ای که از این مقدمات چهارگانه به دست می‌آید آن است که خداوند هرگز معجزه را در اختیار کسی که به دروغ مدعی نبوت و پیامبری است قرار نمی‌دهد.

۱- قرآن کریم با صراحة و قاطعیت تمام اعلام داشته است هیچ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُوَحِّدُ آوردن کتابی همانند آن را ندارد، و حتی اگر همه آدمیان و جنیان دست در دست هم دهند، قادر نیز کاری را ندارند<sup>۱</sup>؛ بلکه نمی توانند ده سوره<sup>۲</sup>، و حتی یک سوره کوچک، همانند قرآن بیاورند.<sup>۳</sup>

۲- قرآن کریم از همان آغاز مخالفان را دعوت به مبارزه کرده است، و مدعی شده است عجز را نتوانی ایشان از آوردن کلامی همانند این کتاب، دلیل بر صدور آن از مصدر الهی، و آسمانی بودن آن است.<sup>۴</sup>

۳- تاریخ اسلام نشان می دهد از همان آغاز بعثت و شروع دعوت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ دشمنان داخلی و خارجی همواره در صدد از میان بردن آیین اسلام و خاموش ساختن این نور الهی بوده اند، و در این راه از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نکردند. و هم اکنون نیز قدرتهای بزرگ جهانی، اسلام را بزرگترین دشمن برای سلطه ظالمانه خود دانسته اند، و با جدیت تمام در صدد از میان بردن این مکتب هستند.

۴- با توجه به تحدي و مبارزه طلبی قرآن کریم، آسان ترین، کم هزینه ترین و مؤثر ترین راه برای مبارزه با آیین اسلام و از میان بردن آن، پاسخ دادن به این تحدي، و آوردن کلامی در سطح قرآن بود.

۵- ناکنون هیچ کس نتوانسته است کلامی عرضه کند که ادبیان و سخن‌شناسان آن را از لحاظ فصاحت و بلاغت با قرآن برابر بدانند. بلکه هر کس در این راه گامی

۱- اسراء / ۸۸: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ النَّعْجُ وَ الْأَنْوَاعُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ».

۲- هود / ۱۳: «قُلْ فَإِنَّا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِنَاتٍ فَإِذْهَبُوا مِنْ أَنْ شَطَّفْتُمْ مِنْ دُونَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ».

۳- یونس / ۳۸: «قُلْ فَإِنَّا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَإِذْهَبُوا مِنْ أَنْ شَطَّفْتُمْ صادِقِينَ».

۴- بقره / ۲۴ و ۲۲: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَرَأَنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأَنَّا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَذَعْفَةٍ شَهَدَاهُ كُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ - فَإِنَّمَا تَفْعَلُوا وَلَئِنْ تَفْعَلُوا فَأَنَّهُمْ فَاجِرُوا الثَّالِثُ وَتُؤْدُهُمُ الْأَنْوَاعُ وَالْعِجَازُ».

برداشت، جز رسوایی خود، نتیجه‌ای نگرفت.<sup>۱</sup>

نتیجه‌ای که از امور یاد شده گرفته می‌شود آن است که: قرآن کریم معجزه‌ای الهی است که از طرف خداوند در اختیار پیامبر اسلام ﷺ فرار گرفته است. و بنابراین، شخص محمد بن عبد الله ؓ که آورنده این کتاب است در این ادعایه پیامبر خداست، و آنچه به عنوان وحی بر زبان جاری می‌سازد، کلام خداوند است، و هبیچ گونه دخل و تصرفی از ناحیه او در آن صورت نگرفته است، صادق می‌باشد. و خلاصه آن که ثابت می‌شود: «قرآن کتابی است که از طرف خداوند نازل شده است.»

---

۱- برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه و آشنایی با سخنان و اینی که مخالفان در مقام تحدی با قرآن آورده‌اند نگاه کنید به: «البيان في تفسير القرآن» و «نفحات الاعجاز»، تأليف آیة الله العظمى خوبی.

## مصنویت قرآن از تحریف

«تحریف» در لغت به معنای مایل ساختن، کج کردن و برگرداندن است.<sup>۱</sup> اما معنای مصطلح آن متعدد است، که برخی شمار آن را به هفت رسانده‌اند.<sup>۲</sup> تحریف، بنابر برخی از معانی آن، مسلمًا در قرآن واقع شده است، و بنابر برخی از معانی آن، وقوعش در فرآن مورد اختلاف است، و بنابر برخی از معانی آن مسلمًا در قرآن واقع نشده است و کسی در آن اختلافی ندارد.<sup>۳</sup>

آنچه در این قسمت برای ما مهم است، دو نوع تحریف است: یکی تحریف به افزایش و دیگری تحریف به کاهش است. زیرا تنها وقوع این دو نوع تحریف است که بر حجت قرآن خدشه وارد می‌سازد. مقصود از تحریف به افزایش آن است که در کتابی که به نام فرآن در اختیار مسلمانان قرار دارد، جملات و عباراتی افزوده شده که جزء وحی نبوده و کلام خداوند نمی‌باشد؛ و مقصود از تحریف به کاهش آن است که برخی از آیات یا سوره‌های قرآن کریم، که خداوند بر پیامبرش نازل کرده و

---

۱- ابن منظور در لسان العرب (ج ۹، ص ۴۳) می‌نویسد: «حرَّفٌ عن الشِّئْ»: غَدَلٌ. و اذا مال الانسَانُ عن شَيْءٍ بقال تحرَّفَ و انحرَّفَ... و تحرِيفُ الكلم عن مواضعه: تغييره. ابن الثير نيز در النهاية (ج ۱، ص ۲۷۰) می‌نویسد: «يحرُّفُ القلوبَ: أى يميلُها و يجعلُها على حرفٍ».

۲- ر.ک: صيانة القرآن من التحرير، ص ۱۱ تا ۱۴.

۳- برای آگاهی تفصیلی نگاه کنید به: «البيان في تفسير القرآن» ص ۲۱۵ تا ۲۱۸.

او به مردم ابلاغ نموده است، در طول تاریخ و در اثر حوادث، به عمد یا سهو، از فرآن جدا شده و قرآن کنونی فاقد آن می‌باشد.

مختصر آشنایی با تاریخ قرآن و نحوه بیان و ابلاغ آیات آن توسط پیامبر ﷺ و شور و شوق و علائقه‌ای که مسلمانان در طول تاریخ نسبت به تلاوت و حفظ و کتابت این کتاب آسمانی از خود نشان می‌دادند، پندار واهی تحریف قرآن را از ذهن بیرون می‌برد، و احتمال هرگونه افزایش یا کاهشی در آن را نمی‌کند.

هرگاه آیه‌ای نازل می‌شد، پیامبر ﷺ آن را بر عموم کسانی که نزدش حضور داشتند، تلاوت می‌کرد؛ و آنچه را نیاز به تفسیر داشت، تفسیر می‌نمود؛ و آن را به ویژه بر علیؑ می‌خواند و او را مأمور به نگارش آن می‌کرد. و آنگاه که پیامبر به مدینه هجرت نمود، مسلمانان را به فراغیری خواندن و نوشتمن تشویین کرد، و آنها به این امر مبادرت نمودند. و آنگاه با حثّ و نرغیب پیامبر ﷺ به حفظ و کتابت قرآن اهتمام ورزیدند. بدین گونه گروه کثیری از مسلمانان آیاتی را که از پیامبر ﷺ می‌شنیدند بر روی پوست و امور دیگری که در اختیار داشتند می‌نوشتند<sup>۱</sup>، و بسیاری نیز آیات قرآن را بر لوح دل می‌شاندند و آن را حفظ می‌کردند<sup>۲</sup>. و امر به این صورت گذشت تا آنگاه که پیامبر ﷺ از دنیا رحلت کرد، دهها مسلمان در مدینه حافظ کل قرآن بودند، و تعداد فزونتری از ایشان همه قرآن را نوشته، نزد خود داشتند، اما مجموعه واحدی که همه قرآن در آن تدوین شده باشد، هنوز در دست

۱- زنجانی در «تاریخ القرآن»، ص ۴۲، و دکتر عبدالصبور در «تاریخ القرآن»، ص ۵۳ و ص ۵۴، جهل تن از کتاب و سخ در زمان رسول اکرم ﷺ را نام برده‌اند.

۲- در زمان پیامبر اکرم ﷺ عدهٔ فراوانی بودند که همه قرآن مجید را حفظ کرده و به حاضر سپرده بودند و از ایشان به «حافظ القرآن»، «قرآن القرآن» و با «جماع القرآن» باد می‌شود. این ندبم در کتاب «الفهرست» (ص ۴۱، مصر، ۱۳۴۸ھ ف) تحت عنوان «الجماع القرآن على عهد النبي ﷺ»، علیؑ، سعد بن عبد بن نعمان، ابوالدرداء، معاذ بن اوس و تنی چند از دیگر صحابه را از حافظان قرآن در زمان رسول اکرم ﷺ معرفی می‌کند. برای تحقیق بیشتر مراجعه کنید به: تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۷ به بعد؛ تاریخ قرآن کریم، سید محمد حجتی، ص ۲۲۵-۲۲۶؛ تاریخ قرآن، دکتر رامیار، ص ۲۱۱-۲۹۶.

نبود، بلکه آبات قرآن به صورت پراکنده در الواح و پوستهای نوشته شده بود.<sup>۱</sup> پس از رحلت پیامبر ﷺ، امیر المؤمنین علیه السلام و جمیع از صحابه به طور جداگانه، به تدوین قرآن پرداختند، و آن را در مجموعه واحدی گرد آوردند؛ اما خلیفه اول آن نسخه‌ها را متفنن ندانست، و خود گروهی را مأمور تدوین قرآن و جمع آوری آیات و سوره‌های آن نمود. و آنگاه کتاب فراهم آمده را نزد حفصه گذارد. در زمان خلیفه سوم، که سرزمین اسلام گسترش فراوان یافت و مسلمانان در نواحی دور و نزدیک پراکنده شدند، خلیفه فرمان داد از قرآنی که نزد حفصه محفوظ بود، نسخه‌های متعددی فراهم شود، و به شهرهای مختلف ارسال گردد. این نسخه‌ها در میان مسلمانان رواج یافت و در طول تاریخ، صدها و هزاران و میلیونها نسخه از آن تهیه شد. و از نسلی به نسل دیگر منتقل گردید تا زمان حاضر که به دست مارسیده است.<sup>۲</sup>

کتابی که در طول تاریخ اسلام نزد فرقه‌های مختلف مسلمانان - اعم از سنی و شیعه، اشعری و معتزلی، حنفی و شافعی، حنبلی و مالکی، زیدی و امامی و وهابی و حتی خوارج به عنوان قرآن شناخته می‌شده، همین کتابی است که هم‌اکنون در میان مسلمانان است، و حتی ترتیب آیات و سوره‌های آن نیز یکسان بوده و هیچ تغییر و اختلافی در آن وجود نداشته است.

خلاصه آنکه قرآن کتابی است که به صورت متواتر از صدر اسلام تاکنون در اختیار مسلمانان قرار دارد، و این تواتر دلیل قطعی بر آن است که قرآنی که هم‌اکنون در اختیار مسلمانان می‌باشد، همان قرآنی است که پیامبر اسلام ﷺ آن را برای

۱- به نظر برخی از محققین، جمع آردن و تدوین قرآن کریم در همان زمان رسول گرامی ﷺ صورت گرفته و پیش از رحلت پیامبر ﷺ، قرآن به صورت مجموعه مدقونی در اختیار مسلمانان بوده است. برای آشنایی با ادله این نظریه ر. ک : تاریخ قرآن کریم، سید محمد باقر حجتی، ص ۲۲۱-۲۲۷؛ ر. تاریخ قرآن، دکتر رامیار، ص ۲۸۰-۲۹۵.

۲- برای تحقیق در مسأله و آشنایی با مدارک آنچه گفته آمد، نگه کنید به التمهید، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۹۹؛ تاریخ قرآن، دکتر رامیار، ص ۴۰۴-۲۹۷؛ و تاریخ قرآن کریم، سید محمد باقر حجتی، ص ۳۸۵-۴۶۲.

مسلمانان صدر اسلام تلاوت می‌کرد.<sup>۱</sup>

اماً صرف نظر از تواتر قطعی و شواهد تاریخی فراوانی که احتمال وقوع هرگونه تحریفی در قرآن کریم را نفی می‌کند، مصون بودن قرآن را می‌توان با بیانی مرکب از یک دلیل عقلی و یک دلیل نقلی به اثبات رساند. بدین معنا که می‌توان نخست با دلیل عقلی اثبات کرد که چیزی بر قرآن افزوده نشده است و قرآن موجود، به طور کامل از سوی خداوند نازل گشته است، و آنگاه با استناد به آیات آن، ثابت کرد که چیزی از قرآن کاسته نشده است.

### نفی تحریف به افزایش

با تمسک به معجزه بودن قرآن کریم، که پیش از این به اثبات رسید، می‌توان ثابت کرد هیچ مطلب تامی بر قرآن افزوده نشده است؛ زیرا اگر در کتابی که هم‌اکنون به نام قرآن در میان مسلمانان فرار دارد، مطلب تامی باشد که وحی نبوده بلکه کلام بشر باشد، معنایش آن است که آوردن کلامی همچون آیه‌ها و سوره‌های قرآن برای بشر ممکن می‌باشد. در حالی که پیش از این ثابت شد قرآن، یعنی همین مجموعه حاضر، معجزه است، و معجزه بودن آن بدین معناست که هیچ انسانی توانایی آوردن کلامی همانند آن را ندارد.

نظم اعجازآمیز عبارات قرآنی، این احتمال را نیز که تنها یک کلمه یا آیه کوتاهی بر آن افزوده شده باشد، نفی می‌کند؛ زیرا اگر کلمات یا آیاتی بدین نحو در لابلای کلام خدا داخل شده باشد، آن را از صورت اصلی اعجاز آمیزش خارج می‌کند. معجزه بودن قرآن کریم همچنین ثابت می‌کند کلمه یا جمله‌ای که حذف آن،

۱- ر.ک: معالم المدرسين، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۰ و ص ۳۶۳ و ۳۶۴. محقق متبع مرحوم سید محمد جواد عاملى، در مفتاح الكرامة (ج ۲، ص ۳۹۰)، پس از نقل کلمات فقهای عظام در باره نوادران زرآن کریم می‌گوید: «العادة تقضى بالتواء فى تفاصيل القرآن من اجزاءه و الفاظه و حرکاته و سكتاته و وضعه فى محله، لنوفر الدواعى على نفعه، لكونه اصلاً لجميع الأحكام و لكونه معجزاً».

موجب بر هم خوردن نظم اعجازآمیز قرآن شود، از آن کاسته نشده است. حاصل آنکه قرآن کریم در همین صورت و هیأت کنونی خود معجزه است، و احدی قادر بر آوردن مثل و مانند آن نبست؛ و یکی از ابعاد اعجاز قرآن، نظم و پیوستگی خاصی است که میان کلمات و عبارات آن وجود دارد، و این بیانگر آن است که:

- اولاً: هیچ مطلب تامی بر این کتاب افزوده نشده است.
- ثانیاً: کلمه یا عبارت غیر تامی نیز بر آن افزوده نشده است.
- ثالثاً: اضافاتی که محل به نظم اعجازآمیز قرآن باشد، از آن کاسته نشده است.

### نفی تحریف به کاهش

پس از نفی هرگونه تحریف افزایشی در قرآن کریم، و اثبات اینکه قرآن موجود نزد مسلمانان جملگی کلام خداوند و وحی الهی است، می‌توان به آیات این کتاب برای نفی تحریف کاهشی تمسک کرد. از برخی آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود که خداوند متعال مصونیت این کتاب را از هرگونه تحریفی ضمانت کرده است، و این در حالی است که مسؤولیت حفظ و نگهداری دیگر کتابهای آسمانی بر عهده خود مردم گذاشته شده بود.<sup>۱</sup>

از جمله آیاتی که براین مطلب دلالت دارد، یکی آیه ۹ از سوره حجر است و دیگری آیات ۴۱ و ۴۲ از سوره فصلت است.

۱- إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَخَافِظُونَ<sup>۲</sup>

[ما قرآن را خود نازل کردیم و خود نگهبانش هستیم.]

این آیه از دو جمله تشکیل شده است. در جمله نخست (انا نحن نزلنا الذکر) بر

۱- این مطلب از آیه ۴۴ از سوره مائدہ استفاده می‌شود که درباره دانشمندان بهود و نصاری مسکوبید: «...يَنْهَا اسْتَخْفِظُو مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدًا». این آیه بیانگر آن است که حفظ کتاب خدا از ایشان خواسته شده است.

این امر تأکید شده است که قرآن کریم از سوی خداوند نازل شده و هنگام نزول آن، هیچ گونه تصرفی در آن صورت نگرفته است. و در جمله دوم (أَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ) با استفاده از چند ادات تأکید، و در قالب هیأتی که دلالت بر استمرار می‌کند، محفوظ بودن همبشگی قرآن از هر گونه تحریفی تضمین شده است.

۲- «وَإِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ - لَا يَأْتِيهُ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»<sup>۱</sup>

[و آن (قرآن) کتابی ارجمند است، نه از پیش روی باطل بدو راه باید و نه از پس، نازل شده از جانب خداوند حکیم و سودمنی.]

این آبه، با صراحة بیان می‌کند که هیچ گونه بطلان و فساد و نباھی در هیچ زمانی در قرآن راه نمی‌یابد، و این کتاب عزیز از گزند حوادث و رویدادها مصون خواهد ماند.

### دیدگاه شیعه درباره تحریف قرآن

همه مسلمانان از هر مذهب و فرقه‌ای، بر این امر اتفاق نظر دارند که چیزی بر قرآن فعلی که در میان مسلمانان متداول است، افزوده نشده است. بنابراین، نفی این نوع از تحریف مورد اجماع همه مسلمانان است، و تواتر قطعی قرآن کریم در همه دوره‌ها، این ادعای اثبات و تأیید می‌کند.

و اما اینکه چیزی از قرآن کاسته نشده و همه کلام الهی به طور دست نخورده در اختیار مسلمانان قرار دارد، نیز از اعتقادات مسلم امامیه است و علماء دانشمندان بزرگ شیعه از آغاز تاکنون بر آن تصریح کرده‌اند.

دانشمندان شیعه در موارد گوناگونی مسأله مصون بودن قرآن از تحریف را مطرح کرده‌اند: در کتابهای عقاید، در آنجاکه از اعتقاد به قرآن و اینکه قرآن کلام خداوند

است؛ در کتابهای حدیث، در توجیه و تفسیر احادیثی که موهم تحریف است؛ در کتابهای فقه در بحث از احکام فرائت و مسأله وجوب فرائت یک سوره کامل از قرآن پس از سوره حمد، و در کتابهای اصول فقه در بحث از حججت ظواهر الفاظ قرآن. و در همه این موارد از قرن سوم تاکنون، بزرگان شیعه همواره تصریح کرده‌اند که «به اعتقاد شیعه چیزی بر قرآن افزوده و یا از آن کاسته نشده است و این کتاب از هرگونه تحریفی مصون مانده، و بنابر وعده الہی، مصون خواهد ماند.»

شیخ صدقه (ف: ۳۸۱ هـ. ق) در رسالت اعتقادات می‌گوید:

«ما معتقدیم قرآنی که خداوند بر پیامبریش نازل کرده، همان است که در اختیار مسلمانان می‌باشد و چیزی بیش از آن نیست.»<sup>۱</sup>

شیخ مفید (ف: ۴۱۳ هـ. ق) در کتاب اوائل المقالات می‌گوید:

«گروهی از امامیه گفته‌اند: هیچ کلمه یا آبه و یا سوره‌ای از قرآن حذف نشده است، اما تأویل و تفسیر قرآن بر حقیقت معانی آن که در مصحف امیر المؤمنین ثابت بوده، حذف شده است؛ و این تأویل و تفسیر ثابت و نازل شده است، گرچه جزو آن قسمت از کلام خداوند که قرآن و معجزه است، نمی‌باشد. ولی به نظر من این کلام به سخن کسی که مدعی نقصان جملاتی از خود قرآن، و نه از تأویل آن، است، شبیه‌تر و بدان نزدیک‌تر می‌باشد، و از خداوند تونیق رسیدن به حقیقت را مسأله دارم.»<sup>۲</sup>

مرحوم طبرسی در مجمع البيان کلام بلندی را از سید مرتضی (علیه السلام) در المسائل الطرابلسیات نقل می‌کند که بیانگر تواتر قطعی قرآن است و اینکه احتمال حذف بخشها ای از قرآن به هیچ وجه پذیرفته نیست. او در آنجا می‌گوید:

«قرآن در زمان رسول خدا (علیه السلام) به صورت مجموعه‌ای مؤلف به صورت کنونی آن بوده است.»<sup>۳</sup>

۱- رسالت الاعنفادات، چاپ شده همراه با باب حادی عشر، ص ۹۶.

۲- اوائل المقالات فی المذاهب والمعنارات، ص ۵۵ و ۵۶.

۳- مجمع البيان ج ۱، ص ۱۵.

مرحوم طبرسی، خود در این باره می‌گوید:

«عدم زیاده بر قرآن مورد اجماع است، و اما در مورد وقوع نقصان در قرآن، برخی از اصحاب ما و گروهی از حشویه از اهل سنت روایت کرده‌اند که تغییر و نقصانی در قرآن روی داده است، اما نظر صحیح در مذهب ما خلاف این رأی است.»<sup>۱</sup>

همچنین شیخ طوسی للہ علیہ السلام (ف: ۴۶ هـ. ف) در مقدمه تفسیر خود می‌گوید:

«عدم زیادت در قرآن، مورد اجماع است، و در مورد نقصان نیز ظاهر مذهب مسلمانان خلاف آن است، و همین رأی مطابق اعتقاد صحیح در مذهب ماست.»<sup>۲</sup>

علامه حلی للہ علیہ السلام (ف: ۷۲۶ هـ. ق) در رساله اجوبة المسائل المنهاوية در پاسخ اینکه آیا به نظر امامیه تحریفی در قرآن روی داده است بانه می‌گوید:

«حقیقت آن است که هیچ گونه تبدیل و تقدم و تأخیری در قرآن روی نداده است؛ و از این اعتقاد به خداوند پناه می‌بریم؛ زیرا چنین عقایدی خدش برعجزه رسول گرامی صلی اللہ علیہ و آله و سلّم که نقل آن به صورت منواتر است، وارد می‌سازد.»<sup>۳</sup>

ابنها نمونه‌های اندکی است از تصریحات اساطیر شیعه و برجسته‌ترین دانشمندان مذهب امامیه بر عدم وقوع هر گونه تحریفی در قرآن کریم.<sup>۴</sup>

## روايات شیعه و عدم تحریف قرآن

چنان‌که در آینده خواهیم گفت، مهم‌ترین سند و مدرک، پس از قرآن کریم، نزد پیروان مذهب امامیه، احادیثی است که به طرق صحیح از رسول گرامی اسلام صلی اللہ علیہ و آله و سلّم و ائمه هدی علیهم السلام نقل شده است. و از این رو، برای دستیابی به دیدگاه شیعه درباره

۱- همان.

۲- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲.

۳- اجوبة المسائل المنهاوية، مسألة ۱۲، ص ۱۲۱.

۴- برای آشنایی بیشتر با آرای علمای شیعه در این باره نگاه کنید به: «صيانت القرآن من التحرير»، ص ۴۳

تا ۷۱ و «التحقيق في نفي التحرير عن القرآن الشريف»، ص ۹ تا ۲۸.

تحریف قرآن کریم، می‌توان به روایاتی که در کتابهای معتبر حدیث از مقصومین علیهم السلام نقل شده تمسک کرد، و آنچه را از آن استفاده می‌شود، مورد ارزیابی قرار داد.

دانشمندان شیعه نیز برای اثبات حجت قرآن کریم، که خود متوقف بر مصون بودن آن از تغییر و تبدیل و تحریف است این راه را نیز طی کرده، و به روایات مقصومین علیهم السلام تمسک جسته‌اند. روایاتی که در این باره وجود دارد فراوان است و برای رعایت اختصار، این روایات را به چند دسته تقسیم می‌کنیم، و از هر دسته نمونه‌هایی را ارائه می‌دهیم.

### الف: لزوم عرضه روایات بر قرآن

روایات فراوانی از امامان شیعه علیهم السلام دلالت بر آن دارد که در برخورد با اخبار و احادیث، ابتدا باید آنها را با قرآن سنجید و در صورتی که خبر نظر شده از مقصوم علیهم السلام موافق قرآن بود و با آن مخالفت و ناسازگاری نداشت، می‌توان بدان استناد کرد، و در غیر این صورت باید آن را اطرد نمود و به کناری نهاد. و نیز در مقام تعارض دو خبر، باید آنها را به قرآن عرضه داشت، و خبری را اخذ کرد که با قرآن موافق است.

از امام صادق علیهم السلام نقل شده است که: رسول گرامی علیه السلام در منی خطبه خواند و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ مِّنْ يَوْمٍ كَمَ عَنِّي يَوْمٌ قَاتَلَ اللَّهُ فَأُنَا قَاتِلُهُ، وَمَا جَاءَكُمْ بِيَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أُقْلِهِ﴾<sup>۱</sup>

[ای مردم! کلامی که از من به شما می‌رسد، اگر موافق کتاب خدا باشد، آن را من گفته‌ام؛ و کلامی که به شما می‌رسد و مخالف کتاب خدا است، من آن را نگفته‌ام.]

و نیز از امام صادق علیهم السلام نقل شده است که:

﴿إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ مُّخْتَلِفٌ فَاعْرُضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقُ

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ح ۷۹، به نقل از گافی.

**کتاب الله فخذه و ما خالف كتاب الله فردوه.<sup>۱</sup>**

[هرگاه دو روایت مختلف و ناسازگار به دست شما می‌رسد، آن دو را بـر کتاب خدا عرضه کنید؛ و آن را که موافق کتاب خدا است، برگیرید، و آن را که مخالف کتاب خدا است، طرد کنید.]

این قبیل روایات بیان می‌کند قرآنی که در اختیار مسلمانان بوده همان کتابی است که از سوی خداوند به پیامبر اسلام ﷺ وحی شده است، بـی آنکه هیچ تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی در آن روی داده باشد؛ چرا که در غیر این صورت، نمی‌توان آن را ملاک و معیار تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح قرار داد.

ب - آنچه در دست مردم است همان است که از سوی خداوند نازل شده است روایات فراوانی از امامان شیعه علیهم السلام نقل شده که بیانگر آن است که آنان قرآن موجود در دست مسلمانان را همان کتاب نازل شده از سوی خداوند می‌دانستند. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

**«كتابٌ رَيْكُمْ فِيهِمْ، مُبِينًا حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ، وَ فِرائضَهُ وَ فِضَائلَهُ...»<sup>۲</sup>**

[کتاب پروردگار شما در میان شماست، در حالی که حلال و حرامش و فریضه‌ها و مستحبات آن روشن و آشکار است.]

ابن صلت می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که رأی شما درباره قرآن چیست؟ امام در پاسخ فرمود:

**«كَلَامُ اللَّهِ، لَا تَتَجَازُوهُ، وَ لَا تَطْلِبُوا الْهُدَىٰ فِي غَيْرِهِ فَتَضَلُّوا.»<sup>۳</sup>**

[این قرآن کلام خدا است، از آن فراتر نزول ندارد، و هدایت را در غیر آن نجویید که گمراه خواهد شد.]

۱- همان، ج ۱۸، ص ۸۴، برای ملاحظة نمونه‌های دیگر نگاه کنید به: «عيون اخبار الرضا»، ج ۲، ص ۲۰؛ «مالی شیخ صدوق»، ص ۳۶۷؛ تحف العقول، ص ۳۴۲؛ و وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۵.

۲- عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۷.

۳- نهج البلاغه، خطبه اول.

سالم می‌گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، درباره  
قرآن چه می‌گوئی؟ امام در پاسخ فرمود:

«هُوَ كَلَامُ اللَّهِ، وَ قَوْلُ اللَّهِ وَ كِتَابُ اللَّهِ، وَ وَحْيُ اللَّهِ وَ تَنْزِيلُهُ، وَ هُوَ الْكِتابُ  
الْعَزِيزُ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ  
حَمِيدٍ»<sup>۱</sup>

[قرآن، کلام خدا و گفتار خدا و کتاب خداست، وحی خداوند و تنزیل اوست، و  
همان کتاب عزیزی است که باطل نه از پیش و نه از پس، راهی بدان ندارد و نازل  
شده از سوی خدای حکیم و ستودنی است.]

### ج - حدیث ثقلین

روایت معروف به حدیث ثقلین از جمله روایاتی است که آن را به نواز، شیعه و  
سنی از رسول گرامی ﷺ نقل کرده‌اند، و اگرچه الفاظ آن متفاوت می‌باشد، اما  
مضمون آن واحد است. در این حدیث شریف پیامبر ﷺ فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِيْ أَهْلَ بَيْتِيْ، مَا إِنْ تَمْسَكْتُمْ  
بِهِمَا لَنْ تَضْلُّوْ بَعْدِيْ أَبْدَأْلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىْ يَرْدَا عَلَىْ الْحَوْضِ»<sup>۲</sup>

[من دو چیز گرانبهای در میان شما به جای، می‌گذارم: کتاب خدا و عترتِم که اهل  
بیت من هستند؛ و اگر به این دو تمسک حربید هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید:  
و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا بر حوض بور من وارد شوند.]

۱- امالی حدوفی للهم، ص ۵۴۵.

۲- این حدیث را بیش از ۳۰ نزد اصحابه رسول خدا نقل کردند و حدود پانصد نزد علمای اهل سنت  
از عصر تابعین ناگفتوان، در دوره‌های مختلف آن را نقل کردند. «دارالتحفظ بین المذاهب الإسلامية»  
رساله‌ای را منتشر ساخته و مصادر این حدیث شریف را در آن گردآورده است. ارجمنه کتابهای اهل سنت  
که این حدیث در آنها آمده، عبارت است از: صحيح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۲؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷؛  
مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ح ۴، ص ۳۶۶ و ۳۷۱. رج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹. مرحوم سید حامد  
حسین هندی نیز در کتاب عظیم القدر عبغات الانوار، اسناد منع. این حدیث را ذکر کرده است.

این دسته از روایات دلالت بر اقتضان و همراهی عترت طاهره با کتاب خدا دارد، و بیانگر آن است که این دو امر تا روز قیامت در میان مردم باقی است. و از این رو، باید شخصی باشد تا همراه کتاب باشد؛ و باید کتابی باشد تا فرین عترت باشد، و باید وجود آنها تا هنگامی که بررسول خدا<sup>علیه السلام</sup> در حوض وارد آیند باقی و مستدام باشد، تا تمسمک به آنها حافظ و نگهدار امت از هرگونه ضلالت و گمراهمی باشد، آن گونه که پیامبر<sup>صلوات الله علیہ و آله و سلم</sup> در این حدیث بیان کرده است.

اما تمسمک به عترت، پیروی و تبعیت از اوامر و نواهی ایشان و حرکت در مسیری است که آنها تعیین کرده‌اند؛ و این امر نیازمند اتصال به امام و رویارویی و ارتباط مستقیم با او نیست، چه این امری است که حتی در زمان حضور امام<sup>علیه السلام</sup> برای همگان مبسوتر نبوده است، چه رسید به زمان غیبت. تمسمک به امام با مراجعته به احادیث نقل شده از ایشان و سنت به جای مانده از آنان تحقق می‌یابد.

اما تمسمک به قرآن امری است که جز با دسترسی به آن امکان‌پذیر نیست. و از این رو، باید قرآن در میان مردم موجود باشد، تا مردم بتوانند بدان تمسمک جویند.<sup>۱</sup>

**د - احادیثی که فرمان مراجعته به قرآن می‌دهد**  
در احادیث بی‌شماری، ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> شیعیان را تشویق و نرغیب کرده‌اند که به قرآن - یعنی همان کتابی که به نام قرآن در دسترس امت بود - مراجعته کنند، حلال و حرام خدارا از آن استفاده کنند، از نور آن جان خود را روشن سازند، دردهایشان را درمان کنند، و خود را از ضلالت و گمراهمی برهانند. و این همه بیانگر آن است که کتابی که در اختیار امت مسلمان قرار دارد همان وحی الهی و کتاب نازل شده از سوی خداوند است.

امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> در این مقام می‌گوید:

---

۱- ر.ک: البيان في تفسير القرآن، ص ۲۳۰.

«و اعلموا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنُ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُغَشِّ، وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضْلِلُ، وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ، وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنُ إِلَّا قَاتَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ: زِيَادَةٌ فِي هُدَىٰ أَوْ نَقْصَانٌ فِي عِسْمٍ، وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لِيُسَ عَلَىٰ أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لَاحِدٌ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنِّيٍّ، فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَىٰ لَأْوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شَفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْفَحْشَىٰ وَ الْضَّلَالُ. فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحَبَّةٍ وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ أَنَّهُ مَا تَوَجَّهُ الْعِبَادُ إِلَيْهِ بِمَثْلِهِ.»<sup>۱</sup>

[یدانید این قرآن پندگویی است که فریب ندهد، و راهنمایی است که گمراه نکند، و حدیث خوانی است که دروغ نگوید؛ و کسی با قرآن ننشست جز که چون برخاست افزون شد با از وی کاست: افزونی در رستگاری، و کاهش از کوری، و بدانید کسی را که با قرآن است نیاز نباشد، و بی قرآن بی نیاز نباشد. پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید، و در سختیها از آن طلب باری نمایید، که قرآن بزرگترین آزار را موجب بھی است و آن کفر و دورویی را بپراهم شدن و گمراهی است. پس از خدا بخواهید به وسیلت قرآن، و بدان روی آربد به دوستی آن؛ و به قرآن خیری مخواهید از آفریدگان، که بندگان روی به خدا نکردند با وسیلتی مانند قرآن.]

### سخنی در پایان

در اینجا باید یادآور شویم که هم در میان اهل سنت و هم در میان شیعه روایاتی نقل شده است که موهم تحریف کاهشی قرآن کریم و حذف شدن بخشی از آیات و سوره‌های آن می‌باشد. این روایات موجب گشته دسته‌ای از ظاهرگرایان و اهل حدیث - که کمتر از نیروی عقل و اندیشه در فهم و درابت روایات نقل شده، و تشخیص حدیث درست از نادرست مدد می‌گیرند - در میان هر دو فرقه (شیعه و اهل سنت) توهمند پاره‌ای از آیات قرآن کریم حذف شده و به دست ما نرسیده

است. در میان اهل سنت دسته‌ای از حشویه و در میان شیعه تنی چند از اخباریون چنین گمانی داشتند. و متاسفانه، با آنکه مشابه همین جریان در اهل سنت وجود دارد، این امر موجب گشته است که بدخواهان و تفرقه افکنان به ویژه در دوران اخیر و خصوصاً از جانب وهابیون، انهم اعتقاد به تحریف قرآن را نثار شیعه سازند.

در اینجا مجال آن نیست که به تفصیل این مسأله را مورد بحث و بررسی قرار دهیم، که خود نوشتاری مستفل می‌طلبد<sup>۱</sup>، تنها نکاتی چند را در این باره بادآور می‌شویم.

۱- قول به تحریف قرآن در میان شیعه در سالهای اخیر توسط اخباریون، و در رأس ایشان سید نعمت‌الله جزايری (۱۰۵۰ - ۱۱۱۲) و محدث نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰) به طور جدی مطرح شد. محدث جزايری کتابی به نام منبع الحياة و محدث نوری کتابی تحت عنوان فصل الخطاب برای دفاع از عقیده تحریف تألیف کردند.

۲- این دوکتاب از طرف جمهور علمای شیعه آماج طعن و رد و ابطال قرار گرفت و نویسنده‌گان آن، به خاطر طرح این عقیده و پافشاری بر آن، همواره مورد سرزنش علماء و بزرگان شیعه واقع شدند. و این رأی نتوانست جایگاهی در نظر شیعه برای خود پیدا کند.

۳- چنان که یادآور شدیم، مستند عمده اخباریون در قول به تحریف قرآن، روایانی است که موهم این امر می‌باشد. اما باید توجه داشت که :  
اولاً: بسیاری از این روایات از کسانی نقل شده است که دانشمندان علم رجال آنها را دروغگو و جعل کننده حدیث دانسته‌اند<sup>۲</sup>، ولذا از جهت سند مخدوش مردود می‌باشد.

۱- برای بررسی تفصیلی مسأله مراجعه کنید به: «البيان في تفسير القرآن»؛ «التحقيق في نفي التحريف عن القرآن الشريف»؛ و «اصيانة القرآن عن التحريف».

۲- مانند احمد بن محمد سبیری و علی ابن احمد کوفی که هر دو از سوی علمای رجال فاسد المذهب و دروغگو خوانده شده‌اند. (ر.ک: البيان في تفسير القرآن، ص ۲۴۵ و ص ۲۴۶؛ و معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۸۲ و ج ۱، ص ۲۴۶).

ثانیاً: برخی از این روایات ناظر به تفسیر غلط فرآن از سوی مخالفین است، و مراد از تحریف فرآن در آنها، آن است که معنا و منهوم آیات فرآن دگرگونه و واژگونه تفسیر شده است، و برخی دیگر نیز بیانگر آن است که تفسیر و تأویلی که ائمه هدی علیهم السلام و بویژه امیر المؤمنین علیهم السلام در بیان آیات فرآن داشته‌اند و آن را نوشته بودند، حذف شده راز میان رفته است، و اموری از این فبیل که ربطی به تحریف فرآن به معنای مورد بحث ندارد.

ثالثاً: این روایات، با روایات فطعی و مسلمی معارض است که کلام خدا را در میان مردم و در دسترس ایشان، و مصون از گزند هرگونه تغییر و دگرگونی می‌داند، که پیش از این به پاره‌ای از آنها اشارت رفت. و در مقام تعارض، روایاتی که از شهرت و اعتبار بیشتری برخوردارند، مقدم می‌شوند.

رابعاً: روایات یاد شده با نصر صریح فرآن کریم که خداوند متعال و عده حفظ و نگهبانی از این کتاب را داده است<sup>۱</sup> و هرگز باطل بدان راهی ندارد<sup>۲</sup>، منافات دارد. و در روایات فراوانی رسول گرامی اسلام علیهم السلام و ائمه مucchومین علیهم السلام حجیت سخنانی را که از ایشان نقل می‌شود، مشروط به عدم مخالفت با کتاب خدا دانسته‌اند. و از این رو، روایاتی که دلالت بر تحریف فرآن می‌کند، چون مخالف فرآن است، طبق میزانی که خود مucchومین علیهم السلام در اختیار ما قرار داده‌اند، مطرود می‌باشد، و باید آنها را، چنان‌که در این روایات آمده است، بر دبوار زد.

حاصل آن که ادله فراوانی برای تأویل و یارده اخباری که موهم تحریف فرآن کریم است، وجود دارد، که مجالی برای تمسک به ظاهر آنها بافی نمی‌گذارد.

۱- حجر / ۲ : رَأَيْتَ نَحْنُ نَرِئُنَا الذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ .

۲- فصلت / ۴۱ و ۴۲ : إِنَّهُ لِكَتَابٍ عَزِيزٍ . لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ثُبَرِيلْ مِنْ حَكْمِهِ حَمِيلٌ .

## حجیت ظواهر قرآن

قرآن مجید، همچون کلام انسانهای معمولی، مجموعه‌ای از کلمات و عبارات است که دلالت بر معنای مراد دارد و از مقصود منکلم حکایت می‌کند، و ابهام و نارسایی در دلالت آن نیست؛ و هیچ دلیل پذیرفتنی مبنی بر عدم اراده معانی ظاهری قرآن و آنچه از عبارات عربی آن دانسته می‌شود، وجود ندارد.

هر کس که بالغت و ادبیات عرب آشنا باشد، با مراجعه به قرآن، به روشنی معانی جملات و آیات آن را می‌فهمد، و از این جهت میان قرآن و دیگر کتب تفاوتی نیست. و این نشان دهنده آن است که قرآن در دلالت خود روشن و بیان است و گنگی و نارسایی از این جهت در آن نیست.

از سوی دیگر، آیات فراوانی در قرآن است که با الفاظی مانند «بِأَيْمَانِ الَّذِينَ كَفَرُوا»، «بِأَهْلِ الْكِتَابِ»، «بِنِي إِسْرَائِيلَ»، و «بِأَيْمَانِ النَّاسِ» گروهها و دسته‌های مختلف و گاهی تمام مردم را مخاطب قرار داده، مطالبی را به آنها الفا می‌کند، و یا با آنها به احتجاج می‌پردازد و یا در مقام تحدي برآمده از ایشان می‌خواهد که اگر در مورد نزول قرآن از جانب خداوند، شک و تردیدی دارند، مثل و مانند آن را بیاورند؛ و بدیهی است که سخن گفتن با الفاظی که ویژگی تفہیم را فاقد است و دلالتی بر مقصود و مراد گوینده ندارد، و نیز مکلف ساختن مردم به اینکه کلامی بیاورند که مانند چیزی باشد که معنای محصلی ندارد، کاری نابخردانه و دور از حکمت است.

و به بیانی دیگر، قرآن کتابی است که برای اندزار و هدایت جهانیان نازل شده است<sup>۱</sup>، کتابی که خود را نور و آشکار کننده هر چیز معرفی می‌کند<sup>۲</sup>، کتابی که همگان را دعوت به تدبیر و اندیشه‌یدن کرده است<sup>۳</sup>، کتابی که برهان قاطع الهی است<sup>۴</sup>، و کتابی که فرمان به تبعیت از فرامین و دستورات خود را داده است<sup>۵</sup>؛ و این صفات و ویژگیها که خود قرآن مدعی آن است و عقل نیز لزوم آن را به روشنی درک می‌کند، تنها در صورتی است که جملات و عبارات، این کتاب به وضوح و روشنی بر مراد و منصود گوینده دلالت داشته باشد، و از این جهت ابهامی در آن نباشد؛ پس از که در غیر این صورت، این کتاب مبین مبهم و تاریک بوده و خود، نیازمند نور دیگری است که بر آن پرتو افکند و ابهامهای آن را برطرف سازد.

به اعتقاد شیعه قرآن ثقل اکبر است که تمسمک به آن موجب رهایی از ظلمتها و انحرافها می‌شود. امامان شیعه علیّه السلام همواره پیروان، خود را به مراجعته به قرآن و تمسمک به آن دعوت کرده‌اند تا آنجا که شیعیان را موظف ساخته‌اند روایات نقل شده از ایشان را بر کتاب خدا عرضه بدارند و با آن بسنجدند، و اگر روایتی را با قرآن ناسازگار یافتد، آن را بر دیوار زنند و باطل بدانند و هرگز آن را نپذیرند.

اما با این همه، گرایشی در میان برخی از اخباریون بوده و هست که تنها آیاتی که نص در معنای خود می‌باشد، حجت است و تمسمک به آباتی که ظهور در مدلول خود دارد، جایز نیست، مگر آنکه از ناحیه معمصوم علیّه السلام در بیان معنای آن آیه رسیده باشد که مفسر و بیانگر محتوای آن باشد، و در این صورت، در واقع همان

۱- فرقان / ۱ : «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ هُنَّ عَبْدُهُ لَيَكُونُ لِلْمُلَمِّمِينَ ثَدِيرًا».

۲- نحل / ۸۹ : «وَنَزَّلْنَا قُلْيَنَكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرُشْدًا لِلْمُسْلِمِينَ» و نغابن / ۸ :

«فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالثُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا».

۳- محمد / ۲۴ : «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ هُنَّ قَلُوبٌ أَفْفَالُهَا»، و نساء / ۸۲ : «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ قَنْبِرِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ الْخِتْلَانًا كَثِيرًا».

۴- نساء / ۱۷۴ : «إِنَّا أَنْذَهْنَا النَّاسَ قَدْ جَاءَهُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْذَهْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا».

۵- انعام / ۱۵۵ : «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتِّبِعُوهُ وَآتُوهُمُ الْفُلُكُمْ شُرْحَمُونَ».

کلام معصوم ﷺ است که حجت و سندیت دارد.

پیش از آنکه به بررسی این سخن بپردازیم و ادله آن را طرح و ارزیابی کنیم، لازم است چند اصطلاح را توضیح دهیم:

نص: نص، کلامی است که به طور قاطع بر معنای خود دلالت می‌کند، به گونه‌ای که هیچ نحوه تردید و احتمال خلاف در آن راه ندارد؛ مانند دلالت «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> و «اللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلَيْهِ»<sup>۲</sup>، بر اینکه خداوند بر همه چیز قادر و تواناست، و از همه چیز آگاه است. و از این روگفته می‌شود آیه نخست نص در قدرت فراگیر خداوند و آیه دوم نص در علم و آگاهی عام خداوند است.

ظاهر: ظاهر کلامی را گویند که دو یا چند احتمال در آن وجود دارد، اما دلالتش بر یکی از آن محتملات به نحو تعیین، فوی تروشن تراز دیگر محتملات است، به گونه‌ای که همان معنا به ذهن پیشی می‌گیرد، اگرچه بر حسب نظام لغوی و شیوه‌های بیانی، می‌تواند معنای دیگری از آن قصد شده باشد.

مثلاً فعل امر، مانند «نمایز بخوان و روزه بگیر» می‌تواند دلالت بر وجوب انجام کار کند و می‌تواند دلالت بر استحباب آن کند و می‌تواند دلالت بر مطلق رجحان فعل بر ترک کند، که جامع میان استحباب و وجوب است؛ یعنی هر یک از این احتمالات در مورد آن وجود دارد، اما در عین حال، معنایی که زوینتر به ذهن می‌رسد، و دلالت لفظ بر آن روشن تر است، همان وجوب است؛ و ز این روگفته می‌شود: فعل امر در وجوب ظهور دارد، واستحباب و یا مطلق رجحان خلاف ظاهر فعل امر است. در این موارد اگر متکلم بخواهد معنای خلاف ظاهر را از لفظ اراده کند، باید همراه با کلام خود فرینه‌ای بیاورد که لفظ را از معنای ظاهرش منصرف سازد، و معنای خلاف ظاهر را معین کند.<sup>۳</sup>

مجمل: کلامی است که در آن دو یا چند احتمال به نحو مساوی وجود داشته باشد، به گونه‌ای که نتوان یکی از آنها را بردیگری ترجیح داد. یکی از موارد اجمال آنجاست که واژه‌ای که مشترک لفظی می‌باشد دو یا چند معناست، مانند لفظ «شیر»، در کلام بکار رود و فرینه‌ای برای تعیین یکی از معانی آن وجود نداشته باشد.

### بررسی ادله اخباریها بر عدم حجیت ظواهر قرآن<sup>۱</sup>

دلیل نخست: نخستین دلیل اخباریها بر عدم حجیت ظواهر قرآن کریم آیه هفتم از سوره آل عمران است:

**«هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْنَا الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأَخْرَى  
مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَغْرَقَ فَيَسْبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ  
ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ.»**

[اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی آیه‌ها محکماتند، این آیه‌ها امّ الكتابند، و بعضی آیه‌ها متشاربهانند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشاربهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی‌دانند.]

→ منکلم را وسیله‌ای کافی و مناسب برای پی بردن به مقصود منکلم به شمار می‌آورند. و همین سیره عقلایی موجب گشت مسلمانان و من جمله نیمبان در برخورد با آیات و روایات، به ظاهر عبارات تمک جویند، اصحاب ائمه علیهم السلام و فقهای معاصر ایشان همواره در مقام استنباط و فهم مسائل به ظواهر عمل می‌گردند، و هیچ گونه منع و ردیع از جانب پیامبر و یا امامان معمول علیهم السلام از این سیره به عمل نیامده است. و دانشمندان علم اصول با نسبت به این دو سیره (سیره عثلا و سیره منذر) حجیت ظواهر کلام شارع را، اعم از قرآن و روایات، به اثبات رسانده‌اند.

۱- باید توجه داشت که ادله نفی حجیت ظواهر، مختلف است. برخی از آنها وجود ظواهر فرانس را می‌پذیرد اما حجیت آن را نفی می‌کند، و برخی دیگر، اصل وجود ظواهر قرآنی را نفی می‌کند. برای آشایر تفصیلی با ادله اخباریها از منابع دست اول نگاه کنید به: الحدائق الناظرة، ج ۱، ص ۲۷-۳۵؛ انفوائد المدببة،

اخبار بیها با تمسک به این آیه شریفه می‌گویند: این آیه دلالت بر ممنوع بودن تبعیت و پیروی از آیات مشابه می‌کند؛ و هر آیه‌ای که نص نباشد، مشابه است؛ زیرا معانی مختلفی درباره آن احتمال داده می‌شود، و این محتملات در علاقه با لفظ و امکان اراده آنها از لفظ یکسان و مشابه یکدیگرند، خواه ارتباط و علاقه لفظ با یکی از آن معانی بیشتر باشد یا نباشد.

از زیبایی دلیل نخست: این دلیل از چند جهت مخدوش است:

**اولاً:** لفظی که ظهور در یک معنا دارد، مشابه محسوب نمی‌شود؛ زیرا معانی آن از جهت علاقه و ارتباط بالفظ یکسان و برابر نیستند، و تشابهی از بین جهت میان آنها برقرار نمی‌باشد، بلکه معنای ظاهر بر دیگر معانی امتیاز داشته و علاقه آن با لفظ وثیق‌تر است. بنابر این، مشابه تنها بر «مجمل» قابل اطلاق است که ترجیحی میان محتملات آن نیست.

**ثانیاً:** بر فرض که پذیریم ظاهر نیز مشابه محسوب می‌شود، چنین نیست که آیه مورد استناد از مطلق عمل به مشابه، به هر شکل و شیوه‌ای که باشد، نهی کند، بلکه کسانی را مذمت و نکوہش می‌کند که در میان آیات قرآن، آیات مشابه را بر می‌گزینند و به فصل فتنه انگیزی و ایجاد انحراف، آنها را از آیات محکم جدا کرده و به صورت منفصل از محکمات، به آنها استناد می‌کنند. و این نحوه استناد به آیات قرآن بسی نیک ممنوع است، حتی نسبت به ظواهر کتاب. آیات قرآن را باید در ارتباط با یکدیگر و به صورت مجموعه‌ای هماهنگ و سیستماتیک در نظر گرفت، و در معنای هر آیه‌ای دیگر آیات را نیز لحاظ کرد.

**ثالثاً:** بر فرض که پذیریم مشابه، ظاهر را نیز شامل می‌شود، بیش از این نمی‌توانیم ادعا کنیم که آیه مورد بحث بر حسب ظاهر خود، عمل به ظواهر قرآنی را مورد نکوہش قرار داده است. بنابراین، حکمی که از آیه مستفاد می‌شود، خودش را نیز در بر می‌گیرد. و در نتیجه اگر مفاد این آیه در عدم حجیت ظواهر، قابل استناد باشد، لازمه‌اش آن است که مفاد خودش نیز از حجیت ساقط شود؛ شبیه آنکه کسی

بگویید: «همه سخنان من دروغ است» که اگر بخواهیم به آن استناد کنیم و نتیجه بگیریم که گفته‌های او مطابق با واقع نیست و نمی‌توان به آن استناد جست، همین سخن او نیز غیرقابل استناد می‌شود، و سرانجام به همان نقطه آغاز خواهیم رسید.

\* \* \*

دلیل دوم: دلیل دیگری که منکرین حجیت ظواهر قرآن به آن تمسک جسته‌اند روایانی است که به گمان ایشان از عمل به ظواهر قرآنی نهی می‌کند. این روایات را می‌توان در سه گروه فرار داد:

گروه اول: روایاتی که می‌گوید قرآن کریم مبهم و پیچیده است، و خداوند از این رو آن را مبهم و پیچیده ساخته است که مردم نیاز به امام و حجت را به خوبی دریابند. این روایات بیانگر آن است که قرآن را فقط کسانی که طرف خطاب آن هستند - یعنی پیامبر ﷺ و دیگر معصومین علیهم السلام - می‌فهمند و غیر معصوم هرگز به مستوی فهم آن نایل نمی‌شود.<sup>۱</sup>

بر این روایات چند اشکال وارد می‌شود:

اولاً: سند همه این روایات ضعیف است، تا آنجاکه در اثر ضعف این روایان ممکن است انسان علم به کذب این روایات حاصل کند. و چنان که از شرح حال راویان این احادیث دانسته می‌شود، ایشان دارای گرایش‌های باطنی بوده و انحراف

۱- مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی، تحت عنوان «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظریه من ظواهر القرآن الاَ بعد معرفة تفسیرها من الانتماء علیهم السلام» پاره‌ای از این روایات را آورده است. در یکی از این روایات از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «با جابر ان للقرآن بطناً و له ظهر، و للظاهر ظهر، يا جابر و ليس شيء ابعد من عقول الرجال من تفسير القرآن» (ج ۱۸، ص ۱۴۲) و در روایت دیگری امام صادق علیه السلام خطاب به قنادة بن دعامة که از دانشمندان و مفسرین اهل سنت است می‌فرماید: «وبعدك يا قنادة ان كنت انما فسرت القرآن من تلفاء نفسك فقد هلكت وأهلكت، و ان كنت قد فسرته من الرجال، فقد هلكت وأهلكت، وبعدك يا قنادة انما بعرف القرآن من خطوب به» (ج ۱۸، ص ۱۳۶). همچنین نگاه کنید به احادیث ۲۸ و ۳۴ و ۶۹ و ۷۳ و ۷۴ از معین باب.

در عقیده دارند.<sup>۱</sup> و از سوی دیگر ساقط کردن ظواهر قرآنی از حجت، مسأله‌ای بسیار مهم است؛ و اگر ائمه هدی عليهم السلام در صدد بیان این امر بودند، عادتاً گروه زیادی از اصحابه ائمه عليهم السلام از آن آگاه می‌شدند و آن را نقل می‌کردند، و روایات آن به این گروه خاص از روایان منحصر نمی‌شد؛ حال آنکه هبیج یک از فن‌های اصحاب ائمه عليهم السلام، که شیعیان در صورت عدم دسترسی به امام عليهم السلام نزد ایشان می‌رفتند و از ایشان فتوی می‌گرفتند، چنین اخباری را نقل نکرده‌اند.

ثانیاً: این روایات با قرآن کریم تعارض دارد؛ زیرا آیات قرآن دلالت بر آن دارد که این کتاب بیان و روشنگر و نور است.<sup>۲</sup> و چنان‌که فیلانیز بدان اشاره شد، معصومین عليهم السلام خود به ما فرمان داده‌اند که روایات را با کتاب خدا بسنجدیم، و روایتی را که مخالف کتاب خداست رد کنیم و نپذیریم؛ و با استناد به همین روایات، یکی از شرایط حجت خبر را این دانسته‌اند که مخالف با قرآن نباشد.

گروه دوم: روایاتی که استغلال از حجت در تفسیر قرآن و عدم مراجعته به ائمه هدی عليهم السلام را منع می‌کند، یعنی همان شیوه‌ای که اهل سنت در مراجعته به قرآن و استفاده از آن در پیش گرفته بودند.<sup>۳</sup>

درباره این گروه از روایات باید گفت: مضمون این روایات هبیج منافاتی با حجت ظواهر قرآن ندارد، تنها چیزی که هست این روایات، حجت ظواهر قرآن را بر فحص در کلمات ائمه هدی عليهم السلام و نیافتن قربنده‌ای برخلاف ظاهر، متوقف می‌سازد؛ چون این شیوه مراجعة به قرآن، استغلال از حجت در فهم قرآن و تمسک به آن به

۱- کسانی مانند جابر بن زید جعفری و سعد بن طریف، برای نحیفی بشتر در این باره نگاه کنید به: «بحوث فی عدم الاصحیح»، نظریرات درس ابیت الله صدر، نوشته سید محمود هاشمی، ج ۴، ص ۲۸۴ - ۲۸۶.

۲- «لَقَدْ جَاءَكُمْ مِّنَ الَّهِ نُورٌ وَّكِتَابٌ مُّبِينٌ» (ماهده / ۱۵)؛ «هَذَا بَصَائِرٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَّهُنَّى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف / ۲۰۳)؛ «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلَّذِكُرِ فَهُلْ مِنْ مُّذَكَّرٍ» (فاطر / ۱۷)؛ «وَنَرَّلَنَا الْقُرْآنَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (آل‌آلی / ۸۹)؛ «وَلِكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مِنْ نَّشَاءَ» (شوری / ۵۲).

۳- ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۳.

شمار نمی‌رود.<sup>۱</sup>

گروه سوم: روایات فراوانی که از تفسیر قرآن به رأی نهی می‌کند. در این روایات آمده است: «کسی که قرآن را به رأی و نظر خود تفسیر کند، جایگاهش آتش جهنم است»<sup>۲</sup>، و «بر خدا دروغ بسته است»<sup>۳</sup>، و «آن که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر تفسیر درست هم باشد، اجر و پاداشی برابش نبست، و اگر به خطأ رود، بیش از فاصله آسمانها از یکدیگر، [از حقیقت] دور شده است»<sup>۴</sup>، و «کسی که سخن من را با رأی خود تفسیر کند به [رسالت] من ایمان نیاورده است».<sup>۵</sup>

در پاسخ به این روایات باید گفت:

اولاً: تفسیر به معنای رفع ابهام و پرده برداشتن (=کشف الفناء) است<sup>۶</sup>، و حمل لفظ بر معنای ظاهر آن از این قبیل نیست، ولذا تفسیر بر آن اطلاق نمی‌شود.

ثانیاً: بر فرض که حمل لفظ بر معنای ظاهر آن تفسیر باشد، «تفسیر به رأی» نخواهد بود، بلکه تفسیر به چیزی است که عرف از لفظ می‌فهمد.<sup>۷</sup>

۱- علامه طباطبائی علیه السلام نرق میان عدم حجیت ظواهر قرآن و نیاز به مراجعته به روایات معتبر میان علیهم السلام چنین تبیین می‌کند: «توقف فهم قرآن بر بیان رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم، نیز قابل قبول نبست؛ زیرا آنچه زاکه پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بیان کرد و اند، اگر همان معنایی باشد که موافق با ظاهر کلام خدادست. در این صورت معنای آیات بدون مراجعته به بیان ایشان نیز از مفاد الفاظ آنها فهمیده می‌شود. اگرچه این کار احتیاج به تأمل و تدبیر داشته باشد. و اگر بیان آن حضرت موافق با ظاهر کلام خدا باشد و از مفاد آیه فهم نگردد، پس چگونه تحدی نمودن به قرآن و حجت فرار دادن آن منصور خواهد بود؟ آری، نفاصل احکام از اموری است که تنها راه فهم آن بیان رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم [و ائمه هدی علیهم السلام] بوده. جز از طریق ایشان راه دیگری برای دست یافتن به آنها وجود ندارد» (المیزان، ج ۳، ص ۸۴).

۲- من فسر القرآن برأیه، فلیپتر، مقدمه من النار، (مرآة الأنوار، ص ۱۶).

۳- من فسر القرآن برأیه فقد افترى على الله الكذب، (همان)

۴- من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم يزجر، و ان اخطأ فهو ابعد من السما، (همان)

۵- ما آمن بي من فسر برأیه كلامي، (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷).

۶- ر.ک: مجمع البحرين مادة فسر. در آنجا آمده است: «التفسیر في اللغة كشف معنى اللفظ و اظهاره، مأخذ من الفسر، و هو مقلوب السفر، بقال أسفرب المرأة من وجهها: اذا كشفته».

۷- علاوه بر این، بر فرض که پذیریم «تفسیر به رأی» شامل حمل لفظ بر معنای ظاهر آن نیز می‌شود،

پاسخ کلی به هر سه دسته از روایاتی که اخبار بها برای نفی حجت ظواهر فرآن بدان تمکن جسته‌اند، آن است که این روایات، با اخبار فراوانی که تمکن به فرآن را توصیه می‌کند - که مصادق بارز آن عمل به ظواهر فرآن است - و آن را ملجم و پناه مؤمنان و وسیله تمیز حق از باطل و رهابی از ظلمتها و تاریکیها و نجات از فتنه‌ها معرفی می‌کند، و موافقت و مخالفت<sup>۱</sup> با فرآن را ملاک تشخیص حدیث صحیح از غلط به شمار می‌آورد، تعارض دارد.<sup>۲</sup>

\* \* \*

دلیل سوم: دلیل دیگری که از برخی کامات اخبار بها مستفاد می‌شود آن است که فرآن کریم اساساً کتابی مجمل است، و عبارات آن فاقد معنای ظاهر می‌باشد. و در بیان علت مجمل بودن فرآن کریم گاهی گفته می‌شود خداوند با آنکه می‌توانست روشن سخن بگوید و هرگونه ابهامی را از کلام خود مرتفع سازد، اما به عمد، مجمل و مبهم سخن گفت تا مردم هر چه بیشتر به وجود امام علیهم السلام محتاج باشند، و این نیاز را کاملاً درک کنند. و گاهی گفته می‌شود اجمال کلام خدا به خاطر علو معانی و اوج مطالبی است که الفاظش حامل آن می‌باشد؛ زیرا هر چه بطلب دقیق‌تر و مستوی آن بالاتر باشد، درک و دریافت و فهم آن دشوارتر خواهد بود.

→ اطلاق این روایات صلاحیت آن را ندارد از سیره عقلاً و نیز سیره مشروعه بر عمل به ظواهر، رد نکند. زیرا این سیره عقلایی مذکور از آن است که با این اطلاعات بنوان از آن نهی کرد، و نفس ثبوت سیره مشروعه و به ویژه سیره اصحاب ائمه علیهم السلام بر عمل به ظواهر کتاب، خودش به نهایی اثبات می‌کند چنین اطلاعاتی صلاحیت رد از عمل به ظواهر کتاب را ندارد.

۱- زیرا مقصود از مخالفت و موافقت اگر مخالفت و موافقت بالفظ به اعتبار معنای آن باشد، بر مخالفت و موافقت با ظاهر تطبیق می‌کند. و اگر مقصود، مخالفت و موافقت با مضمون و محتوای راقعی قرآن باشد، متفضای اطلاق و مشخص نکردن راه خاصی برای رسیدن به آن محتوای راقعی، امسایی همان مواربینی است که عرف به وسیله آنها به مضمون واقعی دست می‌یابد.

۲- بخشی از این روایات در بحث تعریف بیان شده، به آن مبحث مراجعه شود.

پاسخ سخن نخست آن است که تعمد به مجمل گویی و اوردن کلامی که معما گونه است، با حکمت خداوند منافات دارد. چگونه می‌توان تصور کرد که خدای حکیم کتابی برای هدایت مردم و بیرون آوردن آنها از تاریکی ضلالت به نور هدایت و برای ارائه راه و روش صحیح زندگی نازل کند، آنگاه از روی عمد آن را مجمل و مبهم سازد، به گونه‌ای که مردم نتوانند از آن استفاده کنند و مقاصد آن را دریابند؟!

علاوه بر آنکه خداوند با این کتاب می‌خواهد حقانیت رسول ﷺ و صدق رسالت او را ثابت کند و آن را مهم‌ترین معجزه پیامبر خود فرار داده است؛ و این امر متوقف بر روشن بودن این کتاب و امکان دستیابی به آن و محتوای آن است. و از اینجا دانسته می‌شود مسأله ارتباط امت با امام علیؑ، متوقف بر حجیت ظواهر کتاب عزیز و اعتراف به معجزه بودن آن است؛ و برای احساس نیاز به وجود امام علیؑ همین بس که بخش عظیمی از تفاصیل احکام و حقایق شریعت در قرآن کریم نیامده است و بیان آن به مقصومین علیؑ واگذار شده است.

و اما سخن دوم، پاسخی آن است که هر کتابی باید با غرضی که از تألیف آن مورد نظر است، متناسب باشد. و هر اندازه مقام و منزلت صاحب کتاب بالا و برتر باشد، هماهنگی سبک و سباق و محتوا و نحوه بیان مطالب کتاب با غرض از تألیف آن بیشتر و بیشتر خواهد بود. و از طرفی، هدف این ازال قرآن کریم، هدایت انسانها و ارائه عقاید درست و راه و روش صحیح زیستن است<sup>۱</sup>، و صاحب این کتاب نیز از علم و قدرت بی‌پایان برخوردار است، و این هدف تنها در صورتی تأمین می‌شود که هر کسی بتواند به مقدار ضریب علمی خود از آن بهره مند شود. در نتیجه قرآن باید روشی و بین بوده و دستیابی به آن سهی و آسان باشد.

\* \* \*

---

۱- «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِّلْتَطْهِيرِ مِنَ الْكُفَّارِ» (آل عمران، ۹۰).

تا اینجا سه رکنی که تمسک به قرآن برای درگ و دریافت حقایق دینی بر آن توقف دارد، یعنی نزول قرآن از طرف خداوند متعال و مصونیت قرآن کریم از تحریف و حجیت ظواهر قرآن، مورد بررسی قرار گرفت. اینک می پردازیم به بیان دیدگاههای شیعه درباره برخی از مهم‌ترین و بزرگ‌بیهای این کتاب شریف.



## محکم و متشابه در قرآن

از جمله امور مسلم درباره قرآن مجید آن است که برخی از آیات فرآن، محکم و برخی دیگر متشابه است.<sup>۱</sup> و اصل در این باره، علاوه بر اخبار فراوانی که از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه هدی ﷺ نقل شده، آیه هفتم سوره آل عمران است، که می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخْرَى  
مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَبَعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاةً لِّالْفِتْنَةِ وَ  
ابْتِغَاةً تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَنْتَلُوْنَ أَمْنًا  
إِلَّا كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ،

زاوست که این کتاب را برو تو نازل کرد. بعضی آیه‌ها محکماتند، این آبه‌ها ام‌الکتابند، و بعضی آیه‌ها متشابهاتند. ام آنها که بر دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی مسیکنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی‌داند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند:

---

۱- البته باید باذر شویم که محکم به معنای استوار و غیرقابل حل و بطلان بودن، و صفت مممه آیات قرآن است، و تمام قرآن به این معنای محکم است؛ و همچنین همه آیات قرآن، از جهت رسایی اسلوب و تعبیر ای عبارات و نظم و قدرت خارق العاده بیان و اموری از این قبیل که مربوط به اعجاز قرآن می‌شود، نظیر و همانند و یکنواخت (= متشابه) است؛ و بدین اعتبار در آیه اول سوره هود (کتاب حکیمت آیاته) همه آیات قرآن، محکم دانسته شده، و در آیه ۲۳ از سوره زمر (اللَّهُ نَزَّلَ أَخْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا) همه آیات قرآن متشابه، به شمار آمده است.

ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز خردمندان پند  
نمی‌گیرند.]

در تفسیر این آیه شریفه، و بیان اینکه مقصود از محکم و متشابه چیست، آراء  
گوناگونی از سوی دانشمندان مسلمان، اعم از شیعه و سنی ابراز شده است، که اهم  
آن بدین شرح است:

۱- متشابهات آیاتی است که نسبت به معنای خود ابهام دارد، و اصطلاحاً به آن  
«مجمل» نیز گفته می‌شود. و محکمات در برابر آن است که از آیات مبین تشکیل  
می‌شود.

۲- متشابهات آیاتی است که نسخ شده است. به این دسته از آیات باید ایمان  
آورد اما نباید عمل کرد. و در برابر، محکمات آیاتی است که ناسخ‌اند، که هم باید به  
آنها ایمان آورد، و هم بر طبق آن عمل کرد.<sup>۱</sup>

۳- محکمات قرآن آیاتی است که دلیلی واضح بر محتوای آن وجود دارد، مانند  
آیات مربوط به توحید، قدرت و حکمت خدا. و متشابهات آیاتی است که قبول و  
فهم محتوای آن نیاز به تأمل و تدبیر دارد.

۴- محکمات آیاتی است که از راه دلیل و برهان، هر چند پوشیده و پنهان باشد،  
می‌توان به مضمون آن آگاهی یافت. و متشابهات آیاتی است که راهی به سوی علم  
به آن نیست، مانند آیات مربوط به روز قیامت.

۵- محکمات، آیات احکام است و متشابهات، آیات دیگر است که با یکدیگر  
سازش ندارند.

۶- آیات محکم، آیه‌هایی است که تنها یک تأویل داشته باشد، و آیات متشابه  
آیه‌هایی است که چند وجه از تأویل را تحمل کند.<sup>۲</sup>

۱- این رأی را به ابن عباس و ابن مسعود و گروهی از صحابه نسبت داده‌اند. (المیزان، ج ۲، ص ۲۴).

۲- این قول را به شافعی نسبت داده‌اند، و گویا مقصود گوینده‌آن، این است که آیات محکم تنها در یک معنا  
←

۷- متشابهات آیاتی است که محتاج به بیان باشد، و محکمات آیاتی است که نیاز به بیان نداشته باشد.<sup>۱</sup>

۸- محکمات آیاتی است که هم باید بدان ایمان آورد و هم بر طبق آن عمل کرد؛ و متشابهات آیاتی است که تنها باید به آن ایمان آورد.<sup>۲</sup>

۹- محکم، آیه‌ای است که ظاهرش مقصود است و متشابه، آیه‌ای است که ظاهر آن مراد نیست.

در میان آراء باد شده، آن که از شهرت بیشتری برخوردار است، همین رأی اخیر است. غالب دانشمندان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، برآورده که آیات فرآن بر دو دسته‌اند:

۱- آیاتی که مراد و مقصود از آن همان معنای ظاهر آن است.

۲- آیاتی که ظاهرش مراد نیست، مانند: «وَجْهَةٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَيْلَهَا نَاظِرَةٌ»<sup>۳</sup>، «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۴</sup>، «يَوْمَ يُكَسِّفُ عَنْ سَاقٍ»<sup>۵</sup>، «وَجَاءَ رَبِيعٌ وَالْمَلَائِكَةُ صَفَا صَفَا»<sup>۶</sup>، و آیاتی از ابن قبیل.

علامه طبیعتی در این باره می‌گوید:

«در میان علماء اسلام در معنی محکم و متشابه اختلاف عجیبی است، و با تبع اقوال می‌توان نزدیک به بیست قول در این مسأله پیدا کرد. آنچه عملاً نزد مفسرین از صدر اول تاکنون دائر و مورد اعتماد است، این است

---

→ ظهور دارند، مانند آیاتی که با صراحت و با ظهور فوی. بر یک معنا دلالت دارند، و آیات متشابه آیاتی است که چنین نحوه دلالتی بر معنای خود نداشته باشند. (ر.ک: المیزان، ج ۲، ص ۳۶).

۱- این قول را به امام احمد بن حنبل نسبت داده‌اند. (و.ک: همان).

۲- این قول به ابن نعیمه نسبت داده شده است و شاید مقصود او از دسته نخست، انشایت و از دسته دوم، اخبار فرآن باشد. (ر.ک: همان).

۳- فیمات / ۲۲ و ۲۳: «در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان، که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند.»

۴- فتح / ۱۰: «دست خدا بالای دست ایشان است.»

۵- قلم / ۴۲: «روزی که بردۀ از ساق برداشته شود.»

۶- فجر / ۲۲: «آنگاه که پروردگار نو و فرشتگان، صفت در صفت، بیایند.»

که محکمات آیاتی هستند که معنی مراد آنها روشن است، و به معنی غیر مراد اشتباه نمی‌افتد. به این گونه آیات باید ایمان آورد و هم عمل کرد. و آیات متشابه آیاتی هستند که ظاهرشان مراد نیست و مراد واقعی آنها را که تأویل آنهاست جز خدای نداند و بشر را راهی به آن نیست. به این گونه آیات باید ایمان آورد ولی از پیروی و عمل به آنها توقف و خودداری نمود.

این قولی است که در میان علماء اهل سنت و جماعت مشهور است، و مشهور در میان شیعه نیز همین قول است؛ جز اینکه اینان معتقدند که تأویل آیات متشابه را پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز می‌دانند، ولی عامه مؤمنین که به تأویل متشابهات راه ندارند، علم به آن را باید به خدا و پیغمبر و ائمه هدی ارجاع نمایند.<sup>۱</sup>

البته در اینکه رأی مشهور در باب متشابه آن است که ظاهر آن مراد نیست، تردیدی وجود ندارد؛ اما در باره اینکه مراد واقعی آیات متشابه را جز خداوند متعال نمی‌داند، سیره مفسرین خلاف آن را بیان می‌کند. زیرا کسانی که به تفسیر آیات قرآن پرداخته‌اند، همه آیات را تفسیر کرده‌اند، و چنین نبوده است که به عذر متشابه بودن، از کنار برخی آیات بگذرند و تفسیری از آنها ارائه ندهند.

### دیدگاه علامه طباطبائی در محکم و متشابه

علامه طباطبائی مثلاً برای به دست آوردن رأی صحیح در مسأله به غور و تأمل در آیه مطرح شده در صدر بحث می‌پردازند.

حاصل فرمابش ایشان در *تفسیر المیزان*، ذیل همان آیه، چنین است:

مادة «حكم» بیانگر آن است که شرء از انتقام و استواری برخوردار است که از ورود چیزی که آن را فاسد سازد و خللی در آن وارد آورد، مانع می‌شود. و تشابه از مادة «شبه» به معنای همانندی است. با تأمل در این آیه شریفه دانسته می‌شود:

۱- قرآن در اسلام، ص ۲۷، در *تفسیر المیزان* (ج ۲، ص ۳۸)، علامه طباطبائی این رأی را در میان متأخرین مشهور می‌داند و می‌گوید: «هذا قول شایع عند المتأخرین من أرباب البحث».

- ۱- آیات قرآن بر دو دسته‌اند: برخی محکم و برخی متشابه می‌باشند. «منه آیات مُحْكَمَاتٍ... وَ أَخْرَى مُتَشَابِهَاتٍ.»
- ۲- آیات محکم «أُمُّ الْكِتَاب» هستند. آم در اصل لغت به معنای مرجعی است که چیز و یا چیزهایی به آن رجوع می‌کند. بنابراین، آیات محکم، که آم کتابند، آن دسته از آیات را تشکیل می‌دهند که مرجع آیات دیگر (متشابهات) می‌باشد.
- ۳- واژه «أُم» به صورت مفرد آمده است، و این بیانگر آن است که آیات محکم در مجموع یک اصل واحد را تشکیل می‌دهند، و اختلافی میان آنها وجود ندارد.
- ۴- در آیه ۲۳ از سوره زمر، همه آیات قرآن «متشابه» خوانده شده است: «كِتَابًا مُتَشَابِهًا مُثَانِيٌّ.» و مقصود آن است که آیات قرآن، اعم از محکم و متشابه، از این نظر که اسلوبی بی‌نظیر دارند و همه آنها در بیان حکمتها و هدایت به سوی حق، صریح بوده و از نظمی متفق برخوردارند، متشابه و همانندند.
- ۵- آیه مورد بحث بیانگر آن است که بیماردلان تنها به آیات متشابه تمسک می‌جوینند، و هدفšان از تمسک به این آیات ایجاد فتنه و آشوب و انحراف است.
- ۶- با توجه به آنکه قرآن کریم خود را نور و نبیان و هدایتگر خوانده است، و در آیات متعددی دعوت به تأمل و تدبیر و اندیشه در قرآن کرده است، و نیز با مراجعه به آیات قرآن دانسته می‌شود که در قرآن هیچ آبهای نداریم که نتوان به معنا و مراد آن دست یافت.
- ۷- آیات قرآن مفسر یکدیگرند، و قراین متصل و منفصل کلام به شمار می‌روند. و معنایی که قراین متصل و منفصل به لفظ می‌دهند، خلاف ظاهر آن به شمار نمی‌رود. و از اینجا دانسته می‌شود که هیچ آبهای در قرآن کریم وجود ندارد که خلاف ظاهر آن مراد باشد، نهایت آن است که در برخی از موارد، ظهوری که با توجه به آیات دیگر برای یک آیه منعد می‌شود، غیر از ظهوری است که آن آیه به طور جدا و مستقل از دیگر آیات از آن برخوردار می‌باشد؛ که البته یک ظهور بدوى و فاقد اعتبار است.

از مجموع آنچه بیان شد دانسته می‌شود آیات متشابه به گونه‌ای است که مقصود و مراد از آن برای شنونده روشن نمی‌باشد، و چنان نیست که انسان به مجرد شنیدن آن، به معنای مقصود پی‌برد، بلکه خواننده در اینکه آیا مراد گوینده این معناست یا آن معنا، تردید می‌کند؛ و این تردید هنگامی برطرف می‌شود که به آیات محکم رجوع کند و به کمک آنها ابهام در معنای آیه متشابه را برطرف سازد. بنابراین، آیات محکم به خودی خود محکم است، اما آیات متشابه به وسیله آیات محکم، محکم می‌شود.

به عنوان مثال آیه شریفه **وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**<sup>۱</sup> یک آیه متشابه است؛ زیرا معلوم نیست مقصود از فرار گرفتن خدا بر عرش چیست؟ شنونده ابتدا در معنای این آیه تردید می‌کند، اما وقتی به آیه **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**<sup>۲</sup> مراجعه می‌کند، در می‌یابد که فرار گرفتن خدا مانند فرار گرفتن سایر موجودات نیست، و مقصود از کلمه «استوا» تسلط بر ملک و احاطه بر خلق است، نه روی تخت نشستن و بر مکانی تکیه زدن، که تنها در مورد موجودات جسمانی صادق است، و نسبت به خداوند منعall محل می‌باشد.

ونیز مانند آیه **إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**<sup>۳</sup> که وقتی انسان آن را می‌شنود، ابتدا به ذهنش می‌رسد که خداوند نیز، مانند اجسام، دیدنی است، اما وقتی به آیه **لَا تُذْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُنْ يُذْرِكُ الْأَبْصَارَ**<sup>۴</sup> مراجعه می‌کند، در می‌یابد که مقصود از «نظر کردن» تماشا کردن با چشم ظاهری نیست.

ونیز هنگامی که آیه منسوخ را با آیه ناسخ مقابسه می‌کند، می‌فهمد که زمان حکمی که در آن بیان شده، در اصل کرتاه و محدود بوده است، و از زمان نزول آیه ناسخ، حکمیش از اعتبار ساقط شده است.

۱- طه / ۵

۲- سوری / ۱۱

۳- قیامت / ۲۳

۴- انعام / ۱۰۲

## محکم و متشابه در روایات امامان شیعه

مراجعة به روایات منقول از امامان شیعه علیهم السلام نظر بالا را در تفسیر محکم و متشابه تأیید می‌کند. مستفاد از روایات آن است که در قرآن مجید، متشابه به معنای آبهای که مدلول حقیقی خود را به هیچ وسیله به دست ندهد، وجود ندارد. واگر آبهای در افاده مدلول حقیقی خود مستقل نباشد، به واسطه آیات دیگر می‌توان به مدلول حقیقی آن راه یافت. و این همان ارجاع متشابه به محکم است. مجموع روایانی که در این باب نقل شده، بیانگر آن است که متشابه آبهای است که در افاده مدلول خود استقلال ندارد و به واسطه رد و ارجاع به محکمات روشن می‌گردد، نه آنکه هیچ گونه راهی برای فهم مدلول آن وجود نداشته باشد. در اینجا برای نمونه به سه روایت اشاره می‌شود:

۱- امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

(يشهد بعضه على بعض و ينطق بعضه ببعض).<sup>۱</sup>

[برخی از قرآن بر برخی دیگر از آن شهادت می‌دهد و پاره‌ای از آن به سبب پاره‌ای دیگر به نطق می‌آید.]

۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که :

المحكم ما يعمل به والمتشابه ما اشتبه على جاهله.<sup>۲</sup>

[آیه محکم آبهای است که بتوان به آن عمل کرد و آیه متشابه آبهای است که بر کسی که نمی‌داند، مشتبه شود].<sup>۳</sup>

۳- از امام رضا علیه السلام نقل شده است که :

ومن ردّ متشابه القرآن الى محكمه هدى الى صراط مستقيم ثم قال: ان في اخبارنا متشابهاً كمتشابه القرآن فرذوا متشابهها الى محكمها و لا

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.

۲- تفسیر عبادی، ج ۰، ص ۱۶۲.

۳- از این روایت مستفاد می‌شود که محکم و متشابه از امور نسبی است، و آبهایی می‌توانند نسبت به کسی محکم و نسبت به دیگری متشابه باشد.

تبعوا متشابه‌ها فتَّصلُوا.<sup>۱</sup>

[کسی که متشابه قرآن را به محکم آن بازگرداند به راه راست هدایت یافته است. و آنگاه امام علیهم السلام فرمود: همانا در روایات ما متشابهاتی، همانند متشابهات قرآن وجود دارد. پس روایات متشابه را به روایات محکم بازگردانید، و از متشابه پیروی نکنید که گمراه خواهید شد.]

### یک تذکر

باید توجه داشت که مراجعة مستقیم به قرآن کریم، گرچه برای هر کس ممکن است، اما این در صورتی است که شخص مقدمات لازم برای استفاده از قرآن کریم را حاصل کرده باشد. بنابراین، مراد آن است که هر کس بالقوه می‌تواند به قرآن مراجعة و از آن بهره‌مند شود، و این فواید در صورتی به فعلیت می‌رسد که انسان اولًاً با زبان عرب آشنا باشد، ثانیاً معانی واژه‌ها را در زمان نزول قرآن بشناسد، ثالثاً از شان نزول آیات آگاه باشد، و رابعًاً ذهنی سلیم داشته باشد، و نیز برای آگاهی از بیانات معصومین علیهم السلام به قدر کافی در روایات فحص و تتبیع کرده باشد؛ و از هرگونه پیش‌داری منزه باشد، و شرایط بسیار دیگری که برخی علمی هستند و برخی عملی.

۱- عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۰.

## ظاهر و باطن در قرآن

در روایات فراوانی از رسول اکرم ﷺ و امامان شیعه علیهم السلام نقل شده است که قرآن دارای ظاهر و باطن است. برخی از این روایات را از نظر می‌گذرانیم.

۱- از رسول عکرامی ﷺ نقل شده است که:

«إِنَّ الْقُرْآنَ أُنزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَاهِرٌ وَبَطْنٌ.»<sup>۱</sup>

[قرآن بر هفت حرف نازل شده است، هر آیه‌ای از آن ظاهر و باطنی دارد.]

۲- در روایت دیگری از رسول عکرامی ﷺ نقل شده است که:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهِيرًا وَبَطْنًا وَلِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ ابْطَنٍ.»<sup>۲</sup>

[همانا قرآن ظاهر و باطنی دارد، و باطن آن نیز باطنی دارد، تا هفت بطن.]

۳- در نهج البلاغه آمده است که:

«إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرٌ أَنِيقٌ وَبَاطِنٌ عَمِيقٌ.»<sup>۳</sup>

[ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرف است.]

مستفاد از مجموع این روایات آن است که آیات قرآن مجید دارای معانی تو در تو است، پوسته و فشری دارد که درونش مغز و لبی است، و درون آن مغز نیز محتوای

۱- تفسیر صافی، مقدمه هشتم، ص ۲۹.

۲- همار.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

دیگری است و به همین ترتیب.

برای روشن شدن مسأله، آیه ۳۶ از سوره نساء را در نظر آورید که می فرماید:

**﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾**

[خدا را بپرستید و هیچ چیز را (در عبارت) شریک او فرار ندهید.]

معنای ظاهری این آیه، که در برخورد ابتدایی از آن مستفاد می شود، نهی از پرستش معمولی بتهاست.

اما با دقت و تدبیر دانسته می شود ممنوع بودن پرستش بتها از آن روست که این کار خضوع و کرنش در برابر غیر خدادست، و بت بودنِ معبد در اینجا خصوصیتی ندارد، چنان که خدای متعال پیروی از شیطان را نیز عبادت او به شمار آورده و می گوید:

**﴿إِنَّمَا أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾<sup>۱</sup>**

[آیا با شما پیمان نیستم که شیطان را پرستش نکنید.]

و با تأمل و تحلیلی دیگر دانسته می شود در کرنش و اطاعت انسان، میان خود و غیر، فرقی نیست و همان گونه که نباید در برابر دیگران خضوع و کرنش نمود، در برابر خواستهای نفسانی خود نیز نباید سر تعظیم فرود آورد و درست مطیع آن بود. چنان که خداوند می فرماید:

**﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهَ هُوَ أَهُوَ﴾<sup>۲</sup>**

[آیا بدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده است.]

با تدبیر و دقت بیشتر دانسته می شود اساساً نباید به چیزی غیر از خدای متعال توجه داشت، و هیچ گاه نباید از روی غفلت ورزید؛ چرا که توجه کردن به غیر خدا برابر است با استقلال دادن به او و خضوع و کرنش در برابر او؛ و این باور در حقیقت، روح عبادت و پرستش را تشکیل می دهد. چنان که در قرآن کریم

می خوانیم:

وَلَقَدْ ذَرَنَا لِجَهَنَّمْ كَثِيرًا مِنَ الْجِنُّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولُئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولُئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ<sup>۱</sup>

[برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی لست که بدان نمی فهمند و چشمهایی است که بدان نمی بینند و گوشهایی است که بدان نمی شنوند. ایشان همانند چارپایانند حتی گمراهاتر از آنهاشند. ایشان خود غافلانند.]

همان گونه که ملاحظه شد از آیه شریفه «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» نخست استفاده شد که نباید بتها را پرسش کرد، و با نظری وسیع‌تر دانستیم که نباید انسان بدون اذن خداوند از دیگران پیروی نماید و در برابر ایشان خضوع و کرنش کند؛ و با دیدی گستردۀ تر پی بردیم که انسان نباید حتی از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی کند؛ و سرانجام با تأمل بیشتر به این نتیجه دست یافتبیم که انسان نباید هرگز از خدا غفلت کرده و به غیر او توجه نماید.

از آنجه آوردیم دانسته می‌شود ظاهر و باطن آبات هر دو مراد و مقصد است؛ البته در طول یکدیگر نه در عرض هم؛ و هیچ تنافی و ناسازگاری میان آنها وجود ندارد. نه معنای ظاهر، معنای باطن را نمی‌می‌کند و نه معنای باطن، معنای ظاهر را مخدوش می‌سازد. باطن قرآن در واقع به منزله روحی است که جسم خود را حیات می‌بخشد.<sup>۲</sup>

باید توجه داشت اسلام، دینی است که اصلاح جامعه بشری را در درجه اول اهمیت فرار می‌دهد؛ و از این رو هرگز از قوانین ظاهیری خود که اصلاح و تنظیم

۱- اعراف / ۱۷۹

۲- البته ما در اینجا مدعی آن نیستیم که همه کس می‌تواند باطن قرآن را درباید، بلکه در این باره باید به علمای راستیز مراجعه نمود.

جامعه را عهده دار است، و نیز عقاید ساده خود که نگهبان فواین نامبرده است، دست بردار نیست.

### سرّ ظاهر و باطن داشتن آیات قرآن

در اینجا ممکن است این پرسش به ذهن آید که چرا قرآن مجید از دوراه ظاهر و باطن سخن گفته است؟ چرا خداوند به صورت صریح و روشن و بسیارده همهٔ حقایق را بیان نکرد؟ و پاره‌ای از واقعیات را در پس حجاب برخی دبگر از حقایق فرار داد؟ پاسخ این پرسش با توجه به اصول زیر دانسته می‌شود:

۱- انسان در حیات دنیوی خود همچو: حبابی اس...، که خیوهٔ هستی خود را روی دریای بیکران ماده برپا کرده و در همهٔ فعالیتها بیکاران است، و همواره با ماده انجام می‌دهد سرسپرده امواج خروشان این دریای بیکران است، و همواره با ماده سروکار دارد. حواس بیرونی و درونی او به ماده و مادیات مشغول است و افکارش نیز پایی بند معلومات حسی اش می‌باشد. خوردن و آشامیدن، نشستن و برخاستن، گفتن و شنودن، رفتن و آمدن، جنبیدن و آرمیدن، و سرانجام همهٔ فعالیتهای زندگی آدمی روی ماده انجام می‌گیرد، و او اندیشه‌ای جز این ندارد.

نهود ماده و مادیات در فکر و اندیشه انسان تا آنجاست که هنگامی آدمی پاره‌ای از اموز غیرمادی، مانند دوستی و دشمنی و بلندی همت و بزرگی مقام و امثال آن را تصور می‌کند، غالباً آن را به واسطهٔ مجسم ساختن مصادیه‌ای مادی آن تصوّر می‌کند، چنان که بیشتر انسانها شیرینی پیروزی را با شیرینی قند و شکر، و جاذبهٔ دوستی را با کشش مغناطیس و بلندی همت را با بلندی مکان یا محل بکسی از سنارگان و بزرگی مقام را با بزرگی کوه یا نظیر آن حکایت می‌کنند.

۲- انسانها نسبت به فهم و درک معنویات و حقایق برتر از ماده و مادیات، مختلف و گوناگونند، و مراتب و درجات منفاونی دارند. گروهی از فهم این امور

کاملاً عاجز و ناتوانند، و گروهی دیگر توانایی اندکی دارند، و به همین ترتیب تا می‌رسد به کسانی که به آسانی گستردۀ ترین و بلندترین حقایق معنوی را درک می‌کنند.

۳- قدرت بر درک حقایق معنوی رابطه مستقیمی با میزان تعلق به ماده و مادیات دارد؛ بدین صورت که هر چه توانایی انسان در درک معنویات بیشتر باشد، به همین نسبت تعلق ووابستگی اش به جهان ماده و مظاهر فریبندۀ آن کمتر خواهد بود؛ و هر چه تعلق ووابستگی اش به ماده و مادیات کمتر باشد، توانایی او بر درک معنویات بیشتر خواهد بود.

۴- افراد انسان بر حسب فطرت اولیۀ خود، همگو استعداد درک حقایق معنوی را دارند؛ و در صورتی که این استعداد خود را باطل نساخته باشند، قابل تربیت بوده و این استعداد را در آنها می‌توان شکوفا ساخت.

۵- معلومات هر یک از مراتب مختلف فهم را نمی‌توان به مرتبه پائین‌تر از آن تحمیل کرد؛ چراکه نتیجه در این صورت معکوس خواهد بود؛ بویژه حقایقی که سطح آن از سطح ماده بسی بالاتر و الاتر است. این حقایق، اگر بسی پرده و پوست‌کنده به توده مردم، که اندیشه آنها از حسن و محسوس نمی‌گذرد، ارائه گردد و بر فهم آنها تحمیل شود، موجب انحراف فکری ایشان خواهد شد. و نه تنها باعث ارتقای فهم ایشان نمی‌شود، بلکه زمبینه پیدایش عقاید باطل را در ایشان فراهم می‌سازد.<sup>۱</sup>

بنابراین، اسرار ماوراء طبیعت را باید از وراء حجاب و در پس پرده برای کسانی که پای‌بند عالم ماده‌اند، بیان کرد و در اختیارشان قرار داد.

۱- به عنوان نمونه می‌توان مطالبی را که در اوپانیشاد آمده است بادآور شد. دقت در محتوای این کتاب نشان می‌دهد نوبستنۀ این کتاب هدفی جز توحید خالص و دعوت به یگانه‌پرستی ندارد، اما چون حقایق معنوی بسی پرده و پوست‌کنده بیان شده، و فتنی نقشۀ توحید خدای یگانه، آن گونه که در این کتاب بیان شده، در سطح افکار توده مردم بیاده می‌شود، بتپرستی و اعتراض به حدایان بسیار از آن فهمبده می‌شود.

۶- اسلام هیچ گروه و دسته‌ای را از دستیابی به مزایای مذهبی و بهره‌مندی از مدارج معنوی و حقایق روحانی و رسیدن به کمالات علمی و عملی محروم نساخته است، و همه مردم، اعم از زن و مرد، سیاه و سفید، پیر و جوان، عامه و خاصه، در امکان دست یافتن به امتیازات مذهبی در اسلام یکسانند.<sup>۱</sup>

با توجه به اصول فواید معرفتی: قرآن مجید با نظر به اینکه در تعلیم و آموزش خود انسانیت را مورد توجه قرار داده است، یعنی هر انسانی را از آن جهت که انسان است قابل تربیت و تکمیل می‌داند، تعلیم خود را در جهان بشریت بسط و توسعه داده است. و نظر به اینکه استعداد انسانها در درک معنویات مختلف است، تعلیم خود را متناسب با سطح ساده‌ترین فهم‌ها، که فهم توده مردم است، قرار داده و با زبان ساده عمومی سخن گفته است.

مقتضای این روش آن است که معارف والا و عمیق با زبان ساده عمومی بیان شود و ظواهر الفاظ، مطالب و وظایفی از سخن حسن و محسوس القاء کنند، و معنویات در پشت پرده ظواهر قرار گرفته و از پشت این پرده خود را متناسب با درجه فهم هر کس، به او نشان دهد؛ و هر کس بر حسب حال و درجه درک خود از آنها بهره‌مند گردد.

نکته دیگری که از بیان فوق به دست می‌آید آن است که ظواهر قرآن مجید نسبت به بطونی که دارند، جنبه مثالی به خود می‌گیرند؛ و در واقع ظواهر قرآن مثلهایی هستند که برای نزدیک ساختن معارف والا و عمیق به اذهان مردم عادی زده شده‌اند. چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

۱- چنان که در آیه ۱۹۵ آن عمران می‌خوانیم: وَإِنَّ لَا أُضِيقُ فَتَلْ غَامِلِي مِنْ ذَكْرِ أَنَّ شَنِ بَغْضَكُمْ مِنْ يَقْبَلُونَ. امن کار هیچ مزدوی را از شما، چه مرد و چه زن - همه از یکدیگر بد - ناچیز نمی‌سازم. او نیز در آیه ۱۲ از سوره حجرات آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكْرٍ وَأَنْثَنَ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُورًا وَقَبَائِلَ لِتَغَارَبُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْنِيْكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَلِيمٌ خَبِيرٌ». ای مردم، ما شما را از نرسی و ماده‌ای بیافریدیم. و شما را جماعتها و قبیله‌ها کردیم تا بکدبگر را بشناسد. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگار‌ترین شماست. خدا دانا و کارداران است.»

وَ لَقَدْ صَرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبْسِنْ أَكْفَرُ النَّاسِ إِلَّا  
كُفُورًا<sup>۱</sup>

[ما در این قرآن برای مردم هر مثالی را گروناگون بیان کردیم، ولی بیشتر مردم جز  
ناسپاسی هیچ کاری نکردند.]

و در جای دیگر می فرماید:

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ<sup>۲</sup>

[این مثالها را برای مردم می زنیم و آنها را جز دانایان درنمی یابند.]<sup>۳</sup>

---

۱- اسراء / ۹۰

۲- عنكبوت / ۴۲

۳- ر.ک: قرآن در اسلام، ص ۲۲ نا ۲۵

## ناسخ و منسوخ در قرآن

نسخ در لغت به معنای نوشتن، جایجا کردن، زایل کردن و برطرف ساختن است.<sup>۱</sup> و در اصطلاح عبارت است از برداشتن چیزی که در شریعت ثابت است از قبیل احکام و مانند آن.<sup>۲</sup>

اصل وقوع نسخ در قرآن کریم امری مسلم و مورد اتفاق علمای شیعه و سنی است، و روایات فراوانی بر آن دلالت دارد؛ اما در عین حال اختلاف نظر اساسی نیز در این باره وجود دارد. این اختلاف نظر عمدتاً به دو نکته مربوط می‌شود: یکی در مورد اقسام نسخ، و دیگری در مورد آیاتی است که ادعای نسخ آن شده است.

---

۱- نسخ الشی... اکتبه عن معارض... والنسخ ابطال الشی، و اقامۃ آخر مقامه... | و قال [ابن الاعرابی]: النسخ تبدل الشی، من الشی، و هو غيره... والنسخ نقل الشی، من مكان الى مكان وهو هو. (لسان العرب، ج ۳، ص ۶۱).

۲- اصول فقه، مظفر، ج ۲، ص ۵۲، مراد از ثابت بودن در شریعت، نبوت واقعی و حنفی است، در برابر ثبوت ظاهري که به واسطه ظهور لفظي است. بدین جهت برداشتن حکمی که به واسطه ظهور عموم با اطلاق ثابت است به وسیله دلیل تخصیص زننده با تقيید کننده، نسخ نامبده نمی‌شود، بلکه به آن تخصیص با تقيید و مانند آن می‌گویند، به اعتبار اینکه دلیل دوم - که بر ظهور دلیل اول مقدم است - فرینه‌ای بر آن و کافی از مراد واقعی شارع است. ولذا جز به طور ظاهري حکم را برنمی‌دارد، و برداشتن حکم به طور حرفی در آن نیست، بر خلاف نسخ.

## أنواع نسخ

توضیح نکته نخست آن است که سه نوع نسخ در مورد آیات قرآن تصویر می شود.

### ۱- نسخ حکم و تلاوت

مقصود از نسخ حکم و تلاوت آن است که ابتدا آیه‌ای در قرآن مشتمل بر یک حکم تشریعی بوده است، و مسلمانان آن آیه را تلاوت کرده و بدان عمل می کردند، و آنگاه پس از گذشت مدتی آن آیه نسخ می شود، بدین صورت که هم حکم آن ابطال می گردد و هم خود آیه از صفحه وجود پاک می شود، و اثری از آن باقی نمی ماند. و به دیگر سخن، نسخ حکم و تلاوت آن است که هم حکم آیه برطرف شود و هم الفاظ آن از مبان برداشته شود.

برخی از متقدمین از اهل حدیث<sup>۱</sup> و نیز بسیاری از محدثین غیر محقق<sup>۲</sup> از اهل سنت این نوع از نسخ را اثبات کرده‌اند؛ و در این ادعا به حدیثی که از عابشه نقل شده تمسک جسته‌اند. در این حدیث، عابشه می گوید: از جملة آیاتی که نازل شد این آیه بود: «عشر رضعات معلومات بحرمن». اما پس از مدتی، این آیه نسخ شد و به صورت «خمس معلومات» تغییر یافت. عابشه در ادامه این حدیث می گوید: «نا زمان وفات رسول خدا<sup>۳</sup> نیز مسلمانان این آیه را تلاوت می کردند.»

نزد دانشمندان شیعه این نوع از نسخ واقع نشده است؛ زیرا اولاً: دلیلی بر وقوع آن وجود ندارد، و با امثال این خبرهای واحد که ظنی بوده و افاده قطع و بتعیین نمی‌کند، نمی‌توان وقوع نسخ را ثابت نمود. و ثانیاً: اثبات این نوع نسخ در حقیقت، اثبات وقوع تحریف در قرآن کریم است. زیرا معنایش آن است که آیه‌ای دارای یک حکم تشریعی در قرآن بوده و تا زمان وفات رسول اکرم<sup>۴</sup> تلاوت می‌شده و

۱- ر.ک: الانفان لی عنون القرآن، ج ۲، ص ۷۰ ۲- ر.ک: مناهل العرفان، ج ۲، ص ۲۱۴

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷ ۳- سنن نرمذی، ج ۳، ص ۶۳.

حکمیش برقرار بوده است، اما پس از وفات آن حضرت، مسلمانان آن را فراموش کردند و از صفحهٔ فرآن پاک شد. آیا این چیزی جز ساقط شدن آیه‌ای پس از وفات رسول خدا<sup>۱</sup> و حذف آن از قرآن مجید است؟

البته در میان محققین از اهل سنت نیز هستند کسانی که این نوع از نسخ را ابطال کرده و کوشیده‌اند حدیث فوق را توجیه و تأویل کنند؛ و بلکه برخی از ایشان اساساً این حدیث را کنار نهاده و طرد کرده‌اند؛ چراکه مضمون آن جسارت به ساحت قرآن کریم است.<sup>۲</sup>

## ۲- نسخ تلاوت بدون حکم

مفهوم از این نوع نسخ آن است که آیه‌ای مشتمل بر حکم وجود داشته باشد، و مسلمانان آن را تلاوت کرده باشند، اما پس از مدتی الفاظ آیه محروم از صفحهٔ وجود پاک شود، اما حکم آن همچنان باقی بماند.

بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت وقوع این نوع نسخ را پذیرفته‌اند، و مستند عمدهٔ ایشان روایاتی است که در کتابهای حدیثی معتبر اهل سنت آمده است.<sup>۳</sup>

امام سرخسی، از دانشمندان بزرگ اهل سنت، می‌گوید: و اما نسخ تلاوت با بقاء حکم، بی‌نش آن است که: بنا بر قرائت ابن مسعود «فصیام ثلاث ایام متتابعات» روزهٔ کفارهٔ قسم، سه روز پیاپی است. و این قرائت تا زمان ابی حنبلهٔ فرائت مشهوری بود، اما نواتری که بتواند قرآن بودن آن را ثابت کند، در مورد آن تحقیق نداشت. و از سوابی تردیدی در عدالت و اتقان ابن مسعود نیست. بنابراین، تنها چیزی که

۱- ر.ک: البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۹ و ۴۰؛ اصول السرخسی، ج ۲، ص ۷۸ تا ۹۰؛ الفقد علی المذاهب الاربعة، ج ۳، ص ۲۵۷؛ فتح المنان، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۰۹ و ۲۱۰. صحیح مسلم، ج ۵ و ج ۴، ص ۱۶۷؛ المستدرک، ج ۴، ص ۳۵۹؛ مسند احمد ج ۱، ص ۲۳ و ج ۲، ص ۴۳؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۹ و ج ۲، ص ۴۵۶.

می‌توان گفت آن است که: این آیه، همان‌گونه که ابن مسعود حفظ کرده است، جزء قرآن بوده و مردم آن را تلاوت می‌کردند، و آنگاه تلاوت آن در زمان حیات رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> نسخ شد، بدین صورت که همه دلها از حفظ آن منصرف گشت، مگر قلب ابن مسعود، [از این آیه در سینه او باقی ماند] تا با نقل او حکم‌ش پایدار باشد؛ چرا که عمل به خبر واحد لازم است؛ و فرائت ابن مسعود کمتر از روایت او نیست. و بدینسان این حکم، پس از نسخ تلاوت باقی ماند.<sup>۱</sup>

دانشمندان شیعه این نوع از نسخ را نیز همانند نوع پیشین، مردود می‌دانند. زیرا مستند عمدهٔ نائلین به این نوع نسخ اخبار واحدی است که به گمان ایشان سندش صحیح است؛ غافل از آنکه نسخ آیه را با خبر واحدی که بیش از ظن و گمان افاده نمی‌کند، نمی‌توان اثبات کرد. افزون بر آنکه وقوع چنین نسخی با مصلحت نزول آیه یا آیات نسخ شده منافات دارد. زیرا مصلحت نزول آیه چیزی جز مشتمل بودن آن بر یک حکم شریعی ثابت نیست؛ و این مصلحت مقتضی است الفاظ آیه همچنان پایدار بماند تا دلیل و حجتی بر آن حکم باشد. همچنین باید توجه داشت التزام به وقوع این نحوه از نسخ، در واقع التزام به وقوع تحریف در قرآن مجید است؟ و روایاتی که اهل سنت در این باب بدان تمسک جسته‌اند، در دلالت اولیهٔ خود، بیانگر همین امر است. ولذا این روایات مخدوش بوده، و باید آنها را به کناری نهاد.

### ۳- نسخ حکم بدون تلاوت

مفهوم از این نوع نسخ آن است که الفاظ آیه همچنان در قرآن ثابت باشد و مسلمانان آن را فرائت کنند، اما حکم آن زایل و بر طرف گشته، و حکم دبگری جایگزین آن شده باشد. این نوع از نسخ میان دانشمندان و مفسران شهرت دارد، و همگان بر امکان و بلکه بر وقوع آن اتفاق نظر دارند. معمولاً هنگامی که بحث از

نسخ آیات قرآن مطرح می‌شود، و آیه‌ای به عنوان ناسخ و آیه دیگری به عنوان منسوخ معرفی می‌گردد، مقصود این نوع از نسخ است. در تعریف این نوع از نسخ گفته‌اند: «نسخ عبارت است از برداشتن تشریع پیشین که بر حسب ظاهر اقتضای دوام دارد - توسط تشریع بعدی، به گونه‌ای که جمع آن دو با هم ممکن نباشد، یا به خاطر آنکه تنافی میان آن دو روشن است، و یا به خاطر دلیل خاصی مانند اجماع یا نص صریح.»<sup>۱</sup>

نسخ در این اصطلاح شامل تخصیص و تقید و مانند آن نمی‌شود؛ چراکه در این موارد تشریع سابق از اساس برداشته نمی‌شود، بلکه حدود و تضییقاتی نسبت به مدلول آن اعمال می‌شود.

### حقیقت نسخ

باید نوجه داشت احکام دینی با نسخ قوانین بشری تفاوت دارد. در جوامع بشری بسیار اتفاق می‌افتد که قانونگذار، در اثر عدم احاطه به مصالح و مفاسد امور، قانونی را وضع می‌کند که زیان‌بخش بوده و تبعات سویی به دنبال دارد، که هنگام وضع قانون برای قانونگذار نامعلوم بوده و پس از گذشت مدت زمانی از اجرای آن، روشن می‌شود. در این موارد قانونگذار تجدید نظر می‌کند، و قانون جدیدی به جای قانون پیشین قرار می‌دهد. این نحوه از نسخ تنها در جایی نصور می‌شود که قانونگذار از علم کامل و نامحدود برخوردار نباشد؛ و نسبت به پاره‌ای از امور جاہل باشد. و مساحت کبریایی خداوند از این امر مبراست.

حقیقت نسخ در قوانین دینی آن است که حکمی بر طبق شرایط و مصالح وقت جعل می‌شود، و آنگاه آن شرایط تغییر می‌کند و موقعیت جدید، حکم جدیدی را اقتضا می‌کند، و بدین جهت حکم پیشین برداشته و حکم تازه‌ای بر طبق شرایط

جدید مقرر می‌گردد. این گونه نسخ احکام، مانند داروهای مختلفی است که پزشک برای بیمار خود تجویز می‌کند و آن را مرحله به مرحله تغییر داده و مقدار مصرف و یا نوع آن را عوض می‌کند؛ چه مراحل مختلف بیماری داروهای داروهای متنوعی را می‌طلبد، و تجویز داروی جدید، متناسب با شرایط فعلی بیمار است. در واقع نسخه پیشین در جای خود صحیح است، و نسخه فعلی نیز در جای خود صحیح می‌باشد. وقوع این گونه از نسخ در احکام شرعی ممکن است، و فطعاً تحقق یافته است.

نکته‌ای که در اینجا باید یادآور شویم آن است که اثبات نسخ آیه‌ای از آیات قرآن کریم تنها با دلیل قطعی امکان‌پذیر است، خواه این دلیل قطعی آیه‌ای از قرآن باشد و یا سنت فطعی. و در هر حال با خبر واحد و ادله ظنی دیگر هرگز نمی‌توان حکم آیه‌ای از آیات قرآن را منسوخ دانست.<sup>۱</sup>

### نمونه‌هایی از آیات منسوخ

نمونه‌ای از آیات قرآن که با آیه دیگری نسخ شده است، آیه ۱۲ از سوره مجادله است که می‌فرماید:

وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ قَدْمُوا بَيْنَ يَدَيْنِ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً  
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خواهید که با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوا کردنان صدقه بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است.]

این آیه شرife دستور می‌دهد مسلمانان پیش از نجوا کردن با رسول گرامی، صدقه بدهند. این حکم با آیه بعدی همین سوره، نسخ شده است:

۱- علامه مظفر در اصول الفقه (ج ۲، ص ۵۷) می‌نویسد: «زدیدی نبست که علمای امت اسلام همگی انفاق نظر دارند که جزء با استناد به بک دلیل قطعی، نمی‌توان، آیه‌ای از قرآن را منسوخ دانست، خواه ناسخ آیه‌ای از قرآن باشد، با سنت و با اجماع باشد.»

﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْنِ تَجْوِيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْلَمْ تَفْعَلُوا وَثَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَاقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

[آیا ترسیدید پیش از نجوا کردن صدقه بدھید؟ حال که صدقه نداده باشد و خدا هم توبه شما را پذیرفته است، پس نماز بگذارید و زکات بدھید و از خدا و پیامبر ش اطاعت کنید، که خدا به کارهایی که می کنید آگاه است.]

و نمونه‌ای از آیاتی که با سنت قطعی نسخ شده است آیه ۲۴۰ از سوره بقره است که می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَرْثًا جَاءُ وَمِسْيَةً لِأَرْثًا جِهَنَّمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ﴾

[مردانی از شما که می میرند و زنانی بر جای می گذارند باید که درباره زنان خود وصیت کنند که هزینه آنها را به مدت یک سال بدھند و از خانه اخراجشان نکنند.]

بنابر روابات متعددی که از طریق شیعه و سنی نقل شده است، مضمون این آیه، به وسیله آیه ۲۳۴ سوره بقره و آیه ۱۲ سوره نساء نسخ شده است.<sup>۱</sup> نکته‌ای که در اینجا باید بدان توجه نمود آن است که مضمون آیه ۲۴۰ سوره بقره، با آن دو آیه دیگر قابل حمل است، و آنها اگر به تنها بی لحاظ شوند، منافاتی با هم ندارند؛ و در واقع روایات است که دلالت بر نسخ آن آیه می کنند.

۱- آیه ۲۳۴ سوره بقره بیانگر آن است که عده وفات چهار ماه و ده روز است، و آیه ۱۲ سوره نساء مقدار ارث زن را مشخص می سازد.

فصل دوم

سنت



## سنت رسول الله ﷺ

دومین منبع و مصدر اندیشه مذهبی نزد شیعه امامیه، سنت رسول گرامی اسلام ﷺ است. سنت در لغت به معنای سیره، روش، و راهی است که طی می‌شود؛ و در اصطلاح مسلمانان مقصود از سنت رسول ﷺ، معنایی است عام که شامل گفتار رسول خدا (حدیث نبی) فعل رسول خدا (سیره نبی) و تقریر او می‌شود. بنابراین، از نظر امامیه - بلکه چنان که حواهد آمد از نظر تمام مسلمانان - آنچه از رسول خدا ﷺ صادر می‌شود، حجیبت و سندیت دارد، و می‌توان به مدلول آن تمسک کرد. یعنی همان‌گونه که سخن رسول خدا حجت است، و چیزی جز حقیقت را بازگو نمی‌کند، فعل رسول و تقریر او نیز حجت است.

مقصود از حجت بودن فعل رسول خدا ﷺ آن است که اگر ثابت شود کاری از آن حضرت صادر شده است، دانسته می‌شود آن فعل حرام و ممنوع نیست، و نیز اگر ثابت شود کاری را آن حضرت ترک گفته است، دانسته می‌شود آن فعل واجب نیست. این کمترین چیزی است که با فعل و نرک، رسول خدا ﷺ ثابت می‌شود. و البته در بسیاری موارد، به واسطه فراینی که همراه با فعل آن حضرت وجود دارد، اموری افزون بر عدم وجوب و یا عدم حرمت استفاده می‌شود. مثلاً هنگامی که احراز می‌شود آن حضرت در مقام بیان حکمی از احکام و یا عبادتی از عبادات است، مانند وضو گرفتن و یا نماز گزاردن، در این هنگام فعل آن حضرت ظهور در

وجه فعل نیز خواهد داشت و وجوب و یا استحباب آن را نیز افاده می‌کند. و این ظهور نیز همچون ظواهر الفاظ حجت است، و همان دلیلی که تمسک به ظاهر لفظ را لازم می‌نمارد، ظاهر فعل را نیز حجت می‌سازد.

و مقصود از حجت بودن تقریر رسول خدا<sup>الله عزوجل</sup> آن است که هرگاه کسی در برابر آن حضرت کاری انجام دهد، و آن حضرت با وجود فرصت و امکان نهی و منع او، چنین نکند و در برابر کار او سکوت نماید، این سکوت دلالت بر جایز بودن آن کار می‌کند، و با تمسک به سکوت رسول خدا<sup>الله عزوجل</sup> می‌توان عدم حرمت آن کار را کشف کرد. همچنین هرگاه کسی در برابر رسول خدا<sup>الله عزوجل</sup> حکم شرعی و یا حقیقتی از حقایق دینی را به گونه‌ای طرح کند، و آن حضرت در برابر وی سکوت نموده و با وجود فراهم بودن زمینه برای نفی و تخطیه او - در صورت بر خطا بودنش - چنین نکند، این سکوت و تقریر بیانگر صحبت سخن او خواهد بود؛ و با استناد به تقریر آن حضرت می‌توان به آن سخن تمسک جست.

### ادله حجت سنت رسول خدا<sup>الله عزوجل</sup>

حجت سنت رسول خدا<sup>الله عزوجل</sup> - اعم از گفتار و فعل و تقریر آن حضرت - از ضروریات دین اسلام است، و برای یک مسلمان جایی برای تردید و تشکیک در آن وجود ندارد. زیرا اگر سنت رسول خدا<sup>الله عزوجل</sup> حجت نبود احکام دین به صورت مبهم باقی می‌ماند، و عمل به قرآن تعطیل می‌شود، و راهی برای به دست آورد وظایف دینی با حدود و قیود و شرایط آن در اختیار مسلمانان نبود؛ چراکه آیات قرآن غالباً اصل تشریع را بیان می‌کند و شرایط و قیود و ویژگیهای آن را ناگفته و امیگزارد. مثلاً در قرآن کریم حکم نماز، زکات، و روزه و حجج بدین صورت آمده است:

**وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوْا الزَّكَاةَ وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاكِبِينَ<sup>۱</sup>**

[و نماز را برپای دارید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید].

**وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ  
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ<sup>۱</sup>**

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه داشتن بر شما مقرر شد، همچنان که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند مقرر شده بود، تا پرهیزگار شوید.]

**وَإِلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا<sup>۲</sup>**

[برای خدا حج آن خانه بر کسانی که قادرست رفتن به آن را داشته باشند، واجب است.]

اگر کسی بخواهد تنها به این آیات نمسک کند و آن را از آنچه در سنت، در مورد حدود و شرایط چگونگی انجام این عبادات بیان شده است، جدا سازد، به چه نتیجه‌ای دست خواهد یافت؟ از اینجاست که می‌گوییم: بسنده کردن به کتاب و استغناه از مراجعه به سنت تعبیر دیگری است از پشت کردن به اصل اسلام و فروپاشی مهم‌ترین شعایر این دین.

البته نلانهایی برای ساقط کردن ارزش سنت صورت گرفته است، اما این تلاشها همواره عقیم ماند و نتوانست این ضرورت دینی را مخدوش سازد. از آن جمله سخنی است که از عبدالله بن عمرو نقل شده است:

«من هر چه از رسول خدا ﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم تا محفوظ بماند [و] به فراموشی سپرده نشرد، اما قریش مرا از این کار بازداشتند و گفتند: تو هر چه از رسول خدا ﷺ می‌شنوی، می‌نویسی، در حالی که او انسانی است که سخن‌گاهی در حال خشم و غصب است و گاهی در حال خشنودی و رضا. من با شنیدن این سخن نوشتن را ترک گفتم، و این سخن را برای رسول خدا ﷺ گفتم. و آن حضرت گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست که جز حق از من صادر نمی‌شود.»<sup>۳</sup>

ابن گروه برای اثبات مدعای خود به آیاتی از قرآن مجید نیز تمسک جسته‌اند،

۱- بقره / ۱۸۳.

۲- المدخل للفقه الاسلامي، ص ۱۸۴، به نقل از جامع ابن عبدالبار و سنن ابی داود.

مانند آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> [و ما قرآن را که بیان کننده هر چیزی است بر تو نازل کردیم.] شافعی در کتاب ام برخی از ادلۀ ابیشان را آورده است و در پاسخ به آن چنین می‌گوید:

«أولاً: در قرآن همه امور مطرح نشده است؛ و ثانیاً: امور فراوانی در آن مطرح شده که نیاز به بیان دارد، خواه در عبادات و خواه در معاملات. و کسی جز رسول خدا<sup>وَاللهُ أَعْلَمُ</sup>، به حکم رسالت‌ش، موظف به بیان آنها نیست. و در این رابطه است که خدای متعال می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۲</sup>. [و بر تو قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برایشان بیان کنی. ... بر این‌شیوه اگر سنت را به طور کلی رها کنیم وضع به گونه‌ای خواهد شد [و نتیجه‌ای به دست خواهد آمد] که برای هیچ کس پذیرفتی نیست، و آن اینکه هر کس با انجام چیزی که بر آن صلوت یا زکات صدق کند، می‌تواند مدعی شود که وظیفه‌اش را انجام داده است، اگرچه در هر روز و یا هر چند روز یک بار فقط دو رکعت نماز بجا آورد؛ چراکه او می‌تواند بگوید: چیزی بیش از این در کتاب خدا نیامده است. آری، این سنت است که برای ما نعداد نمازها در هر روز و کیفیت بجا آورد آن را بیان کرده است، و انواع زکات و مقدار آن و اموالی را که در آن زکات واجب است، روشن ساخته است.<sup>۳</sup>

حاصل آنکه خدشۀ در حجیت سنت رسول خدا و انکار آن در واقع انکار ضروری دین است، و موجب خروج از دین اسلام می‌شود.

استاد محمد تقی حکیم در این باره می‌گوید:

«حقیقت آن است که من معنایی برای اسلام منهای سنت نمی‌شناسم. و آنچه حجیت آن به این درجه از وضوح است، اقامه برهان و دلیل برای آن لغو و بی‌فایده خواهد بود؛ زیرا نهایت چیزی که برهان به اثبات می‌رسند همانا علم به حجیت است؛ و این علم هم اکنون و بدون رجوع به برهان حاصل است.»<sup>۴</sup>

در هر حال آیات فراوانی از قرآن مجید بر حجیت سنت رسول خدا<sup>وَاللهُ أَعْلَمُ</sup> و

۱- نحل / ۸۹ .۴۴

۲- به نقل از کتاب تاریخ الفقه الاسلامی، نوشته دکتر محمد یوسف موسی، ص ۲۲۹

۳- الاصول العامة للفقہ المفارق، ص ۱۲۶

صحت و بلکه لزوم نمسک به آنچه از آن حضرت صدور می‌باید، وجود دارد.

### دلالت قرآن بر حجیت سنت رسول خدا ﷺ

چنان که گفتیم فرآن کریم نخستین و مهم‌ترین مصدر و منبع اندیشه دینی مسلمانان است. با مراجعته به این کتاب عزیز، آیات فراوانی را خواهیم دید که به نحوی بر لزوم مراجعته به رسول خدا ﷺ و حجیت اقوال او در درک حقایق دینی در زمینه‌های مختلف عقاید، احکام و اخلاق دلالت می‌کند. برخی از این آیات را از نظر می‌گذرانیم:

۱- آیه ۷ از سوره حسن:

﴿مَا أَتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُدُودُهُ وَمَا نَهِيْكُمْ عَنْهُ فَإِنْتُمْ هُوَأَوْ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

[هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید. و از خدا بر ترسید که خدا سخت عقوبت است.]

این آیه شربه اگرچه در مورد غنائم وارد شده است، اما حکمی که در آن آمده، عام است و اختصاص به آن مورد خاص ندارد، ولذا بیانگر آن است که هر حکم، فرمان و یا حقیقتی که رسول خدا ﷺ به مردم ارائه کرد، بر آنان لازم است که آن را اخذ کنند، و از هر چه نهی کرد، باید اجتناب نمایند.

در تفسیر تمونه، ذیل این آیه شربه آمده است:

«این جمله هر چند در ماجراهی غنائم بنی پیغمبر نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه‌ها و برنامه‌های زندگی مسلمانها است و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر ﷺ. بر طبق این آیه همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهي پیامبر ﷺ را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد یا مسائل اقتصادي و یا مبادی و غير آن، به خصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به

عذاب شدید تهدید کرده است.<sup>۱</sup>

در تفسیر المیزان نیز چنین آمده است:

«این آیه با چشم پوشی از سیاق آن، عمر میت دارد و شامل همه احکامی که پیامبر ﷺ ارائه کرده است، می شود.<sup>۲</sup>

۲- آیه ۲ و ۳ از سوره نجم:

**وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى**

[و سخنی از روی هوی نمی گوید: و آن نیست جز آنچه بدو وحی می شود.]

این آیه صراحت دارد در اینکه پیامبر اسلام ﷺ هیچ سخنی را از روی هوا و هوس و امیال نفسانی بر زبان جاری نمی سازد و آنچه می گوید از مصدر وحی سرچشمه گرفته است.<sup>۳</sup>

۳- آیه ۲۱ از سوره احزاب:

**وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَشْوَأَ حَسَنَةً إِمْنَ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا**

[برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می دارید و خدا را فراموش نمی کنید، شخص رسول الله مقتدای پسندیده ای است.]

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۰۷ و ۵۰۸. ۲- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۴.

۳- البته برخی از مفسرین معتقدند فربته مقام این اطلاق را مفید می کنند. علامه طباطبائی ره در تفسیر این آیه چنین می گوید: «منظور از کلمه «هوی» هوا نفس و رأی و خواسته آن است، و جمله «اما ينطق» هر چند مطلق است، و در آن نظر به طور مطلق نفی شده و مقتضای این اطلاق آن است که هوای نفس از مطلق سخنان پیغمبر نفی شده باشد، اما از آنجا که در این آیات خطاب «صاحبکم» به مشرکین است، مشرکینی که دعوت او را و فرآن را که بر ایشان می خواند دروغ و تقول و افتراء بر خدامی پنداشتند، از این رو باید به خاطر این فربته مقامی بگوییم: منظور این است که آن جناب در آنچه شما مشرکین را به سوی آن می خوانند و آنچه از فرآن برابران تلاوت می کنند، سخنانش ناٹی از هوای نفس نیست، و به رأی خود چیزی نمی گوید، بلکه هر چه در این باب می گوید وحی است که خدای تعالی به او می کند.» (المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷).

«أَشْوَة» به معنای اقتداء و پیروی است، و «فِي رَسُولِ اللَّهِ» یعنی در مورد رسول خدا ﷺ. و اسوه در مورد رسول خدا همان پیروی از اوست. و تعبیر به «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ» استقرار واستمرار در گذشته را افاده می‌کند، و اشاره به آن دارد که این وظیفه همواره ثابت است، و مسلمانان همیشه باید به آن جناب تأسی کنند.

حاصل معنای این آیه شریفه آن است که: یکی از احکام رسالت رسول خدا ﷺ را یمان آوردن شما مسلمانان، این است که به او تأسی کنید، هم در گفتار و هم در رفتار.

#### ۴- آیه ۳۱ از سوره آل عمران:

**«قُلْ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتْبِعُونِي يَعْبِدُوكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرُ لَكُمْ ذَنْبَكُمْ»**

[ای پیامبر بگو: اگر خدارا دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهاتان را بیامزد.]

#### ۵- آیه ۱۵۱ از سوره اعراف:

**«فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأَمِينِ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَفَلَكُمْ تَهْتَدُونَ»**

[پس به خدا و رسول او، آن پیامبر امی که به خدا و کلمات او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید، باشد که هدایت شوید.]

دلالت این آیه همچون آیه پیشین بر لزوم پیروی و تبعیت از رسول خدا ﷺ روشن است. و پر واضح است که لزوم پیروی مطلق از یک فرد مستلزم حجیت گفتار و رفتار اوست.

#### ۶- آیه ۳۲ از سوره آل عمران:

**«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنْ تَوَلُّوا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»**

[ای پیامبر بگو: از خدا و رسولش فرمان بپریید. پس اگر رویگر: ان شدند بدانند که او کافران را دوست ندارد.]

این آیه شریفه بیانگر لزوم اطاعت و پیروی از رسول خدا ﷺ است، و بلکه

اطاعت از رسول خدا عليه السلام را در کنار اطاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال فرار می‌دهد، و این بیانگر صحت و بلکه لزوم تمسک به گفتار و رفتار پیامبر عليه السلام و حجیت سنت نبوی است.

آیات فراوانی به این مضمون در قرآن کریم آمده است، مانند:

**وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرَحَّمُونَ.<sup>۱</sup>**

**وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَنْهَىٰ مِنْكُمْ.<sup>۲</sup>**

**وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا.<sup>۳</sup>**

**فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَضْلِلُوهُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ.<sup>۴</sup>**

**أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلُّوَا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَشْمَعُونَ.<sup>۵</sup>**

۷- آیه ۴۴ از سوره نحل:

**وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ.**

[و بر تو قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است بر ایشان بیان کنی].

این آیه شریفه به وضوح دلالت بر حجیت گفتار رسول خدا عليه السلام در تبیین آیات قرآن دارد.<sup>۶</sup>

۸- آیه ۲ از سوره جمعه:

**هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَنْذُرُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيُّهُمْ وَ**

۱- آل عمران / ۱۳۰: «وَ خَدَا وَ پیامبر را اطاعت کنید تا مشمول رحمت شوید».

۲- نساء / ۵۹: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدارا و اولو‌الامر را».

۳- مائدہ / ۹۲: «اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید، و [از مخالفت فرمان او] بترسید».

۴- انفال / ۱: «بس از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید و خصومت‌هایی را که در میان شماست، آشنا دهید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید».

۵- انفال / ۲۰. همچنین نگاه کنید به: سوره طه / ۹۰، نور / ۵۴ و ۵۶، محمد / ۳۲، مجادله / ۱۲، تغابن /

۶- ر.ک: المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۱.

**يَنْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.**

[اوست خداییں که میان مردمی بی‌سواد، پیامبری از خودشان میتوانست داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت‌شان بیاموزد. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.]

مقصود از تعلیم کتاب، بیان الفاظ آیات و تفسیر موارد دشوار آن است، و مراد از تعلیم حکمت، آموزش معارف حقیقی است که آیات فرقان در بردارنده آن است.<sup>۱</sup> و به این مضمون آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد. در این آیات پیامبر اسلام ﷺ به عنوان معلم کتاب خدا و کسی که مردم را پرورش می‌دهد و به ایشان حکمت می‌آموزد معرفی شده است، و این مقام جز برای کسی که گفتار او در بیان حقایق و معارف الهی حجت است، سزاوار نیست. علامه طباطبائی ره در این باره می‌گوید:

«چنان که گذشت قرآن کریم که مأخذ اساسی تفکر مذهبی اسلام است، به ظواهر الفاظ خود در برابر شنوندگان خود حجت و اعتبار داده است و همان ظواهر آیات، بیان پیغمبر اکرم ﷺ را تالی بیان فرقان قرار می‌دهد و مانند آن حجت می‌سازد، چنان که می‌فرماید: «وَأَنَّزَلْنَا إِلَيْكَ الْذُكْرَ لِتُبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ» (سوره نحل آیه ۴۴)؛ و می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمْمَيْنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَنْذِلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (سوره جمعه آیه ۲) و می‌فرماید: «الْقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُشْوَةً حَسَنَةً» (سوره احزاب آیه ۲۱). بر روشن است که اگر گفتار و رفتار پیغمبر اکرم ﷺ و حتی سکوت و امضاء آن حضرت برای ما مانند قرآن حجت نبود آیات مذکوره مفهوم درستی نداشت. بس بیان پیغمبر اکرم ﷺ برای کسانی که [مستقیماً] از آن حضرت می‌شنوند، با با نقل قابل اعتماد [سخنان پیامبر ﷺ برایشان] نقل می‌شود حجت و لازم الانتباع است.<sup>۲</sup>

\* \* \*

## عصمت پیامبر و حجیت سنت او

بکی از ویژگیهای پیامبران، که هم عقل بر آن گواهی می‌دهد و هم نقل بر آن دلالت دارد، عصمت ایشان است. به اعتقاد شیعه، پیامبران الهی از هر گونه گناه، خطأ و لغرضی، خواه عمدی و خواه سهوی، مصون و میرا هستند. و پرا واضح است که عصمت پیامبر ﷺ با حجیت سنت او ملازم است؛ چراکه در صورت معصوم بودن پیامبر ﷺ هر چه او می‌گوید حقیقت و عین واقعیت خواهد بود، و هر چه او می‌کند مطابق با شریعت الهی می‌باشد؛ و بنابراین همه جا می‌توان به آنچه از او صدور می‌یابد تمسک جست.

البته در میان فرقه‌های مختلف مسلمانان، اختلاف نظرهایی در این مسأله وجود دارد. فی المثل در مورد عصمت از گناه، گروهی از خوارج (فرقه ازارقه) معتقدند صدور هر گناهی از پیامبران جایز است، و چون ایشان ارتکاب گناه را برابر با کفر می‌دانند، کفر پیامبران را جایز می‌دانند.<sup>۱</sup> و نیز حشویه معتقدند: ارتکاب کبیره بر پیامبران جایز است، هم پیش از بعثت و هم پس از آن.<sup>۲</sup> و گروهی از معتزله، از جمله ابوعلی جبایی، بر آنند که ارتکاب کبیره پیش از بعثت بر پیامبران جایز است، اما پس از بعثت جایز نیست. و دسته‌ای دیگر از ایشان، از جمله قاضی عبدالجبار، معتقدند ارتکاب کبیره نه پیش از بعثت و نه پس از آن بر پیامبر جایز نیست اما ارتکاب صغیره جایز است.<sup>۳</sup> و محققین اشاعره، آن گونه که قوشچی نقل می‌کند، بر آنند که پیامبر پس از بعثت، نه مرتکب کبیره می‌شود و نه مرتکب صغیره‌ای که پست باشد، نه از روی عمد و نه از روی سهو. در نظر ایشان صدور گناه صغیره غیر پست سهوا از پیامبر جایز است.<sup>۴</sup> اما قاضی ابجی که خود از اشاعره است می‌گوید:

۱- ر.ک: موافق، ص ۳۵۹.

۲- ر.ک: شرح الاصول الحمسة، نوشته قاضی عبدالجبار، ص ۵۷۳.

۳- ر.ک: همان، ص ۵۷۳ - ۵۷۵.

۴-

«جمهور بر آنند که صدور کبیره از پیامبران جایز است.»<sup>۱</sup>

اینها نمونه‌هایی است از اقوال متکلمان مسلمان در باب عصمت پیامبران از گناه. اما عصمت پیامبران در تبلیغ رسالت را جمهور متکلمان مسلمان پذیرفته‌اند، اگرچه امکان خطا در ابلاغ رسالت به باقلاٰنی (متوفی ۲۰۳ هـ) نسبت داده شده است.<sup>۲</sup>

مرتبه سوم عصمت، مصون بودن پیامبر ﷺ از خطا در تطبیق شریعت و اشتباه در امور عادی است. و در این باره نیز اختلاف نظرهای فراوانی میان متکلمان وجود دارد که طرح آن از حوصله این مختصر بیرون است.

نکته‌ای که در اینجا باید بادآور شویم آن است که قول به عصمت پیامبر ﷺ از گناه و خطا و اشتباه در مراتب گوناگون آن از عقاید مسلم شیعه است؛ و تنها در مورد جواز خطای سهوی بر پیامبر ﷺ در امور عادی و مباح در میان ایشان اختلاف نظر وجود دارد، و جمعی از دانشمندان شیعه<sup>۳</sup> خطای سهوی را بر پیامبر ﷺ جایز دانسته‌اند، اگرچه اکثریت ایشان آن را از ساحت مقام نبوت دور دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

در هر حال، اگرچه اختلاف نظرهایی در محدوده و قلمرو عصمت پیامبر ﷺ

۱. موافق، ص ۲۵۹.

۲. صاحب موافق من گوید: «اجمٰع أهٰل الْمُلْكِ وَ الشَّرِائِعِ عَلٰى عَصْمَتِهِمْ عَنْ تَعْدِيدِ الْكَذِبِ فِيمَا دَلَّتِ الْمُعْجِزَةُ عَلٰى صَدْفِهِمْ فِيهِ، كَدْعُوِي الرِّسَالَةِ وَ مَا يَبْلُغُونَهُ عَنِ اللَّهِ. وَ فِي جَوَازِ صَدْوَرِهِ عَنْهُمْ عَلٰى سَبِيلِ السَّهْوِ وَ النَّسِيانِ خَلَافٌ؛ فَمَتَعَهُ الْأَسْتَاذُ وَ كَثِيرٌ مِّنَ الْأَئمَّهُ، لِدَلَالَةِ الْمُعْجِزَةِ عَلٰى صَدْفِهِمْ، وَ جُوزُ الْقَاضِيِّ مُصِيرًا مِنْهُ إِلَى عَدَمِ دُخُولِهِ فِي التَّصْدِيقِ الْمُقْصُودِ بِالْمُعْجِزَةِ.» (موافق، ص ۲۵۸). وَ قاضی عبد الجبار که از معترنه است من گوید: «إِنَّمَا لَا نَجُورُ عَلَيْهِ (إِنَّمَا عَلَى الْبَيِّنِ) السَّهْوُ وَ الْغَلْطُ فِيمَا بُؤْدَبَهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ إِنَّمَا نَجُورُ عَلَيْهِ أَنْ يَسْهُو فِي فَعْلٍ قَدْ بَيَّنَهُ مِنْ قَبْلٍ.» (المغني، ج ۱، ص ۲۸۱).

۳. از آن جمله است شیخ صدوق رحمه اللہ (۳۰۶ - ۳۸۱) در من لا يحضره المفهوم (ج ۱، ص ۳۶۰) و طبری (۴۷۰ - ۵۳۸) در مجمع البیان، در ذیل تفسیر آیه «وَ إِنَّمَا يَنْسِبُنَاكَ النَّبِيُّونَ» (ج ۷، ص ۳۱۷).

۴. ر.ک: النبیب بالملوک من البرهان، تأليف شیخ حرث عاملی، ص ۷؛ النهذب، تأليف شیخ طوسی رحمه اللہ، ج ۲، ص ۳۵۱؛ المختصر النافع، تأليف محقق حلی رحمه اللہ، ص ۴۵؛ کشف المراد، علامه حسنی، ص ۳۱ و ۳۵۲.

مبان مسلمانان وجود دارد، اما اصل حجیت و سندیت افوال ر افعال رسول  
گرامی علیه السلام، مورد اتفاق همه مسلمانان است، و در این زمینه خلافی، جز از گروهی  
که اعتباری بدانها نیست، وجود ندارد.

## سنت امامان دوازده گانه

از دیگر منابع اندیشه مذهبی شیعه امامیه، سنت امامان دوازده گانه<sup>علیهم السلام</sup> است. مقصود از سنت در اینجا دقیقاً همان معنایی است که در بحث سنت رسول گرامی<sup>علیهم السلام</sup> توضیح داده شد. بنا بر این، گفتار، رفتار و تصریر هر بک از امامان دوازده گانه<sup>علیهم السلام</sup>، از دیدگاه شیعه، حجت است و می‌توان در عقاید راحکام بدان تمسک جست، و با استناد به آن مطلبی را اثبات و یا نفی نمود.

مراد از امامان دوازده گانه<sup>علیهم السلام</sup> اشخاص ذیل هستند:

علی بن ابی طالب داماد و پسر عمومی پیامبر، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجه ابن الحسن.

حجت دانستن سنت امامان یاد شده<sup>علیهم السلام</sup> ریشه در مسأله امامت و اعتقاد خاص شیعه در این موضوع دارد، که محور و مرکز تشیع را تشکیل می‌دهد، و نقطه اساسی اختلاف میان شیعه و سنی است.

بسیاری می‌پندازند اختلاف شیعه و سنی در مسأله امامت در این است که به عقیده شیعیان، پیامبر اکرم<sup>علیهم السلام</sup>، علی بن ابی طالب<sup>علیهم السلام</sup> را به عنوان جانشین خود در اداره امور جامعه نصب و تعیین کرده است؛ اما اهل سنت بر این باورند که چنین نصبی از سوی رسول گرامی اسلام<sup>علیهم السلام</sup> تحقق نیافته است، و مردم بنابر تشخیص

خود حاکم و فرمانروایی را تعیین کردند، و او شخصاً جانشین خود را برگزید، و در مرحله سوم، تعیین فرمانروا به یک گروه شش نفری سپرده شد، و خلیفه چهارم بار دیگر با انتخاب عمومی تعیین گردید. بنابراین، روش خاصی برای تعیین خلیفه و فرمانروا در میان مسلمانان وجود نداشته است. و از این روی، پس از خلیفه چهارم، هر کسی از قدرت نظامی بیشتری برخوردار بود، متصلی این مقام شد، همانند سایر کشورها.

و به دیگر سخن؛ بسیاری می‌پنداشند شیعیان درباره تعیین امام نخستین، همان چیزی را معتقدند که اهل سنت درباره تعیین خلیفه دوم از سوی خلیفه اول اعتقاد دارند، با این تفاوت که نظر پیامبر اکرم ﷺ مورد پذیرش مردم واقع نشد، ولی نظر خلیفه اول از سوی مردم پذیرفته شد.

اما صرف نظر از این سوال که خلیفه اول، این حق را از کجا به دست آورده بود؟ و چرا رسول خدا ﷺ بر اساس اعتقاد اهل سنت به اندازه‌ی برای اسلام دلسوزی نکرد و جامعه نوبنیاد اسلامی را بسی سرپرست رهانمود، با اینکه هنگام بیرون رفتن از مدینه برای جهاد، جانشینی برای خودش معین می‌کرد، و با اینکه خود آن حضرت از وقوع اختلافات و فتنه‌ها در امتش خبر داده بود، صرف نظر از این سوالها و سؤالهای دیگر، اساساً باید توجه داشت که اختلاف شیعه و سنی، پیش از هر چیز در این است که آبا امامت یک مقام دینی و تابع تشريع و نصب الهی است یا یک سلطنت دنیوی و تابع عوامل اجتماعی؟ شیعیان معتقدند حتی شخص پیامبر اکرم ﷺ نیز نقش استقلالی در تعیین جانشین خود نداشت و آن را به امر الهی انجام داد.

امامت از دیدگاه شیعه عبارت است از ریاست همگانی و فراغیر بر جامعه اسلامی در همه امور دینی و دنیوی. از دیدگاه شیعه چنین ریاستی هنگامی مشروع خواهد بود که از طرف خدای متعال باشد، و کسی که اصالتنا (نه به عنوان نیابت) دارای چنین مقامی باشد، معصوم از خطأ در بیان احکام و معارف اسلامی و نیز

مصطفون از گناه خواهد بود. و در واقع امام معصوم علیه السلام همه منصب‌های پیامبر اکرم علیه السلام را، به استثنای نبوت و رسالت، حائز است: هم سخنان او در تبیین حقایق و فواید و معارف اسلام حجت است، و هم فرمانهای وی در امور مختلف حکومتی واجب الاطاعه می‌باشد.

بدین ترتیب اختلاف شیعه و سنی در موضوع امامت در سه مسئله ظاهر می‌شود:

نخست آنکه امام و جانشین رسول خدا علیه السلام باید از طرف خدای متعال نصب شود.

دوم آنکه امام باید دارای علم خدادادی و مصون از خطأ باشد.

سوم آنکه امام باید معصوم از گناه باشد.

مسئله امامت، به لحاظ اهمیت و جایگاه ویژه آن همواره در میان شیعیان و اهل سنت مورد بحث و گفت و شنود بوده است، و شیعیان کتابهای متعددی برای اثبات عقاید خاص خود در این باره نگاشته‌اند، و ادله فراوانی در آن کتابها آورده‌اند که بیان آن حتی به اجمال، مجالی واسع می‌طلبد. بحثهای امامت در دو بخش عمده مطرح می‌شود. در بخش نخست اصل ضرورت وجود امام به اثبات می‌رسد، و در بخش دوم ادله نقلی فراوانی اقامه می‌شود براینکه علی بن ابی طالب و یازده نفر از فرزندان آن حضرت، از جانب خداوند متعال و با ابلاغ پیامبر علیه السلام برای این مقام برگزیده شده‌اند.

## ضرورت وجود امام

در کتابهای کلامی شیعه ادله عقلی و نقلی فراوانی بر اصل ضرورت وجود امام معصوم اقامه شده است. ما در اینجا یکی از روشن‌ترین ادله عقلی را که در این باره بیان شده، ذکر می‌کنیم. این دلیل مبتنی بر هفت اصل است:

۱- هدف از آفرینش انسان این است که با انجام دادن افعال اختیاری، مسیر

تکامل خود را به سوی کمال نهایی بپیماید، کمالی که جز از مجرای اختیار و انتخاب به دست نمی‌آید. به دیگر سخن: انسان برای این آفریده شده که با عبادت و اطاعت خدای متعال، شایستگی دریافت رحمتها بی را پیدا کند که ویره نسانهای کامل است.

۲- تحقق یافتن این هدف منوط به راهنمایی انسان به وسیلهٔ وحی است؛ زیرا طی مسیری که موجب تکامل و تقرّب انسان به درگاه الهی شود نیاز به شناخت صحیع نسبت به کارهای خوب و بد و راههای شابسته و ناشابسته دارد، و در صورتی انسان می‌تواند راه تکامل خویش را آزادانه و آگاهانه انتخاب کند که هم هدف و هم راه رسیدن به آن را بشناسد و از فراز و نشیبها و پیچ و خمها و لغزشگاههای آن به خوبی آگاه باشد. و از سویی شناختهای عادی و منعارف انسانها که از همکاری حس و عقل فراهم می‌آید برای این مهم کفابت نمی‌کند.

۳- بـ<sup>۱</sup> توجه به دو اصل پیشین، حکمت الهی اقتضا دارد که خداوند پیامبرانی را مبعوث فرماید تا راه سعادت دنیا و آخرت را به بشر بیاموزند و این نیاز وی را بر طرف سازند.

۴- دین مقدس اسلام، یک آیین همگانی و جاودانی و نسخ ناشدنی است، و پس از پیامبر اسلام ﷺ پیامبری نخواهد آمد.<sup>۱</sup>

۱- با مروری اجمالی در آیات قرآن، همگانی و جاودانی بودن دین اسلام به گونه‌ای روشن مستفاد می‌شود. در آیات فراوانی خداوند همه مردم را با عنوان «یا آئینها الثامن» [ر.ک: بقره / ۲۱، نساء / ۱۷۴، ۱]، فاطر / ۱۵] و «یا بنی آدم» [ر.ک: اعراف / ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، بس / ۶۰] مورد خطاب فراز داده و در آیات دیگری هدایت خود را شامل همه انسانها دانسته است، [ر.ک. بقره / ۱۸۵، ۱۸۷، آل عمران / ۱۳۸، ابراهیم / ۱، ۵۲، جاثیه / ۲۰، زمر / ۴۱، نحل / ۴۴، کهف / ۵۴، حشر / ۲۱]. و نیز در آیات فراوانی رسالت پیامبر اکرم ﷺ را برای همه مردم ثابت کرد [ر.ک: انبیاء / ۱۰۷، فرقان / ۱] و در آبهای شمال دعوت وی را نسبت به هر کسی که از آن مطلع شود مورد تأکید قرار داده است. [ر.ک: انعام / ۱۹] آیات مذبور همان گونه که با به کار گرفتن الفاظ عامی مانند بنی آدم و النامس و العالمین، عمومیت و جهانی بودن دین اسلام را ثابت می‌کند، همچنین با اطلاق زمانی، محدودیت و محدودیت بودن آن به زمان معینی را نفی

۵- ختم نبوت در صورتی با حکمت بعثت انبیاء، علیهم السلام سازگار است که آخرین شریعت آسمانی پاسخگوی همه نیازهای بشر باشد و بقاء آن تا پایان جهان تضمین شده باشد.

۶- اگرچه خدای متعال مصونیت فرآن کریم از هرگونه تغییر و تحریفی را تضمین کرده است، اما همه احکام و قوانین اسلام، از ظاهر آیات کریمه مستفاد نمی شود، و معمولاً قرآن کریم در صدد بیان تفاصیل احکام و قوانین نیست و تعلیم و تبیین آنها را بر عهده پیامبر اکرم ﷺ گذاشته است تا با علمی که خداوند به او عطا فرموده آنها را برای مردم بیان کند. و بدین ترتیب، حجیت و اعتبار سنت پیامبر ﷺ به عنوان یکی از منابع اصیل برای شناخت اسلام ثابت می شود.

۷- شرایط دشوار زندگی پیامبر اسلام ﷺ اجازه نداد آن حضرت همه احکام و قوانین اسلام را برای عموم مردم بیان کند و همان اندازه هم که اصحاب فرا می گرفتند ضمانتی برای محفوظ ماندن نداشت و حتی کیفیت وضو گرفتن پیامبر ﷺ، با آنکه سالها در برابر دیدگان مسلمانان بود، مورد اختلاف واقع شد. و در جایی که احکام چنین عملی مورد اختلاف باشد - عملی که روزانه مورد نیاز همه مسلمانان بوده و هست و انگیزه چندانی برای تغییر و تحریف آن وجود ندارد - خطر اشتباه در نقل و تحریفات عمده در مورد احکام دقیق و پیچیده به ویژه احکام و قوانینی که با هوسهای افراد و منافع گروهها برخورد می کند، به مراتب بیشتر خواهد بود.<sup>۱</sup>

با توجه به مقدمات هفتگانه بالا دانسته می شود هنگامی دین اسلام می تواند به عنوان یک دین کامل و پاسخگو به نیازهای همه انسانها تا پایان جهان مطرح باشد

---

→ می کند، به ویژه تعبیر «لِيَظْهُرَ عَلَى الَّذِينَ كُلُّهُ» [از ک: توبه / ۲۳، فتح / ۲۸، صفحه / ۴] جای میج گونه شباهی را در عمومیت این آیین و همینگی بودن آن باقی نمی گذارد.

۱- در کتاب الغدیر، (ج ۵، ص ۲۰۸ به بعد) علامه امینی هفتاد تن از دروغ پردازان را جمل کشندگان حدیث را نام برده است که به بعضی از آنان بیش از یکصد هزار حدیث نسبت داده شده است.

که در متن این دین راهی برای تأمین مصالح ضروری جامعه پیش‌بینی شده باشد، مصالحی که با رحلت پیامبر اکرم ﷺ در معرض تهدید و تفویت قرار می‌گرفت. و این راه چیزی جز نصب چانشین شایسته برای رسول اکرم ﷺ نیست، چانشینی که دارای علم خدادادی باشد، تا بتواند حقایق دین را با همه ابعاد و دقایقش بیان کند و دارای ملکه عصمت باشد تا تحت تأثیر انگیزه‌های نفسانی و شبطانی واقع نشود و مرتکب تحریف عمدی در دین نگردد. و نیز بتواند نقش تربیتی پیامبر اکرم ﷺ را بر عهده بگیرد و افراد مستعد را به عالی ترین مدارج کمال برساند و همچنین در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی، متصلی حکومت و تدبیر امور جامعه شود و فواین اجتماعی اسلام را اجرا کند و حق و عدالت را در جهان گسترش دهد.

حاصل آنکه: ختم نبوت هنگامی موافق با حکمت الهی خواهد بود که توأم با نصب امام معصوم ﷺ باشد، امامی که همه ویژگیهای پیامبر اسلام ﷺ به جز نبوت و رسالت را دارا باشد.

بدین ترتیب هم ضرورت وجود امام ثابت می‌شود وهم لزوم علم خدادادی و مقام عصمت برای او وهم اینکه امام باید از طرف خدای متعال نصب شود؛ زیرا اوست که می‌داند چنین علمی و چنین ملکه‌ای را به چه کسی عطا کرده است، و اوست که اصلناً حق ولایت بر بندگانش را دارد و می‌تواند چنین حقی را در مرتبه نازل تر به افراد واجد شرایط بدهد.

### امامت علی علیه السلام

قرآن کریم در موضوع امامت از هیچ فردی نام نبرده، و از شخص خاصی با ذکر نام و نسب او یاد نکرده است، و شاید اتخاذ این روش برای مصون ماندن قرآن از تحریف باشد. اما کلیاتی به صورتهای گوناگون در آیات متعدد قرآن درباره امامت علی علیه السلام آمده است که توسط پیامبر ﷺ تبیین و به طور صریح تفسیر شده است.

علامه حلی علیه السلام در کتاب نهج الحق و کشف الصدق برای اثبات امامت علی علیه السلام به هشتاد و هشت آیه از قرآن استناد نموده است که بنا بر احادیثی که در کتب مشهور اهل سنت از پیامبر علیه السلام نقل شده است، همه آن موارد نمایانگر ابعاد شخصیت علی علیه السلام و امامت وی می باشد.<sup>۱</sup>

در کتاب احقاق الحق نیز به نود و چهار آیه دیگر از قرآن با استناد به سی و هفت کتاب معتبر از اهل سنت در اثبات حق ولایت و امامت علی علیه السلام استشهاد شده است. در اینجا تنها یک آیه از قرآن کریم را که بیانگر امامت علی علیه السلام است، مورد بررسی قرار می دهیم.

### آیه تبلیغ

آیه تبلیغ نامی است برای آیه ۵۵ از سوره مائدہ که می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُنَّ زَاكِرُونَ»

[ولن شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را بر پا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.]

بنابر احادیث فراوانی که اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند، این آیه شریفه درباره علی علیه السلام نازل شده است، و او همان کسی بود که در حال نماز هنگام رکوع انگشت رخوبیش را به مستمند بخشید.<sup>۲</sup>

بسی‌شک مقصود از ولایت خدا و رسول تنها دوستی و یا باری رساندن به ایشان نیست، بلکه معنای آن اختیارداری و اولویت در تصرف و زعامت و وجوب اطاعت در همه شریون مربوط به ولایت تشریعی خداوند است. و این نوع

۱- نهج الحق رکشf الصدق، ص ۱۷۲ - ۲۱۱.

۲- نگاه کنید به کتاب احقاق الحق، (ج ۲، ص ۳۹۹). در این کتاب از هشتاد و پنج کتاب حدیثی و تفسیری اهل سنت، احادیث مربوط به نازل شدن این آیه درباره عنی علیه السلام نقل شده است.

ولایت، با ترجمه به کلمه «ائمه» که از ادات حصر است، منحصر به خدا و رسول و علی است.

برای توضیح و اثبات این مدعای گوییم: ولی، صیغه فعلی از مصدر ولایت است، و همان طور که راغب اصفهانی در مفردات القرآن گفته است: «ولاء و توالی آن است که دو چیز و یا بیشتر از دو چیز به گونه‌ای باشند که هیچ چیز غیر از خود آن دو چیز میان آن دو نباشد».<sup>۱</sup> حقیقت معنای ولایت همین است، و سایر معانی که برای آن ذکر شده است، مانند نصرت، محبت، مودت و تصرف در امور، همه به این اصل و ریشه باز می‌گردد، و در واقع در هر موردی از موارد، با حفظ همان معنای اصلی، یکی از این خصوصیات به عنوان مورد و موضوع قرار داده شده است.

بنابر این لفظ ولایت به نحو اشتراک لفظی دارای معانی متعدد نیست، بلکه به نحو اشتراک معنی واحدی دارد، که در این موارد و عناوین مختلف از باب انطباق آن امر واحد در این مصادیق استعمال شده است. و هر جا که قرینه‌ای برای منصرف ساختن معنای حقیقی به معنای استعاری و مجازی نباشد، لفظ بر همان معنای اصلی و حقیقی حمل می‌شود. و هر جا که نتوانیم آن معنای اصلی را به حال خود واگذاریم، ناچار با وجود قرینه، به یکی از مصادیق مشخص و معانی دیگر افتخار می‌کنیم. راغب می‌گوید:

«تولی چون بنفسه و بدون حرف جز منعدي شود، اقتضای معنای ولایت را دارد و حصول آن چیز را در نزد بکترین مواضع می‌رساند، مانند: ولیت سمعی کذا، و ولیت عینی کذا، و ولیت وجہی کذا. یعنی با گوشم و با چشم و با چهره‌ام به سوی آن چیز متوجه شدم و چشم و گوش و چهره‌ام را به آن طرف کردم... و چون تولی با حرف «عن» متعددی شود، خواه لفظاً و خواه تندریاً، در این صورت معنای اعراض و ترک قرب و نزدیکی می‌دهد.»<sup>۲</sup>

۱- «الولاء و التوالى ان يحصل شيئاً فصاعداً حصولاً ليس بينهما ما ليس منهما.» مفردات رغب مادة ولی.  
۲- همان، مادة ولی.

از آنچه گفته آمد مستفاد می شود ولایت که همان قرب خاص است، اگر در امور معنوی ملاحظه شود، لازمه اش آن است که برای ولی، حقی و چیزی باشد که برای غیر او نیست، مگر به واسطه او. و بنابراین، تمام تصرفاتی که در شرکون و امور خود، شخص صاحب شان می تواند بکند، در صورتی که قابل نیابت و خلافت باشد، شخص ولی می تواند آنها را به جای بیاورد، مانند ولی شخص متبت، زیرا وارث دارای ولایت است، و همه گونه تصرفی که شخص متوفی در اموال خود در زمان حیات می کرده است، اینک ولی او، که وارث اوست، همان تصرفات را انجام می دهد. و این را ولایت وراثت می نامند.

و از طرفی، معلوم است که خداوند ولی بندگان است در تدبیر امور آنها در دنیا و آخرت؛ و ولی مؤمنان است در تدبیر امر دین و دعوت و هدایت آنها به سوی کمال؛ و پیامبر ﷺ، ولی بندگان و مؤمنان است به ولایت خداوند و به اذن خدا؛ و امیر المؤمنین علیه السلام نیز به ولایت خداوندی ولایت بر امت رسول الله ﷺ دارد. و از این رو در آیه «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» باید ولایت را به همان معنای حقيقی و اصلی واقعی خود بگیریم، و لازمه آن تصرف در امور و اولویت در نفس و جان و مال و عرض و دین است.<sup>۱</sup>

### حدیث غدیر

حدیث غدیر بیانگر واقعه‌ای است که در اواخر عمر پیامبر ﷺ، هنگام بازگشت از آخرین سفر حج، در محلی به نام غدیر خم روی داده است. و آن محلی بود که راه حجاج مصری و عراقی و کسانی که به سوی مدینه می رفتند از آنجا جدا می شد. شرح واقعه آن است که در سال دهم هجرت، پیامبر همراه با خیل عظیمی از مسلمانان به سفر حج می رود. و پس از اتمام مراسم حج،

۱- برای تحقیق بیشتر مراجعه کنید به «امام شناسی»، ج ۵، ص ۱۹۹ تا ۲۶۵؛ و مراجعات، مراجعة ۳۸.

پیامبر ﷺ مکه را به قصد مدینه ترک می‌گوید. فرمان حركت از سوی رسول خدا ﷺ صادر می‌شود. هنگامی که کاروان به سرزمین «رابع» که در سه میلی «جحفه»<sup>۱</sup> قرار دارد، رسید، جبرئیل در نقطه‌ای به نام «غدیر خم» فرود آمد و او را مورد خطاب قرارداد که:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بِلْعُ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ نَمَا بَلَّقْتَ رِسَالَةَ اللَّهِ يَعِصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>۲</sup>

[ای پیامبر آنچه از طرف خدا فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن. و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را تکمیل نکرده‌ای، خداوند ترا از شر مردم حفظ می‌کند.]

با نازل شدن این آیه پیامبر ﷺ دستور توقف می‌دهند. کسانی که جلو کاروان بودند، از حرکت باز استادند، و آنها که دنبال کاروان بودند، به آنها پیوستند. وقت ظهر هو به شدت گرم بود. برای پیامبر ﷺ سایبانی به وسیله چادری که روی درخت افکنده بودند، فراهم آورده و پیامبر ﷺ نماز ظهر را با جماعت خواند. سپس در حالی که جمعیت گرد او حلقه زده بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند، فرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه‌ای به شرح زیر خواند:

حمد و ثناء مخصوص خداست، از او یاری می‌طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می‌کنیم. از بدیهای خود و اعمال ناشایست خود به او پناه می‌بریم. خدایی که جز او هادی و راهنمایی نیست. هر کس را که هدایت نمود، گمراه کننده‌ای برای او نخواهد بود. گواهی می‌دهم که جز او معبودی نیست، و محمد بنده و پیامبر اوست.

هان ای مردم! نزدیک است من دعوت حق رالمیک بگویم و از میان شما بروم.  
من مسؤولم و شما نیز مسؤولید. درباره من چه فکر می‌کنید؟

۱- بکی از میفاتنهای احرام است و راه اهل مدینه و مصر و عراق از آنجا منشعب می‌شود.

۲- مائده / ۶۷.

مردم گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی، و کوشش نمودی. خدا به تو پاداش نیک دهد.

- آیا گواهی می‌دهید که معبد جهان یکی است، و محمد بندۀ خدا و پیامبر او می‌باشد، و بهشت و دوزخ و زندگی جاودانی در سرای دیگر قطعی است؟  
- آری، شهادت می‌دهیم.

آنگاه پیامبر بعلت الله فرمود: مردم من دو چیز نفیس و گرانایه در میان شما می‌گذارم، ببینم چگونه با آن دو رفتار می‌کنید.

کسی برخاست و فریاد برآورد که: آن دو چیز نفیس چیست؟  
پیامبر بعلت الله فرمود: یکی کتاب خدا که بک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست، و دیگری عترت و اهل بیت من. خداوند به من خبر داده است که این دو یادگار هرگز از هم جدا نخواهند شد.

ای مردم! بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید، و در عمل به هر دو کوتاهی نورزید که هلاک می‌شوید.

در این لحظه پیامبر بعلت الله دست علی بعلت الله را گرفت و آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت، و او را به همه مردم معرفی نمود، و آنگاه فرمود: سزاوار از بر مؤمنان از خود آنها کیست؟

مردم در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او دانانند.

پیامبر فرمود: خدا مولای من، و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوار ترم. ای مردم، هر کس را من مولایم، علی مولای اوست. خداوند، کسانی را که علی را دوست دارند، دوست بدار، و کسانی را که او را دشمن دارند، دشمن بدار. خدا ایا، یاران علی را یاری کن، و دشمنان علی را خوار و ذلیل نما، و او را محور حزن قرار ده.

\* \* \*

بررسی سند حدیث: حدیث غدیر خم از احادیث متواتری است که هم شیعه و

هم اهل سنت آن را نقل کرده و به تواتر آن اذعان کرده‌اند. تا آنجاکه علاوه بر دانشمندان شیعی، بسیاری از بزرگان اهل سنت به طور مستقل از آن بحث کرده و آن را از طرق مختلف نقل کرده‌اند، مانند ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م، ۲۳۳ق) و ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی (م ۲۳۳ق) و ابوبکر محمد بن عمر بن محمد بن سالم تمیمی بغدادی (م ۳۵۵ق) و دیگران.<sup>۱</sup> برای روشن شدن میزان اهتمام تابعین و تابعین تابعین و دانشمندان و فقهاء بر نقل این حدیث و ضبط سندهای آن، تعداد راویان این حدیث از اهل سنت در هر قرن را به اختصار بیان می‌کنیم و تفصیل آن را به کتابهای مبسوطی که در این باره نگارش یافته حوالت می‌دهیم.

- ۱- از صحابه صد و ده تن این حدیث را نقل کرده‌اند.
- ۲- از تابعین هشتاد و چهار تن آن را نقل کرده‌اند.
- ۳- در قرن دوم، پنجاه و شش تن از دانشمندان و محدثان آن را نقل کرده‌اند.
- ۴- در قرن سوم، نود و دو تن.
- ۵- در قرن چهارم، چهل و سه تن.
- ۶- در قرن پنجم، بیست و چهار تن.
- ۷- در قرن ششم، بیست تن.
- ۸- در قرن هفتم، بیست تن.
- ۹- در قرن هشتم، نوزده تن.
- ۱۰- در قرن نهم، شانزده تن.
- ۱۱- در قرن دهم، چهارده تن.
- ۱۲- در قرن یازدهم، دوازده تن.
- ۱۳- در قرن دوازدهم، سیزده تن.

۱- علامه امینی در جلد اول الغدیر (ص ۱۵۲ - ۱۵۷) نامهای کسانی را که در باره این حدیث کتابی نگاشته‌اند، و ویژگیهای کتابهای ایشان را بیان کرده است.

۱۴- در قرن سیزدهم، دوازده تن.

۱۵- در قرآن چهاردهم، نوزده تن.

از بزرگان اهل حدیث، احمد بن حنبل شیعیانی با ۴۰ سند، ابن حجر عسقلانی با ۲۰ سند، جزری شافعی با ۸۰ سند، ابوسعید سجستانی با ۱۲۰ سند، امیر محمد یمنی با ۴۰ سند، نسائی با ۲۵۰ سند، ابوالعلاء همدانی با ۱۰۰ سند و ابوالعرفان حبان با ۳۵ سند این حدیث شریف را نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در برآرده حدیث غدیر خم و سندها و مصادر آن کتابهای متعددی از سوی دانشمندان شیعه تألیف شده و تواتر این حدیث شریف در این کتابها با شبوهای محققانه و عالمانه بررسی شده است، برخی از این کتابها عبارتند از:

۱- کتاب «غاية المرام» تأليف علامه سید هاشم بحرانی (م، ۱۱۰۷ق).

۲- کتاب «العقبات» تأليف سید میر حامد حسین هندی (م، ۱۳۰۶ق).

۳- کتاب «الغدیر» تأليف شیخ عبدالحسین نجفی (م، ۱۲۹۰ق).

\* \* \*

دلالت حدیث: نقطه اصلی حدیث شریف غدیر این عبارت است که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهٌ» [هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست]. در این عبارت واژه اصلی و محوری کلمه «مولی» است. برای واژه مولی معانی گوناگونی بیان شده است مانند: مالک، عبد، آزاد کننده، آزاد شده، صاحب، خوبشاوند، همسایه، باور، دوستار، پیرو و معانی دیگر.<sup>۲</sup>

واز جمله معانی مولی، و بلکه معنای اصلی و ریشه‌ای آن همان «اولی» یعنی سزاواریتر است. و از این روست که در تفسیر آیه «مَنْ أَكْمَمَ النَّارَ هُنَّ مَوْلَاهُمْ»<sup>۳</sup> برخی از مفسرین معنای مولی را منحصرًا همان «اولی» دانسته‌اند، و برخی دیگر از مفسرین

۱- این آمازها از کتاب الغدیر، ج اول، برگرفته شده است.

۲- ر.ک: الشاموس، ج ۴، ص ۴۰۱.

۳- حدیث ۱۵.

این معنارا یکی از محتملات آن به شمار آورده‌اند.

قراین عدیده‌ای در حدیث شریف غدیر بیانگر آن است که مقصود از مولی در آن حدیث، همان «اولی» است، و در نتیجه این حدیث دلالت بر آن دارد که علی علیه السلام پس از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم ولی و سرپرست مسلمانان بوده و از آنها به خود آنها سزاوارتر می‌باشد. برخی از این قراین بدین شرح است.

۱- در آغاز حدیث پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «أَلَسْتُ أُولَى بِكُمْ مِّنْ أَنفُسِكُمْ» [آیا من نسبت به شما سزاوارتر از خود شما نیست؟] و آنگاه این عبارت را بر آن متفرع می‌سازد که: «فَمَنْ كَنْتُ مُوَلَّاً فَعَلَيَّ مُوَلَّاً»، هماهنگی میان این دو جمله ایجاب می‌کند که مقصود از «مولی» همان «اولی به تصرف» باشد.

۲- در ذیل حدیث، رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «اللَّهُمَّ وَالِّيْ مِنْ وَالِّيْ وَالِّيْ وَالِّيْ وَالِّيْ وَالِّيْ» این دعا بیانگر عظمت متمامی است که علی علیه السلام بدان منصوب گشته است، و آن مقام جز مقام زعامت و ولایت نتواند بود.

۳- رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم از مردم شهادت می‌گیرد، و عبارت «من کنت مولا...» را در سیاق شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر فرار می‌دهد، و این نیز تنها در صورتی موجه خواهد بود که آنچه با این عبارت بیان می‌شود از همان ارزش و اعتبار برخوردار باشد.

۴- پس از تمام شدن کلام رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و پیش از پراکنده شدن مسلمانان، حبیر شیل بر رسول گرامی صلوات الله علیه و آله و سلم این آیه را نازل کرد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتَ لَكُمُ دِيْنَكُمْ...» و آنگاه رسول گرامی صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَ اتِّمامِ النِّعْمَةِ رَضِيَ الرَّبُّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِي»، براسنی چه چیزی جز امامت امیر المؤمنین علیه السلام می‌تواند به عنوان کامل کننده دین و تمام کننده نعمت به شمار آید و در ردیف رسالت نزار گیرد؟

قراین عدیده دیگری نیز وجود دارد که حاکی از عظمت و اهمیت مطلبی است

که رسول گرامی علیه السلام مأمور به ابلاغ آن برای مسلمانان شد.<sup>۱</sup>

### امامت سایر امامان علیهم السلام

امامت امامان دیگر علیهم السلام نیز توسط رسول گرامی علیه السلام با عبارتها و بیانهای مختلف بیان شده است. روایاتی را که از رسول گرامی اسلام علیه السلام در این باره نقل شده است، در شش دسته می‌توان فرار داد:

۱- در یک دسته از روایات عنایتی مانند اهل بیت، عترت، ذریه و دی‌القربی امده است، و صفات کلی امامان علیهم السلام شایسته بیان شده، و تداوم امامت در نسل حضرت زهرا علیها السلام به صورتی کلی بیان شده است. تعداد این روایات فراوان است و در کتب صحاح و جوامع اهل سنت نقل شده است و در کتابهای مانند: عبقات الانوار، الغدیر، المراجعات و احراق الحق این روایات به طور مبسوط جمع آوری شده است.

۲- دسته دوم روایاتی است که در آنها انتقال امامت به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بیان شده است. بخشی از این روایات در جلد نوزدهم احراق الحق گردآوری شده است.

۳- گروه سوم روایاتی است که بدون ذکر نام، تعداد امامان را منحصر در دوازده امام دانسته است. در این زمینه منجاوز از ۱۳۵ حدیث نقل شده است. و نیز چهل حدیث به این مضمون نقل شده است که خلفاً و امامان پس از رسول خدا علیه السلام به تعداد نقیبی موسی علیه السلام می‌باشد.<sup>۲</sup>

۴- در بیش از ۹۱ حدیث، ضمن بیان تعداد امامان، نام اوئین و آخرین آنها ذکر شده است؛ و در بیش از ۹۴ حدیث تنها نام آخرین آنها آمده است.<sup>۳</sup>

۱- برای بررسی بیشتر این فراین نگاه کنید به «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۷۰ - ۳۸۳.

۲- ر.ک: منتخب الائمه، تألیف آیة الله صالحی، ص ۱۰ - ۵۱.

۳- همان، ۵۸ - ۶۴.

۵- در ۱۳۹ حدیث آمده است که تعداد ائمه دوازده تن است، و تصریح شده است که نه تن از آنان از فرزندان حسین علیہ السلام می‌باشد. و در ۱۵۷ حدیث نام آخرین امام نیز بیان شده است.<sup>۱</sup>

۶- در پنجاه حدیث نام یکایک امامان علیهم السلام به طور کامل ذکر شده است. برای نمونه یکی از این احادیث را از نظر می‌گذرانیم. جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: هنگامی که آیه «أَطِبُّوا اللَّهَ وَ أَطِبُّوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup> نازل شد، به رسول خدا علیه السلام گفتم: ما خدا و رسولش را شناخته ایم، اما اولی الامر، که اطاعت آنها بر ما واجب شده، چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان جانشینان من و امامان پس از من هستند؛ نخستین آنها علی است و سپس به ترتیب: حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو زمان او را درک خواهی کرد. هر وقت او را دیدی سلام مرا به او برسان. و پس از او به ترتیب: جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و پس او فرزندش که نام و کنیه او با نام و کنیه من یکی است. خداوند او را برهمه جهان حاکم می‌سازد و اوست که از نظر مردم پنهان می‌شود و غیبتش صولانی خواهد بود، تا آنجاکه تنها کسانی که ایمانشان استوار و آزموده و عمیق است بر عقیده خود به امامت او باقی می‌مانند.<sup>۳</sup>

### روایاتی از اهل سنت درباره امامت دوازده امام علیهم السلام

در اینجا بی مناسبت نیست اشاره‌ای داشته باشیم به روایاتی که در کتب معتبر اهل سنت درباره امامت ائمه دوازده گانه آمده است:

۱- بخاری از جابر بن سمره نقل می‌کند که: از پیامبر علیه السلام شنیدم که فرمود: [پس از من] دوازده امیر خواهد بود، آنگاه جمله‌ای فرمود که من آن را نشندم. پس پدرم

گفت: پیامبر ﷺ فرمود: همه آنها از فریش هستند.<sup>۱</sup>

۲- مسلم از جابر بن سمره نقل می‌کند که: از رسول خدا شنیدم که فرمود: اسلام نا دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. و سپس کلمه‌ای گفت که آن را نفهمیدم. از پدرم پرسیدم که پیامبر ﷺ چه گفت؟ پدرم گفت: فرمود همه آنها از فریش هستند.<sup>۲</sup>

۳- مسلم از جابر بن سمره نقل می‌کند که جابر گفت: با پدرم همراه رسول خدا شنیدم می‌رفتیم که پیامبر ﷺ فرمود: این دین نا دوازده خلیفه عزیز و گرانقدر خواهد بود و همه آنها از فریش هستند.<sup>۳</sup>

۴- مسلم همچنین از جابر بن سمره نقل می‌کند که: از رسول خدا شنیدم که فرمود: این دین نا برپاشدن قیامت پایدار خواهد بود، یا آنکه دوازده خلیفه بر شما خلافت کند که همه آنها از فریش هستند.<sup>۴</sup>

۱- صحیح بخاری، ج ۹، باب الاستخلاف، ص ۸۱.

۲- صحیح مسلم، ج ۶، کتاب الامارة، باب الناس نوع لغزش، ص ۳.

۳- صحیح مسلم، ج ۶، کتاب الامارة، باب الناس نوع لغزش، ص ۲.

۴- همان، برای تحقیق یثنا مراجعه کنید به مسند احمد، ج ۲، ص ۱۰۷، ۹۷، ۸۹، ۸۶؛ منتخب الائمه، ص

۱۶؛ بیانیع المودة، ص ۴۶.

## سنت صحابه از نظر شیعه و سنی

یکی از موضع اساسی اختلاف میان شیعه و اهل سنت در زمینه منابع اندیشه مذهبی، دیدگاه خاص هر یک از این دو گروه درباره صحابه رسول خدا<sup>علیهم السلام</sup> و حجتیت و اعتبار سنت ایشان است. برای بررسی هر یک از این دو دیدگاه ابتدا تعریف خاص هر یک از این دو گروه از «صحابه» را بیان می‌کنیم و آنگاه نظرات خاص ایشان را بررسی می‌نماییم.

### تعریف صحابی نزد اهل سنت

صحابی نزد اهل سنت به کسی گفته می‌شود که در حال ایمان، رسول گرامی<sup>علیهم السلام</sup> را ملاقات کرده باشد، اگرچه این ملاقات لحظه‌ای بیش نبوده باشد. و بنابراین، اکثریت فریب به اتفاق مسلمانان صدر اسلام در مکه و طائف، نزد اهل سنت از گروه صحابی به شمار می‌رond؛ چراکه جمعیت مکه و طائف همگی اسلام آوردن و لااقل در حججه الوداع رسول گرامی<sup>علیهم السلام</sup> را دیدار کردند. همچنین افراد دو قبیله بزرگ اویس و خزرچ همگی از صحابه محسوب می‌شوند؛ چراکه نمامی ایشان در زمان رسول گرامی<sup>علیهم السلام</sup> به اسلام گرویدند و با پیامبر گرامی<sup>علیهم السلام</sup> برخورد داشتند.

ابن حجر در مقدمه کتاب الاصابة در تعریف صحابی می‌گوید:

اصحابی کسی است که پیامبر را در حال ایمان دیدار کرده و مسلمان از دنیا بود.  
خواه ملاقاتش با رسول گرامی طولانی باشد، یا کوتاه باشد، و خواه سخنی از او  
روایت کرده باشد یا نکرده باشد، چه با او به جنگ رفته باشد یا نرفته باشد.<sup>۱</sup>

او در ادامه کلام خود می‌گوید:

«در سال دهم هجری، کسی در مکه و طایف نبود مگر آنکه اسلام آورده و در  
حجۃ‌الوداع همراه با پیامبر بوده است» و «کسی در اواخر زمان حیات پیامبر، در  
قبیله اوس و خزرج نبود مگر آنکه اسلام آورده بوده و «هیچ یک از ایشان در زمان  
حیات پیامبر اظهار کفر نکرد»<sup>۲</sup>

### تعریف صحابی نزد شیعه

صاحب به معنای همراه، ملازم و معاشر است، و جمع آن صحب و اصحاب و  
صحابه می‌باشد.<sup>۳</sup> و در مفردات راغب آمده است «صاحب تنها به کسی گفته  
می‌شود که ملازمت و همراهی او فراوان باشد».

واژه صحبت و مصاحب و صاحب بیانگر رابطه‌ای میان دو فرد است. و از این  
رو همواره به صورت مضاف بکار می‌رود، چنان که در قرآن کریم آمده است:  
«یا صاحبِ السیجن» و «أَصْحَابُ مُوسَى» و در زمان رسول گرامی ﷺ نیز عبارت  
«صاحب رسول الله» و «اصحاب رسول الله» بکار می‌رفته است، چنان که تعبیرهای  
«اصحاب بیعة الشجرة» و «اصحاب الصفة» استعمال می‌شده است. و مراد از این  
الفاظ همان معنای لغوی آنها بوده و معنای اصطلاحی خاصی از آنها در نظر نبوده  
است، و اساساً واژه «صاحب» و «اصحاب» و «صحابی» به عنوان نام خاصی برای  
یاران رسول گرامی اسلام ﷺ مستعمل نبوده است، این نام و این اصطلاح در  
زمانهای بعد توسط اهل سنت به اصحاب رسول خدا ﷺ داده شد، و بنابراین، این

۱- الاصابة، فصل اول در تعریف صحابی، ج ۱، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۱۶.

۳- ر.ک: لسان العرب و مفردات الراغب ماده «صاحب».

اصطلاح توسط مسلمانان پس از رسول خدا<sup>الله عز وجله</sup> وضع شده است نه توسط شارع، و جزء مصطلحات متشرعه به شمار می‌رود، نه مصطلحات شارع.<sup>۱</sup> و از اینجا دانسته می‌شود که شیعه در معنای صحابه، تابع همان وضع لغوی است.

### حججیت سنت صحابه نزد اهل تسنن

جمهور اهل سنت برآنند که صحابه رسول اسلام<sup>الله عز وجله</sup>، به همان معنای عامی که ایشان برای صحابه بیان می‌کنند، همگی عادل‌اند و نیز معتقدند احادیث و به طور کلی سنت ایشان حجت بوده و می‌توان در اخذ معلم دین بدان تمسک جست. ابو حاتم رازی<sup>۲</sup> که از بزرگان اهل سنت است کلامی جامع درباره دیدگاه اهل سنت درباره صحابی دارد؛ او می‌گوید:

اصحاب رسول خدا<sup>الله عز وجله</sup> کسانی هستند که شاهد وحی و تنزیل بوده، و تفسیر و تأویل [قرآن] را دانسته‌اند. کسانی هستند که خداوند آنان را برای مصاحبت و یاری رسول خدا<sup>الله عز وجله</sup> و اقامه دین و اظهار حز برگزیده است، و به صحابه بودن آنان برای پیامبر<sup>الله عز وجله</sup> خشنود گشته، و ایشان را الگو و مقتدای ما قرار داده است. پس ایشان آنچه را رسول گرامی<sup>الله عز وجله</sup> از سوی خداوند ابلاغ و یا تفہیم و تشریع نمود و بدان حکم کرد، و کارهایی که بدان ترغیب نمود و یا فرمان داد و یا از آن نهی و تحذییر کرد، فراگرفته و حفظ نمودند، و بدین گونه در دین، فقیه گشته و امر و نهی النهی و مراد و مقصود خداوند را در اثر مصاحبت و همنشینی با رسول خدا<sup>الله عز وجله</sup> و دریافت تفسیر و تأویل قرآن از او دانستند، و به خوبی آن را دریافت و در جان خود نشاندند. و بدین سبب خداوند این کرامت و شرافت را نصیبیشان ساخت که ایشان را مقندا و الگوی مسلمانان فرار داد؛ و هر گونه شک و کذب و غلط و تردید و عیبی را از آنان نفی کرد و آنان را عدول امت نامید، و در قرآن فرمود:

۱- ر.ک: معلم المدرسين، علامه عسکري، ج ۱، ص ۸۸.

۲- ابو محمد عبد الرحمن بن ابي حاتم رازی، متوفا در سال ۳۲۷ هجری قمری.

**وَكَذِلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شَهِادَةً عَلَى النَّاسِ<sup>۱</sup>**

[آری چنین است که شما را امتی و سط فرار دادیم تا بر مردمان گواه باشید.]

و پیامبر ﷺ از سوی خداوند - عز ذکره - «وسطه را به «عدل» تفسیر نمود. بنابراین، اصحاب رسول خدا عادلان امت و امامان هدایت و حجتهای دین و ناقلان کتاب و سنت می‌باشند. و خداوند مردم را به تمسک به هدایت ایشان و پیروی از شیوه و روش آنان و قدم نهادن در راه ایشان و اقتدای به آنان فراخواند، و فرمود:

**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّئْسَوْلَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَبَعَّغُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تَوَلَّهُ  
مَا تَوَلَّنِي وَتُنَزَّلُهُ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرَةٌ<sup>۲</sup>**

[هر که بس از آشکار شدن راه هدایت با پیام مخالفت ورزد و از شیوه‌ای جز شیوه مؤمنان پیروی کند، بدان سوی که پسند اوست بگردانیم و به جهنمش انکنیم، و جهنم سرانجام بدی است.]

و نیز می‌بینیم که پیامبر ﷺ در روایات فراوانی اصحاب خود را به تبلیغ کلام خود فرامی‌خواند؛ در برخی از این روایات آنان را دعا کرده و می‌گوید: «نعمت خدا از آن کسی باد که سخن مرا بشنود و آن رانگاه دارد و حفظ کند تا به دیگران برساند.» و نیز در خطبه خود گفت: «باید پیام مرا حاضران به غایبان برسانند.» و نیز فرمود: «از من نقل کنید ولو آیه‌ای را، و از من سخن بگویید و باکی بر شما نیست.»<sup>۳</sup>

ابن عبدالبر (م ۴۶۳ ه.ق) در مقدمه کتاب الاستیعاب می‌گوید:

«عدالت تمام صحابه ثابت شده است.»<sup>۴</sup>

ابن اثیر (م ۶۳۰ ه.ق) در مقدمه اسد الغابه می‌نویسد:

«صحابه همانند دیگر را بیانند، مثغر در جرح و تعدیل؛ چراکه تمام ایشان

۱- بفره / ۱۴۳

۲- نساء / ۱۱۵. ابن آیه را ابوحاتم رازی به طور ناقص آورده است، و ما آن را به طور کامل نقل کردیم.

۳- نقدمة المعرفة لكتاب البرح والنتعديل، طبع حیدرآباد، ۱۳۷۱ هجری، ص ۷ - ۹.

۴- الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، چاپ شده در حاشیة کتب الاصحاب، ص ۲.

عادل‌اند و راهی به سوی جرح ایشان نیست.<sup>۱</sup>

و نیز ابن حجر (م ۸۵۲ هـ ق) در مقدمه کتاب الاصابة آورده است:

«اهل سنت بر این امر اتفاق دارند که تمام صحابه عادل‌اند، و جز اندکی از بدعت  
گذاران کسی رأی مخالف ندارد.»<sup>۲</sup>

چنان که از عبارات بالا دانسته می‌شود، اهل سنت در مورد صحابه دو ادعا  
دارند که گاهی آن دو را با هم خلط نموده و گاهی یکی را دلیل بر دیگری قرار  
می‌دهند. ادعای نخست: عدالت صحابه است و اینکه تمام صحابه رسول  
خدا آئینه عادل می‌باشند. و ادعای دیگر آن است که گفتار صحابه و به طور کلی  
سنت آنان حجت است؟ چنان که ابوحنام رازی از ایشان به «امامان هدایت، و  
حجنهای دین و الگو و مقتدا» یاد کرد، و از آیه ۱۱۵ سوره نساء نتیجه گرفت که بر  
مسلمانان لازم است به هدایت ایشان تمسک جسته و قدم در جای بای ایشان  
نهند، و راه آنان را طی کنند.

شاطبی، که از دانشمندان بزرگ اهل سنت است، بدین مطلب تصریح دارد و  
می‌گوید:

«سنت صحابه سنتی است که بدان عمل می‌شود، و مصدر و مرجع مسلمانان  
است.»<sup>۳</sup>

ادله‌ای که او بر این مدعای اقامه می‌کند بدین شرح است:  
دلیل اول: خداوند در قرآن کریم صحابه را مورد مدح و ثنا قرار داده است و آنان  
را عادل خوانده است. مانند آنچاکه می‌فرماید:  
«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجْتُ لِلنَّاسِ.»<sup>۴</sup>

[شما بهترین امتی هستید که از میان مردم پدید آمده است.]

۱- اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج اول، ص ۲.

۲- الاصابة فی تمییز الصحابة، طبع المکتبة التجاریة، سال ۱۳۵۸ هـ، ج ۱، ص ۱۷ - ۲۲.

۳- المؤافقات، ج ۴، ص ۷۴.

۴- آل عمران / ۱۱۰.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾<sup>۱</sup>

[آری چنین است که شما را امتی و سلطه‌گردانیدم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.]

در آیه نخست، افضلیت صحابه بر دیگر امتهای اثبات شده است که استقامت ایشان در هر حال و جریان احوال ایشان را بر موافقت، و نه بر مخالفت بیان می‌کند. و در آیه دوم عدالت ایشان به طور مطلق بیان شده است، و این بر همان مضمون آیه نخست دلالت دارد.<sup>۲</sup>

دلیل دوم: رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> به پیروی از اصحاب خود فرمان داده، و فرموده است: باید مسلمانان از سنتهای ایشان، همچون سنت رسول پیروی کنند. مانند این روایت که: «بر شما باد که از سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت یافته پیروی کنید و به آن دست یازید و با چنگ و دندان نگاهش دارید.» و نیز فرمود: «امت من هفتاد و سه دسته خواهد شد، که تمامی آنها در آتش اند مگر یک دسته. سوال شد: این دسته کدام است؟ فرمود: آنچه من و اصحاب من بر آنند.» و نیز در برخی روایات آمده است: «اصحاب من مانند ستارگانند که به هر یک از آنان اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.»<sup>۳</sup>

دلیل سوم: جمهور دانشمندان، هنگام اختلاف آراء و نظریات، رأی صحابه را بر دیگران مقدم می‌داشتند... دانشمندان متقدم و متأخر از مخالفت با صحابه هراس داشتند و در پی اتخاذ مواضع هماهنگ با ایشان بودند.<sup>۴</sup>

دلیل چهارم: روایاتی در دست است که محبت صحابه را لازم و واجب ساخته و کسانی را که دشمنی ایشان را در دل دارند مورد مذمت و نکوهش قرار داده است. در برخی از این روایات آمده است: «دوستار ایشان، دوستار رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> است

۱- بقره / ۱۴۳.

۲- همان، ص ۷۴.

۳- همان، ص ۷۶.

۴- همان، ص ۷۷ و ۷۸.

و دشمن ایشان، دشمن رسول خدا می‌باشد.<sup>۱</sup> و این امتیاز و مرتبت نه از آن روست که صحابه، رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> را دیده و با او مجاورت داشته‌اند، بلکه به حاضر شدت پیروی ایشان از رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و ملتزم بودن به عمل بر طبق سنت است. و کسی که چنین باشد، شایسته آن است که مقندا فرار گیرد و سیره و روش او فبله مسلمانان باشد.<sup>۲</sup>

این، دیدگاه اهل سنت نسبت به صحابه رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> است همراه با نقل پاره‌ای از اقوال بزرگان ایشان و ادله‌ای که بر نظرگاه خود اقامه کرده‌اند. نقد و بررسی تک تک این ادله سخن را به درازا می‌برد، علاوه بر آنکه در ضمن بیان دیدگاه شیعه و ادله‌ای که دارند، حقیقت روش شده و وزن و اعتبار ابن اسند لالها آشکار شود.<sup>۳</sup>

### حججیت سنت صحابه نزد شیعه

چنان‌که دانستیم حججیت سنت صحابه نزد اهل سنت تا حدود زیادی با مسئله عدالت ایشان مرتبط شده است، و گویا عادل بودن صحابه، خود به نهایی اثبات کننده حجت بودن سنت ایشان می‌باشد.

از نظر شیعه، اولاً: چنین نیست که همه صحابی عادل باشند، بلکه برخی از ایشان مؤمن و عادل و برخی دیگر منافق و فاسق بسوده‌اند و در میان این دو دسته نیز، طیف گسترده‌ای از مسلمانان بودند که اعمال نیک و بد را با هم آمیخته بودند. و ثانیاً: چنین نیست که عدالت صحابه مستلزم حجت بودن گفتار و سیره آنان باشد. علامه طباطبائی<sup>میرزا</sup> در باره حججیت گفته‌ها و احادیث صحابه می‌گوید:

۱- همان، ص ۷۹ به بعد.

۲- دانش بیزوہ محترم برای آگاهی نفصیلی از نقد ادله‌ای که شاطبی برای اثبات حججیت سنت صحابه اقامه کرده است می‌تواند به کتاب «الاصول العامة للنحوة المقارنة»، تأليف محمد نقی حکیم مراجعه کند.

«احادیثی که از صحابه نقل می‌شود، اگر متضمن قول یا فعل پیغمبر ﷺ باشد و مخالف با حدیث اهل بیت ﷺ نباشد [در صورت موافق بودن آن صحابی]۱ قابل قبول است؛ و اگر متضمن نظر و رأی خود صحابی باشد دارای حجیبی نیست، و حکم صحابه مانند حکم سایر افراد مسلمانان است، و خود صحابه نیز با یک نفر صحابی معامله یک نفر مسلمان می‌کردند.»<sup>۲</sup>

برخی از ادله‌ای که دانشمندان شیعه برای اثبات نظر خود ارائه داده‌اند، بدین

شرح است:

۱- در آیات متعددی از قرآن کریم گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به شرف مصاحبত با رسول خدا ﷺ نایاب گشته بودند، به عنوان منافق معرفی شده و مورد نکوهش و سرزنش واقع شده‌اند؛ مانند آیه صد و یک از سوره توبه که می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَغْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النُّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ ثُمَّ يُرَدُونَ إِلَيْنَا عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

[گروهی از عربهای بادیه نشین که گرد شما را گرفته‌اند منافقند و گروهی از شهرنشینان نیز در نفاق اصرار می‌ورزند. تو آنها را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیم‌شان و دوبار عذاب‌شان خواهیم کرد و به عذاب بزرگ گرفتار می‌شویم.]

۲- آیات یازدهم تا شانزدهم سوره نور بیانگر آن است که گروهی از مسلمانان، همسر رسول خدا ﷺ را مورد اتهامی زشت و ناپسند فرار دادند و بدین طریق رسول خدا ﷺ را آزار داده و ناخشنود ساختند. و همچنین در این آیات جمع کثیری از مسلمانان که بدون تحقیق این اتهام را پذیرفته و رواج دادند، مورد نکوهش قرار گرفته‌اند و همه این افراد، بنا بر تعریف اهل تسنن، جزء صحابه رسول خدا ﷺ به شمار می‌روند. در این آیات آمده است:

۱- این قبیل مورد اتفاق دانشمندان شیعه و من جمله علامه طباطبائی ره است.

۲- شیعه در اسلام، ص ۴۶.

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكَرِ عَصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَخْسِبُوهُ شَرًا لَّكُمْ بِلْ هُوَ خَيْرٌ  
لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ، مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي شَوَّلَنِي كَبِيرٌ، مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ  
عَظِيمٌ - لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِآفْقُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا  
هَذَا إِفْكَ مُبِينٌ - لَنَّا لَجَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شَهَدَاءَ، فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَاءِ  
فَأُولَئِنَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ - وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةً فِي  
الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ لَمْ يَكُمْ فِي مَا أَفْضَلْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - إِذْ تَلَقَّوْنَهُ  
بِالْإِيمَانِ وَتَقُولُونَ - بِأَنَّفُوا مِنْكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَخْبِيَةً هَيَّنَا وَهُوَ  
عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ - وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قَلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَكَلِمْ بِهِذَا  
سُبْحَانَكَ هَذَا بِهِتَانٌ عَظِيمٌ».

[کسانی که آن دروغ بزرگ را ساخته‌اند گروهی از شما اینند. پسند رید که شما را در آن شری بود. نه، خیر شما در آن بود. هر مردی از آنها بدان اندازه از گناه که مرنکب شده است به کیفر رسد، و از میان آنها آن که بیشترین این بهتان را بر عهده دارد به عذابی بزرگ گرفتار می‌آید. چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید مردان و زنان مؤمن به خود گمان نیک نبردند و نگفتند که این تهمتی آشکار است؟ چرا چهار شاهد بر ادعای خود نیاوردند؟ پس اگر شاهدانی نیاورده‌اند، در نزد خدا در زمرة دروغگویانند. اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت ارزانیان نمی‌بود، به سزای آن سخنان که می‌گفتید شما را عذابی بزرگ در می‌رسید. آنگاه که آن سخن را از دهان یکدیگر گرفتید و چیزی بر زبان می‌راندید که درباره آن هیچ نمی‌دانستید، می‌پنداشتید که کاری خرد است، و حال آنکه در نزد خدا کاری بزرگ بود. چرا آنگاه که این سخن را شنیدید نگفتید: ما را نشاید که آن را بازگوییم، پروردگارا تو متزهی، این تهمتی بزرگ است؟]

۳- خداوند منعال در قرآن کریم گروهی از مسلمانان را که هنگام اقامه نماز جمعه و در حالی که رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم مشغول ایراد خطبه نماز جمعه بود، او را تنها گذاشته و در پی خرید از قافله‌ای که تازه وارد شهر شده بود، روانه شدند - و ایشان نزد اهل تسنن از صحابه رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم به شمار می‌زوند -، مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد، و می‌فرمایند:

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهُوَا إِنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرْكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ  
خَيْرٌ مِنَ اللَّهُوَ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.<sup>۱</sup>

[و چون تجارتنی یا بازیچه‌ای بینند پراکنده می‌شوند و به جانب آن می‌روند و تو را همچنان ایستاده رها می‌کنند. بگو: آنچه در نزد خداست از بازیچه و تجارت بهتر است. و خدا بهترین روزی دهنده‌گان است.]

۴- بنا بر روایاتی که خود اهل سنت آن را نقل کرده‌اند، گروهی از مسلمانان - که به گمان اهل سنت از جمله صحابی رسول ﷺ هستند - در راه بازگشت از جنگ تبوک در عقبه هرشی قصد کشتن رسول خدا ﷺ را داشتند.<sup>۲</sup>

۵- امتیاز مصاحبیت با رسول خدا ﷺ بیش از امتیاز همسرتی با او نیست؛ چرا که همسران پیامبر از بالاترین مرتبه مصاحبیت با رسول خدا ﷺ برخوردار بودند، حال آنکه خداوند درباره همسران پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَ يُفَاجِهُ مُبَيِّنَةٌ يُضَاعِفُ لَهَا الْعَذَابُ ضَعَفَيْنِ  
وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْكُنَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَنَعْمَلْ صَالِحًا  
ئُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَثَتِينَ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَثِيرًا - يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَشُرُّ كَاحِدٍ  
مِنَ النِّسَاءِ إِنِّي أَنْقُمُنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ  
قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا.»<sup>۳</sup>

ای زنان پیامبر هر کس از شما مرتکب کار زشت و درخور عقوبت شود، خدا عذاب او را دو برابر می‌کند. و این بر خدا آسان است. و هر کس از شما که به فرمانبرداری خدا و پیامبرش مداومت ورزد و کاری شایسته کند، دوبار به او

۱- جمعه / ۱۱.

۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۹۰ و ۴۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲ و ۲۲۳، باب صفات المناقین؛ مجمع الرواید، ج ۱، ص ۱۱۰ و ج ۶، ص ۱۹۵؛ مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۰۴۲، تفسیر الذرالمتور ذیل آية ۷۴ از سوره توبه.

۳- طبق روایات شیعه این واقعه هنگام بازگشت از حجه الوداع روی داد. ر.ک: بحار الانوار، طبع اسلامیه، ج ۲۸، ص ۹۷.

پاداش دهیم، و برای او رزقی نیکو آماده کرده‌ایم. ای زنان پیامبر، شما همچون دیگر زنان نبستید، اگر از خدا بترسید. پس به نرمی سخن مگویید تا آن مردی که در قلب او مرضی هست به طمع افتد. و سخن پستدیده بگویید.]

و نیز دریاره دو تن از زنان پیامبر ﷺ می‌فرماید:

**وَإِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَفَّتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُمْ  
وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرًا.<sup>۱</sup>**

[اگر شما دو زن توبه کنید بهتر است، زیرا دلهایتان از حق بازگشته است. و اگر برای آزار پیامبر همدست شوید، خدا یاور اوست و نیز جبرئیل و مژمنان شایسته و فرشتنگان از آن پس یاور او خواهند بود.]

۶- روایات فراوانی از رسول گرامی ﷺ در منابع اهل سنت یافت می‌شود که به هیچ وجه با قول به عدالت همه صحابه سازگار نیست. در زیر نمونه‌ای از این روایات ارائه شده است:

الف - روز قیامت مردانی از امت مرا می‌آورند و به سوی آتش می‌برندشان. آنگاه من می‌گویم: پروردگارا اصحاب مرا دریاب امّا در پاسخ گفته می‌شود: خبر نداری که آنان پس از تو چه کردند. و من همانند عبد صالح می‌گویم:

**(كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ)<sup>۲</sup>**

[من تا در میان ایشان بودم، نگهبان عقیدتشان بودم، و آنگاه که جن مرا گرفتی تو خود نگهبان عقیدتشان گشته‌ی].

آنگاه به من خطاب می‌شود: اینان از زمانی که ترکشان گفتی پیوشه به عقاید و سنتهای گذشته خود بازگشته‌ند و مرتد شدند.<sup>۳</sup>

ب - در قیامت گروهی از اصحاب من بر سر حوض بر من وارد می‌شوند، و آنگاه

۱- تعریم / ۴ . ۱۱۷

۲- ر.ک: صحیح بخاری، تفسیر سوره مائدہ، باب با ایها الرسول بلغ ما انزل اليك، و تفسیر سوره انبیاء؛ ترمذی ابواب صفت نیامت ، باب ما جاء في شأن الحشر، و تفسیر سوره طه.

که من ایشان را می‌شناسم، آنان را از من جدا و دور می‌کنند. وقتی من آنان را می‌خوانم، پاسخ می‌آید: نمی‌دانی آنان پس از تو چه کردند.<sup>۱</sup>

ج - مردانی از همراهان و اصحاب من در روز قیامت بر سر حوض بر من وارد می‌شوند، و آنگاه که آنان را می‌شناسم، از من جدا و دور می‌شوند، و من می‌گویم: پروردگارا اصحاب را دریاب. و در پاسخ گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آنان پس از تو چه کردند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

با توجه به آیات و روایاتی که ذکر شد، دانسته می‌شود صرف صحابه بودن یک نفر مستلزم عدالت و حتی ایمان، او نیست، تا چه رسید به حجت بودن اقوال و سیره او. آری در میان صحابه بودند کسانی که در اوج ایمان بوده و رفتارشان را همواره بر موازین شرع و فرامین رسول خدا<sup>علیهم السلام</sup> منطبق می‌ساختند؛ اما در میان آنان نیز افراد فراوانی بودند که به نص قرآن کریم، تنها از روی ظاهر و بنا بر مصلحت سنجیها و از روی ناچاری ایمان آورده بودند و لحظه‌ای از دسیسه برای نابودی اسلام و پیامبر<sup>علیهم السلام</sup> دست برنداشتند. کسانی که سوء قصد بر جان پیامبر داشتند، همسر پیامبر<sup>علیهم السلام</sup> را مورد اتهام قرار دارند و از کار شکنی بر علیه اسلام لحظه‌ای باز ننشستند.

۱- ر.ک: صحيح بخاری، کتاب الدعوات، باب فی الحوض؛ و سنن ابن ماجه، کتاب مناسک، باب الخطبة

بوم النحر. حدیث ۵۸۳۰ و مسند احمد، ج ۱، ص ۴۵۲، وج ۳، ص ۲۸، وج ۵، ص ۴۸.

۲- صحيح مسلم، کتاب الفضائل، باب انبات حوض نبیتا، حدیث ۴۰.

## راههای دستیابی به سنت معصومین علیهم السلام

سنت معصوم علیه السلام، چنان که گذشت، عبارت است از گفتار، فعل و تقریر معصوم علیه السلام. و پر واضح است که مسلمانان، به استثنای کسانی که در فرون نخستین می زیستند. و مستقیماً با پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم و با یکی از امامان معصوم علیهم السلام نماس داشتند، دستشان از ایشان کوناه بوده و نه در گذشته و نه در زمان کنونی نمی توانند مستقیماً گفتار معصوم را بشنوند، و یا فعل او را مشاهده کنند. و از اینجاست که بحث از راههای وصول و دستیابی به سنت معصوم علیهم السلام مطرح می شود، و اینکه از چه راههایی می توان از نظر و رأی معصوم علیهم السلام آگاه شد، و آنگاه به آن رأی و نظر در عقاید و با احکام و یا غیر آن تمسک جست؟ و این بحث در واقع از مهم‌ترین مسائلی است که در رابطه با منابع فکر شیعی مطرح می شود.

راههای دستیابی به سنت معصومین علیهم السلام را به طور کلی می توان در دو دسته قرار داد:

الف: راههای قطعی.

ب: راههای غیر قطعی.

### الف - راههای قطعی

راههای قطعی دستیابی به سنت، چنان که از عنوانش پیداست، طرق و وسایطی

هستند که به نحو قطع و یقین سنت را اثبات می‌کنند. و از آنجاکه فطبع و یقین ذاتاً حجت است، و حجت آن نیاز به جعل شارع و امضا و تأیید او ندارد، بلکه اساساً نفی حجت از آن ممکن نیست، نیازی به اثبات حجت این راهها و صحت تمکن به آنها نیست. و در همین جا بادآور می‌شویم از هر طریقی برای انسن، سنت معصوم علیهم السلام، به نحو قطعی و یقینی احراز شود، و نو از طریق رؤیا و اموری مانند آن، یقین حاصل شده، برای آن شخص حجت می‌باشد. تفصیل این مطلب در کتابهای «اصول فقه» بیان شده است.

#### ۱- خبر متواتر

خبر متواتر، خبری است که نفس، نسبت به آن سکون و آرامش دارد ربر آن فرار می‌گیرد، به گونه‌ای که هیچ شکی در آن راه نیافته و جزم و قطع نسبت به آن حاصل می‌شود. و این سکون نفس و یقین به صحت خبر، در اثر اخبار گروهی است که توافقشان بر کذب و نبز خطای همه آنها در فهم حادثه ممکن نیست؛ مانند علم ما به وجود شهرهای دوردستی که آن را ندیده‌ایم، و یا علم ما به نزول قرآن بر پیامبر اسلام علیه السلام، و به وجود بعضی از امتها و یا اشخاص پیشین.

این نعریفی است که در کتابهای منطق برای «خبر متواتر» بیان شده، و در کتابهای اصول فقه نیز به تبع کتابهای منطق ذکر شده است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

تواتر بر سه قسم است:

۱- تواتر لفظی، و آن در جایی است که محور مشترک میان همه خبرها، لفظ واحد و بکسانی است. و به دیگر سخن، هرگاه جماعت خبر دهنده‌گان الفاظ و عبارات بکسانی را از معصوم علیهم السلام نقل کنند، آن خبر، تواتر لفظی خواهد داشت.

---

۱- برای نمونه مراجعه کنید به «المنطق»، ص ۲۱۹، و «اصول الفقه» ج ۲، ص ۶۷.

۲- تواتر معنی، و آن در جایی است که الفاظ و عبارات نقل شده از مقصوم <sup>علیه السلام</sup> مختلف و گوناگون می باشد، اما مضمون و محتوای همه آنها یکی است و یا همگی در یک مضمون با هم اشتراک دارند، اگرچه هر کدام بر مضمون خاصی نیز دلالت می کند. در این صورت، این خبرها نسبت به آن مضمون مشترک، یقینی و قطعی آور خواهد بود و نسبت به آن مضمون مشترک، متواتر به شمار می روند.

۳- تواتر اجمالی، و آن در صورتی است که روایات متعددی وجود داشته باشد که در عین اختلاف لفظ و مضمون، همگی لازمه مشترکی داشته باشند. در چنین موردی، آن لازمه مشترک، قطعی خواهد بود، و نسبت به آن یقین حاصل می شود و این اخبار نسبت به آن لازمه مشترک، متواتر محسوب می شوند.

نکته ای که در اینجا باید بدان توجه داشت آن است که برای حصول قطع و یقین نسبت به خبری که چند طبقه از راویان آن را نقل کرده اند، باید تواتر در هر یک از طبقات رُوایات تحقیق باید، و در غیر این صورت، خبر در واسطه های آخر، متواتر و یقین آور نخواهد بود.

موارد فراوانی از نقل متواتر سنت وجود دارد که پیش از این به برخی از آنها اشاره شد.<sup>۱</sup>

برخی گفته اند: همه اموری که مربوط به ضروریات دین می شود، جزء متواترات به شمار می رود، مانند نمازهای واجب و تعداد آنها و تعداد رکعنیهای آنها و روزه ماه رمضان.

**۲- خبر محفوف به قرائی قطعی**  
مقصود از خبر محفوف به قرائی قطعی، خبری است که متواتر نیست، اما قرائی را به همراه دارد که موجب قطع به صدور آن از مقصوم <sup>علیه السلام</sup> می شود. از جمله این

۱- ر. گ : بحث اثبات صحیت سنت امامان مقصوم <sup>علیهم السلام</sup>.

قرائن، متن و محتوای حدیث است، که گاهی از چنان علوٰ و مرتبی بر حوزه حدیث باشد که انسان احتمال صدور آن از غیر معموم بهره از را نمی‌دهد، چنان‌که در مورد پاره‌ای از سخنان نقل شده از امیر مؤمنان بویژه برخی از خطبه‌های نهج البلاغه گفته‌اند که «برتر از کلام مخلوق و پائین نر از کلام خالق است».

برخی از بزرگان در اثر انس با معارف الهی به جایی رسیده‌اند که بسیاری از احادیث را بر اساس متن آن ارزیابی کرده، و صحبت یا عدم صحبت استناد آن به معموم بهره از را در می‌یافند.<sup>۱</sup>

در هر حال مدار در حجت این نوع از اخبار، حصول علم و یقین است. هرگاه کسی از هر قرینه‌ای، علم و یقین به صحبت روایتی و صدور آن از معموم بهره از پیدا کرد، آن روایت در حق او حجت است و می‌تواند به آن نمسک کند.

## ۲- اجماع

برای اجماع در لغت دو معنا ذکر شده است: تصمیم و اتفاق.<sup>۲</sup> و اما در اصطلاح اجماع به معنای اتفاقی خاص است و آن، اتفاق و اتحاد گروهی است که توافق نظر آنها به نحوی حکم شرعی را اثبات می‌کند. و از آنجاکه کمیت و کیفیت این گروه بسته به نظر و دیدگاهی است که شخص در مورد چگونگی حجت اجماع برگزیده است، و این خود منوط به نحوه دلالت دلبلی است که بر حجت اجماع اقامه می‌شود، تعریفات گوناگونی از اجماع ارائه شده است. این تشیت و اختلاف آراء به ویژه در میان اهل سنت فراوان است. در ذیل به برخی از تعاریف اهل سنت از

۱- مرحوم فیض کاشانی در مقدمه تفسیر صافی، ص ۶۷ می‌نویسد: «ولیس لهذا الامر الغظير والاتيان بمثل هذا التفسير الا ناقد بصير، ينظر بنور الله بؤيده روح القدس باذن الله ليشاهد صدق الحديث و صحنه من اشراف نوره و يعرف كذبه و ضعفه من لعن الفول و زوره فيسخن الاخبار بالمنون دون الاسانيد و يأخذ العلم من الله لا من الاسانيد».

۲- در المصباح المنير، ذیل ماده جمع، آمده است: «اجماعت عليه: بتعذر بنفسه وبالعرف، عزمت عليه... و أجمعوا على الامر: انفقوا عليه».

اجماع اشاره می‌شود:

- ۱- اتفاق امت محمد ﷺ بر امری از امور دینی.<sup>۱</sup>
- ۲- اتفاق اهل حل و عقد بر حکمی از احکام شرعی.
- ۳- اتفاق اهل مکه و مدینه بر حکمی از احکام شرعی.
- ۴- اتفاق خلفای اربیعه بر حکمی از احکام شرعی.
- ۵- اتفاق شیخین، عمر و ابی‌بکر بر حکمی از احکام شرعی.<sup>۲</sup>

اما در میان امامیه تعریف جامعی که می‌توان از اجماع ارائه داد عبارت است از:

«اتفاق گروهی از امت که به طور قطع کاشف از رأی معصوم ﷺ می‌باشد.»<sup>۳</sup>  
 حقیقت آن است که در باره اجماع و حجت آن، میان اهل سنت و شیعه اختلاف نظر جوهري وجود دارد. اهل سنت، اجماع را حجتی مستقل در کنار کتاب و سنت و عقل فلمنداد کرده، برای آن حساب جداگانه‌ای باز می‌کنند، و آن را یکی از منابع اندیشه دینی به شمار می‌آورند. در واقع ایشان امت و یا گروه خصی از امت را معصوم دانسته، و خطأ را در باره ایشان مجاز نمی‌شمارند. یعنی همان گونه که قرآن کریم از هر گونه خطأ و اشتباهی مصون و معصوم است، و نیز همان گونه که پیامبر اسلام ﷺ از هر لغزشی مصون است، و هر چه بگوید عین وافع و حقیقت است، امت اسلام و یا مجتهدین از امت و با دسته خاصی از ایشان، اگر بر یک رأی و نظر اتفاق کنند، قطعاً آن رأی و نظر مطابق با وافع بوده، و خطایی در آر راه نخواهد داشت.

این دیدگاه اهل سنت در باره اجماع است، و از این رو آن را در کنار کتاب و سنت نهاده، منبع مستقلی برای استخراج احکام و عقاید دینی به شمار می‌آورند. اما نزد شیعه، اجماع هرگز چنین جایگاهی ندارد. اجماع در نظر شیعه تنها در صورتی حجت است که کاشف از رأی معصوم ﷺ باشد. یعنی هرگاه اتفاق گروهی از

۱- المستصفى في علم الأصول، ج ۱، ص ۱۱۰. ۲- التعريفات، ص ۵.

۳- أصول الفقه، ج ۳، ص ۱۰۵.

مسلمانان، به هر شکلی، دلالت قطعی بر رأی و نظر مقصوم علیهم السلام کند، آن اجماع حجت خواهد بود، و در واقع حجت آن به اعتبار دلالتش بر رأی مقصوم علیهم السلام است. و به تعبیر دقیق تو، اجماع، کاشف از حجت است، و خود حجت مستقی ندارد. شأن اجماع در نظر شیعه همان شأن خبر متواتر است. همان گونه که خبر متواتر به اعتبار دلالت قطعی برگفتار و یا فعل و یا تقریر مقصوم علیهم السلام حجت است، اجماع نیز به لحاظ کشف قطعی از رأی و نظر مقصوم علیهم السلام حجت می‌باشد؛ و در صورتی که اتفاق گروهی از فقهاء و یا همه آنها و بلکه اتفاق همه امت اسلامی - منهای مقصومین علیهم السلام - چنین دلالت و کاشفینی نداشته باشد، فاقد اعتبار خواهد بود. و از این روست که اجماع از نظر شیعه، راه و طریق به سوی حجت است، نه آنکه خود حجت باشد. اجماع، کاشف از منبع اندیشه دینی است، نه آن خود یکی از منابع اندیشه دینی به شمار آید. و اگر دیده می‌شود در کتابهای اصولی شیعه، آمده است که: منابع فقه، عبارتند از: «کتاب، سنت، اجماع و عقل»، از باب تسامح و مماشات با اهل سنت است، و گرنه علمای اصول در همانجا به روشنی توضیح داده‌اند که اجماع به اعتبار دلالت بر رأی مقصوم علیهم السلام حجت است، و منهای آن، هیچ اعتباری ندارد.

### ادله حجت اجماع از دیدگاه اهل سنت

پیش از آنکه ادله اهل سنت بر حجت اجماع را نقل و نقد کنیم، لازم است این نکته را یادآور شویم که منشأ اصلی و اساسی اعتقاد به حجت اجماع نزد اهل سنت، یک واقعه تاریخی است بعنی بیعت با ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمین. ابوبکر بدون آنکه هیچ دلیل و حجتی بر خلافت او وجود داشته باشد، صرفاً به واسطه بیعت گروهی از مسلمانان با اوی، بر مستند خلافت نشسته است. از این رو، لازم است به هر نحو دلیلی بر شروعیت خلافت او فراهم آورد، و این دلیل چیزی جز اجماع نبود. و از این رو علمای اهل سنت دلیلی به فرار زیر برای اثبات

مشروعیت خلافت ابابکر ترتیب دادند:

۱- مسلمانان اهل مدینه یا اهل حل و عقد از آنان، بر بیعت با ابابکر اجماع کردند.

۲- امامت از فروع دین است و نه از اصول.

۳- اجماع، خود دلیل مستقلی در کنار کتاب و سنت است.

و آنگاه اندک قلمرو اجماع را توسعه دادند و در مسائل دیگر نیز بدان تمسک جستند. علمای اهل سنت از آن پس در صدد دست و پاکردن ادله‌ای برای حجت اجماع برآمدند، چراکه خود به خوبی می‌دانستند اتفاق گروهی از مسلمانان به تنها بی اعتباری ندارد، مگر آنکه کتاب و با سنت و یا عقل براعتبار آن دلالت کند و آن را حجت قرار دهد. ما در اینجا مهم‌ترین ادله ایشان را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

\* \* \*

الف- کتاب: از جمله آیاتی که برای اثبات حجت اجماع مورد استناد اهل سنت فرار گرفته است، آیه ۱۱۵ از سوره نساء، معروف به آیه سبیل المؤمنین است:

**وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّؤْسَوْلَ مِنْ يَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتْبَعُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلِّهُ مَا تَوَلَّنَ وَ تُضَلِّلُهُ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.**

[و هر که با رسول مخالفت ورزد پس از آنکه راه هدایت برای او روشن شده است و غیر از راه مؤمنان را پیروی کند، او را به همانچه پذیرفته است، و می‌گذاریم و به جهنمش در می‌افکنیم، و بد متزلگاهی است.]

تقریر استدلال آن است که خداوند در این آیه پیروی از غیر راه مؤمنان را عطف بر مخالفت با پیامبر کرده، و آنگاه وعده عذاب و کیفر بر آن داده است؛ و این دلالت بر آن دارد که پیروی از غیر راه مؤمنان نیز همانند مخالفت با رسول خدا<sup>اللهم لا يغفر</sup>، امری نکوهیده و ممنوع است؛ چراکه اگر کاری مباح و مشروع بود هرگز در کنار مخالفت با رسول خدا<sup>اللهم لا يغفر</sup> قرار نمی‌گرفت، و وعده عذاب بر آن

مترتب نمی‌گشت. بنابر این، باید از این کار، یعنی پیروی از غیر راه مؤمنان پرهیز کرد؛ و پرهیز از آن جز به دنباله روی از راه ایشان ممکن نیست؛ و از سوی دیگر، هرگاه مؤمنان بر رأی و نظری اتفاق کنند، همان رأی و نظر راه ایشان است و مخالفت با آن روا نیست.<sup>۱</sup>

آمدی می‌گوید: «این آیه قوی ترین دلیلی است که اهل سنت اقامه کرده‌اند و شافعی نیز بدان تمسک جسته است.<sup>۲</sup>

دو اشکال عمدۀ بر این استدلال وارد است:

۱- در این آیه شریفه وعدۀ کفر برابر دو امر مترتب شده است: یکی مخالفت با رسول ﷺ و دیگری پیروی از غیر راه مؤمنان. بنابراین، اگر یکی از این دو امر بدون دیگری تحقق یابد، دیگر آیه مورد نظر دلالتی بر حرمت و ترتیب کیفر نسخواهد داشت. غزالی، که از بزرگان اهل سنت است، نیز سخنی نزدیک به آنچه گفته شد دارد. او پس از بعيد دانستن دلالت آیه بر حجیت اجماع می‌گوید:

«ظاهراً مراد از این آیه آن است که کسی که با پیامبر بجنگد و با او مخالفت ورزد و غیر از راه مؤمنان را - در مشایعت و باری او و دفع دشمنان از او - طی کند، خداوند او را به همانچه پذیرفته است، و امی گذارد. پس گویی خداوند به ترک مخالفت با پیامبر اکتفا نکرده است و پیروی از راه مؤمنان را - در باری پیامبر و دفاع از او و اطاعت و انقیاد نسبت به او در آنچه امر و نهی می‌کند - نیز بدان ضمیمه نموده است.<sup>۳</sup>

۲- با تأمل در این آیه شریفه دانسته می‌شود اساساً مقصود از «سبيل مؤمنين» همان اجتماع بر اطاعت رسول ﷺ و پیروی و متابعت از وی است، چراکه اطاعت رسول ﷺ همان اطاعت خدا است. و در واقع جملة «وَيَتَّبِعُ غَيْرَ سَبِيلِ المؤْمِنِينَ» بیان دیگری است از «یُشَاقِقُ الرَّسُولَ»، از آیات کریمة قرآن استفاده

۱- المعتمد في أصول الفقه، ج ۲، ص ۴۶۲. ۲- الأحكام في الأصول الأحكام، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳- به نقل از اصول الفقه نوشته الخضری، ص ۲۸۶.

می شود، راه خدا همان راه تقوی است<sup>۱</sup>؛ و مؤمنین کسانی هستند که به سوی این راه خوانده شده‌اند. در نتیجه سبیل این مؤمنین، در حالی که اجتماعی تشکیل داده‌اند، عبارت است از سبیل تعاون بر تقوا، که مصدقاق تام آن پیروی از رسول خداست.<sup>۲</sup> در نتیجه این آبه به آنچه اهل سنت درباره اجماع معتقدند، ربطی ندارد.

\* \* \*

ب - سنت: در این قسمت روایات فراوانی از رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> نقل شده است که مفاد و مضمون آن این است که «امت من هرگز اجتماع بر رأی خطأ و ناصواب نمی‌کند». در ذیل به برخی از این روایات اشاره می‌شود:

**«لا تجتمع امتى على ضلاله»**

[امت من هرگز بر گمراهی اتفاق نمی‌کند.]

**«لم يكن الله ليجمع امتى على ضلاله»**

[خداؤند امت مرا بر گمراهی متفق نمی‌سازد.]

**«سألت الله إلا تجتمع امتى على الضلاله فاعطانيه»**

[از خداوند خواستم امت من بر گمراهی اتفاق نکنند، و او این خواسته مرا اجابت کرد.<sup>۳</sup>]

مناقشه عمده‌ای که در این روایات، بر فرض تواتر معنوی آن که اهل سنت مدعی آن هستند، وارد می‌شود آن است که این روایات غرض و مقصد اهل سنت را تأمین نمی‌کند؛ زیرا این روایات نهایتاً دلالت بر آن دارد که مجموع امت اسلامی هرگز خطأ نمی‌کند و بر ضلالت و گمراهی با یکدیگر متفق نمی‌شوند؛ در حالی که اهل سنت برای انتقاد اجماع، اتفاق فقهاء، با اهل حل و عقد در عصری از اعصار را

۱- مانند آیه شریفه ۱۵۳ از سوره انعام: «وَإِنْ هَذَا بِحِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَأَتَبْغُرُهُ وَلَا تَشْيُقُوا السُّبْلَ فَتَفَرَّقُوا يُكْثُمُ هُنْ سَبِيلهِ ذَلِكُمْ وَصَنِيكُمْ يُهْلِكُكُمْ تَشَقُّونَ».

۲- برای تحقیق بیشتر نگاه کنید به المیزان، ج ۵، ص ۸۱ و ۸۲

۳- المعتمد، ج ۲، ص ۴۷۵ و ۴۷۶

کافی می‌دانند، بلکه در بسیاری موارد به اتفاق خصوص فقهای معروف، و از آن بالاتر، فقهای معروف گروهی خاص - یعنی اهل سنت - و بلکه اتفاق دسته‌ای از ایشان، اکتفا می‌کنند، و آن را اجماع دانسته و دلیلی قطعی به شمار می‌آورند. نکته دیگر آنکه: اجماع تمام امت مسلمان، با همه گروهها و دسته‌ها و افراد آن، تنها در ضروریات دین تحقق می‌باید، و در این امور نیازی به تمسمک به اجماع نیست.

\* \* \*

ج - عقل: اهل سنت برای اثبات حجت اجماع به عقل نیز تمسمک کرده‌اند. حاصل بیان ایشان در این قسمت آن است که: هرگاه گروه عظیمی از... امازان بر حکمی اتفاق نظر کنند، و آن را به خدا و رسول استناد دهند، عادتاً امکان ندارد که بدون یک مدرک قطعی چنین رأیی را برگزیده، و اجتماع بر کذب کرده باشند و با همه به خطأ رفته باشند.

در پاسخ به این سخن باید گفت: هرگاه از اجماع و اتفاق همه امت و یا گروهی از ایشان، علم و قطع به رأی معمصوم علیهم السلام حاصل شود، آن اجماع حجت خواهد بود؛ و در واقع حجت از آن رأی معمصوم علیهم السلام است که بنا بر فرض، به طور قطعی از راه اجماع به آن پی بردہ‌ایم. اما در صورتی که چنین قطعی حاصل نشود، صرف اتفاق طایفه‌کثیری بر یک رأی، دلیل بر صحبت و مطابقت آن با واقع نیست؛ چراکه ممکن است همه در آن خطأ کرده باشند.

نحوه کاشفیت اجماع از رأی معمصوم علیهم السلام از دیدگاه شیعه

همان گونه که یاد آور شدیم، اجماع نزد امامیه به تنها یوں و خود به خود حجت و اعتباری ندارد، و خود منبع مستقلی برای پی بردن به عقیده یا حکم شرعی به شمار نمی‌رود، بلکه فقط وسیله‌ای است برای پی بردن به رأی و نظر معمصوم علیهم السلام. بنابراین، هرگاه اجماع به نحو قطع و بقین کاشف از رأی معمصوم علیهم السلام باشد، آن

اجماع حجت خواهد بود، و در غیر این صورت ارزشی ندارد.  
در اینجا این سؤال مطرح می شود که چگونه می توان رأی معصوم علیہ السلام را از  
اجماع به دست آورد؟ و به دیگر سخن: اجماع چگونه کاشف از حجت است؟  
دانشمندان علم اصول به تفصیل در این باره بحث کرده‌اند و برخی از ایشان دوازده  
راه برای پی بردن از اجماع به رأی معصوم علیہ السلام بیان کرده‌اند.<sup>۱</sup> در ذیل چهار طریق از  
آنها را که مهم‌تر است، بیان می‌کنیم.

۱- طریق حس، که به آن طریق تضمنی نیز گفته می‌شود. این روش نزد قدماًی از  
اصحاب شهرت داشته و سید مرتضی علیہ السلام آن را برگزیده است.

در این طریق شخص به اتفاق نظر جمعی از فقهاء دست می‌یابد، به گونه‌ای که  
یقین می‌کند معصوم علیہ السلام نیز در میان ابیشان است، اگرچه او را به شخص نمی‌شناسد.  
مثل آنکه در زمان امام صادق علیہ السلام آرای فقهاء مدینه را به دست آورد، به گونه‌ای که  
بداند معصوم علیہ السلام نیز جزء آنهاست، و همه آنها بر یک رأی اتفاق داشته باشند. در  
این صورت به نحو قطعی رأی معصوم علیہ السلام به دست می‌آید. ولذا چنان اتفاق و  
اجماعی حجت می‌باشد. به این نحو از اجماع، اجماع دخولی گفته می‌شود، زیرا  
معصوم علیہ السلام داخل در اجماع کنندگان است.

۲- طریق قاعده لطف: در این طریق با نمسک به قاعده لطف از اجماع و اتفاق  
همه فقهاء یک عصر، رأی و نظر معصوم علیہ السلام عقلائی کشف می‌شود. زیرا همان گونه که  
قاعده لطف افتضا دارد خداوند، امام علیہ السلام را برای هدایت مردم نصب کند، همچنین  
مقتضی است امام علیہ السلام در مسئله‌ای که مجتهدین در آن همگی به خطأ رفته‌اند و بر  
باطل اتفاق نموده‌اند، حق را آشکار کند.

شیخ طوسی علیہ السلام و پیروانش این راه را برگزیده‌اند. بلکه دلالت اجماع بر رأی  
معصوم علیہ السلام را منحصر در همین طریق می‌داند.

۱- ر.ک: رسائل فی المراقبة والمضايق، نوشتہ شیخ اسد اللہ تسلی.

۳- طریق حدس: در این طریق، اجماع و اتفاق فقهاء به گونه‌ای است که انسان یقین می‌کند آنچه فقهاء بر آن اتفاق دارند دست به دست از امام و پیشوایشان، به آنان رسیده است، نه آنکه مستند به اجتهاد و استنباط شخصی آنها باشد. چراکه در این صورت آراء و نظریات در مسأله مورد نظر گوناگون می‌شد.  
این طریق نزد متأخرین از شهرت فراوانی برخوردار است.

۴- طریق تقریر: هرگاه اتفاق فقهاء بر یک رأی در مرئی و منظر امام علیهم السلام روی دهد، و امام علیهم السلام با آنکه می‌تواند آنان را منع و ردع کند و باطل بودن رأی ایشان را آشکار سازد، با آنها مخالفت نکند، دانسته می‌شود که امام علیهم السلام با آن رأی و نظر موافق است، و آن آفهها بر رأی صواب، و صحیح اتفاق کردۀ اند.

\* \* \*

شایان ذکر است که اجماع در هر یک از طریق‌های یاد شده، دارای ویژگیها و شرایط خاصی است. مثلاً در طریق نخست، مخالفت کسی که نام و نسب او را می‌شناسیم ضرر و زیانی به اجماع وارد نمی‌سازد، بر خلاف طریق دوم. و نیز کمیت و کیفیت اجماع‌کنندگان در هر یک از این راهها شرایط ویژه‌ای دارد که در کتابهای اصول فقه به تفصیل بیان شده است و در اینجا مجال پرداختن به آن نیست.

#### ۴- سیره

سیره در لغت به معنای روش و نحوه سلوک عملی است. در بحث از راههای دستیابی به سنت، دو نوع سیره مطرح می‌شود: سیره عقلاء و سیره متشرعه، که هر کدام از اینها اصطلاح خاصی است و به نحو ویژه‌ای می‌تواند ما را از رأی و نظر مقصوم علیهم السلام آگاه سازد.

سیره عقلاء: مقصود از سیره عقلاء، روش و سلوک عملی خاصی است که مردم یک عصر، از آن جهت که عاقل و خردمند هستند، یعنی به دافع عقل و خرد، از آن پیروی می‌کنند. و این رفتار و شیوه عمل، ریشه دینی و عقیدتی خاصی نداشته و

مریبوط به آداب و سنت و بیژه یک جامعه نیست بلکه چنان‌که ذکر شد به دافع عقل و خرد می‌باشد؛ مانند توافق مردم بر اخذ به ظاهر کلام، و رجوع جاہل به متخصص در موارد نیاز.

در بیان نحوه دلالت سیره عقلاً بر رأی و نظر معصوم علیه السلام باید گفت: صرف انعقاد یک سیره عملی، کاشف از رأی معصوم علیه السلام نیست بلکه باید اولًا: این سیره در زمان معصوم علیه السلام منعقد بوده باشد، و انعقاد آن در زمان معصوم علیه السلام بر ما احراز شده باشد. و ثانیاً: ردع و نهی و منع از سوی معصوم علیه السلام نسبت به آن سیره به ما واصل نشده باشد. در این صورت می‌توان گفت: آن سیره عملی، مورد رضایت و امضای معصوم علیه السلام است.

مثلاً اگر احراز کرده باشیم مردم زمان رسول خدا علیه السلام، بر طبق ظاهر کلام عمل کرده، و به آن تمسک می‌کردند، و رسول خدا علیه السلام نیز از این کار هیچ منع و ردعی نکرده است، دانسته می‌شود این کار صحیح و مورد قبول رسول خداست، و ما نیز می‌توانیم به ظواهر کلام شارع اخذ کنیم و بدان تمسک جوئیم. و سرّ مطلب آن است که اگر این سلوک، مورد رضایت معصوم علیه السلام نبود، بر او واجب بود از آن نهی کند و حن را بیان نماید، یا از باب وجوب نهی از منکر و یا از باب وجوب تعلیم جاہل. و بنابراین، سکوت و عدم نهی معصوم علیه السلام، عقلاً کاشف از رضایت اوست. سیره متشروعه: سیره متشريعه، توافق بر عمل خاص و رفتار ویژه‌ای در خصوص شرعیات و امور دینی است، یعنی سلوک خاصی است که به انگیزه دینی و در دایره امور شرعی تحقق یافته است، مانند شستن دست و صورت هنگام وضو ساختن. سیره متشريعه خود به خود کاشف از رأی معصوم علیه السلام است بی‌آنکه نیازی به احراز عدم ردع و منع معصوم علیه السلام از آن باشد. زیرا صرف انعقاد سیره متشريعه بر یک عمل شرعی حاکی از تلقی آن از سوی معصوم علیه السلام می‌باشد یعنی بیانگر آن است که متدينین و اهل شریعت، این سلوک عملی خاص را از پیشوایان و رهبران دینی خود آموخته‌اند. البته باید انعقاد سیره در زمان معصوم علیه السلام احراز شود.

## ب - راههای غیر قطعی: خبر واحد

علاوه بر راههای قطعی و یقینی برای احراز سنت، راههای دیگری نیز وجود دارد که سنت را به نحو ظنی و غیرقطعی اثبات می‌کند. نکته شایان توجه در اینجا آن است که راه ظنی و غیر یقینی برای اثبات سنت تنها در صورتی قابل تمسک است و می‌توان به آن استناد کرد و آن را حجت و دلیل بر سنت دانست که با دلیل قطعی حجت آن اثبات شده باشد، و در غیر این صورت ارزش و اعتباری نخواهد داشت. از این رو، دانشمندان شیعی در کتابهای اصول فقه به تفصیل پیرامون خبر واحد<sup>۱</sup> بحث کرده و ادلهٔ فراوانی، به ویژه از آیات فرقان مجید بر حجت آن، در صورتی که راوی آن ثنه باشد، اقامه کرده‌اند. و از جمله این ادله تمسک به سیره است. تصریف این دلیل بدین شرح است:

مسلمانان در زمان معمصومین علیهم السلام به خبر ثنه عمل می‌کردند، و جای هیچ شک و تردیدی در این امر نیست. چرا که برای همه مسلمانان این امکان وجود نداشت که همه احکام را از شخص رسول خدا علیه السلام و یا امامان معمصوم علیهم السلام بدون واسطه دریافت کنند، به ویژه کسانی که بادیه نشین بوده و عمر خود را در بیابانها و صحراها سپری می‌ساختند. سیره ایشان به این گونه بود که در موارد نیاز، در صورت دسترسی نداشتن به معمصوم علیهم السلام، به افراد مطمئن و ثنه رجوع کرده و احکام را از ایشان اخذ می‌کردند. و این سیره، اگرچه ممکن است گفته شود بک سیره عقلایی است و مسلمانان از روش دیگر علاوه در این امر پیروی کرده‌اند و نمی‌توان آن را سیره منتشر عه به شمار آورد که به تنها یعنی کاشف از رأی معمصوم علیهم السلام می‌باشد؛ اما در عین سال کاشف از آن است که خبر واحد حجت تبدی است و تمسک به آن جایز می‌باشد؛ زیرا این سیره در مرئی و منظر معمصوم علیهم السلام منعقد شده بود و گر مورد رضایت ایشان نبود، از آن نهی و ردع می‌کردند، چنان که از عمل به قیاس نهی

۱- مقصود از خبر واحد، خبر غیرقطعی است. خواه راوی آن بکی باشد یا بیشتر.

کرده‌اند و حدود پانصد روایت از ایشان در نهی از عمل به قیاس به دست ما رسیده است<sup>۱</sup>، در حالی که حتی یک روایت در نهی از عمل به خبر ثقه نقل نشده است. و این به طور قطع کاشف از رضایت مقصوم للهم نسبت به عمل به خبر ثقه می‌باشد.

### قلمرو حجیت خبر واحد

در مورد اینکه خبر واحد آبا تنها در خصوص احکام شرعی معتبر است یا آنکه دایرهٔ حجیت آن وسیع‌تر بوده و شامل مسائل اعتقادی و از جمله تفسیر فرآن کریم نیز می‌گردد یا نه در میان شیعه دو نظر وجود دارد:

نظر نخست آن است که حجیت خبر واحد اختصاص به احکام عملی دارد، و فراتر از آن نمی‌رود. صاحبان این عقیده می‌گویند: حجیت خبر واحد به معنای آن است که نه مقام جهل به واقع، به مقتضای خبر ترتیب اثر عملی داده شود، و این در صورتی نحق می‌پذیرد که مفاد خبر، حکم شرعی و یا بیان موضوع حکم شرعی باشد؛ و این مطلب در مورد روایاتی که در مسائل اعتقادی وارد شده و یا تفسیر آیات فرآن را - در غیر احکام - بیان می‌کند، صادق نیست.

این دیدگاه، از شیوع و شهرت فراوانی برخوردار است، تا آنجاکه تگاهی به عنوان دیدگاه انحصاری شیعه معرفی شده است. از آن جمله علامه طباطبائی در کتاب شیعه در اسلام تحت عنوان «روشن شیعه در عمل به حدیث» می‌نویسد:

«حدیثی که بلاواسطه از زبان خود پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم یا ائمه اهل بیت علیهم السلام شنیده شود، حکم فرآن کریم را دارد، ولی حدیثی که با وسائل به دست ما می‌رسد عمل شیعه در آن به ترتیب زیر است:

در معارف اعتقادی که به نص فرآن، علم و قطع لازم است، به خبر متواتر یا خبری که شواهد قطعی به صحت آن در دست است، عمل می‌شود و به غیر این دو قسم، که خبر واحد نامیده می‌شود، اعتباری نیست. ولی در استنباط احکام

شرعیه، نظر به ادله‌ای که قائم شده، علاوه بر خبر متواتر و قطعی، به خبر واحد نیز که نوعاً مورد وثوق باشد، عمل می‌شود.

پس خبر متواتر و قطعی پیش شیعه مطلقاً حجت و لازم الاتباع است و خبر غیرقطعی (خبر واحد) به شرط اینکه مورد وثوق نوعی باشد، تنها در احکام شرعیه حجت می‌باشد.<sup>۱</sup>

نظر دوم آن است که حدود حجت خبر واحد وسیع‌تر از احکام شرعی، است، و مواردی نظیر روایات وارد شده در باب تفسیر آیات قرآن را نیز شامل می‌شود. به عقیده صاحبان این نظریه معنای حجت روایات و به طور کلی همه اماراتی که ناظر به واقع امور است، عبارت از آن است که اماره مذبور به منزله مصادف تعبدی آن می‌باشد. و به این ترتیب، تمام آثار علم و جدالی بر علم تعبدی مترتب گشته، اختصاصی به آثار عملی نخواهد داشت. به علاوه بر فرض تسلیم در برابر ادعای فوق، اخبار تفسیری شامل اثر عملی و حکم شرعی نیز می‌باشد؛ زیرا همین مقدار از اثر عملی کافی است که با وجود خبر مربوط، تفسیر قرآن از «قول به غیر علم» - که حرام است - خارج شده، مصادف «قول به مقتضای علم» به شمار می‌رود. بنابراین، هر گاه معنای حجت خبر واحد تنها ترتیب آثار عملی در زمینه جهیز به حکم شرعی و با موضوع حکم شرعی هم که باشد، باز در مورد اخبار تفسیری به جهت داشتن اثر عملی شرعی تحقق خواهد پذیرفت.<sup>۲</sup>

۱- شیعه در اسلام، ص ۴۶.

۲- در کتابهای اصول فقه به تفصیل در این باره بحث نشده و احنچاچهای طرفین مورد نقد و ارزیابی عالمانه و محققانه فرار گرفته است. طالبان می‌توانند برای تحقیق بیشتر به بخش مربوط به «حجت خبر واحد و قلمرو آن» در کتابهای اصول مراجعه کنند.



فصل سوم

# عقل



## درآمد

از دیگر منابع اندیشه مذهبی شیعه، «عقل» است. تشیع، مکتبی است عقلگرا و خردورز. کمتر مرام و مذهبی را می‌توان یافت که در آن به اندازه مكتب تشیع به عقل بها و اعتبار داده شده باشد. و گواه این مطلب پیش از هر چیز، سخنان پیشوایان شیعه و ظهور بزرگ‌ترین اندیشمندان و متفکران جهان در میان شیعیان است. مقصود از عقل، همان قوّه استدلال و برهان‌آوری و نیروی تمییز مبان حق و باطل و صحیح از ناصحیح است.

آری، تشیع مکتبی است که عقاید خود را بر اساس حجت‌های عملی استوار می‌سازد، و از عقل در اکتشاف فروع فقهی و احکام عملی مدد می‌گیرد. چنان‌که می‌دانیم، امروزه و به ویژه در مکتبهای غربی، اعتبار عقل و ارزش استدلال‌های نظری مورد گفت و شنودها و مناقشات فراوانی واقع شده است. بسیاری از اندیشمندان غربی چراغ عقل را در بحث‌های هستی شناختی بسی فروع می‌دانند، و بحث‌های تعقلی صرف رالغو و بی‌فابده بلکه گمراه کننده به شمار می‌آورند.

در مكتب تشیع، به عکس، عقل و اندیشه مقامی ارجمند دارد، و اساساً پذیرش اصول عقاید مذهبی و ایمان و اذعان به آن نزد بسیاری از اندیشمندان شیعه جز از روی حجت و دلیل عقلی جایز و پذیرفته نیست. و از این روست که بسیاری از

فقهای شیعه تقلید در اصول دین را جایز نمی‌شمارند.

استاد مظفر در این باره می‌نویسد:

«عقيدة شیعه [در باب نظر و معرفت] آن است که خداوند به ما نیروی اندیشه عنایت کرده و به انسان عقل داده است، و از این رو خداوند ما را مکلف ساخته که در آفرینش او بیندیشیم و با تأمل، در آثار صنع او بنگریم و در حکمت و اتفاقان تدبیرش در پدیده‌های درونی و بیرونی تفکر کنیم... در حقیقت ما معتقدیم این عقل ماست که نظر در خلق و شناخت خالق هستی زا بر ما فرض و واجب کرده است، همان‌گونه که بر ما واجب کرده است ادعای کسی را که دعوی نبوت دارد، مورد بررسی قرار دهیم و در معجزه او تأمل کنیم. عقلی در این موارد تقلید و پیروی کورکران از دیگران را، در هر مقام و منزلتی که باشند، نمی‌پذیرد... بنابراین، بر هر انسانی به حکم عقل واجب است در اصول اعتقادات خود، که اصول دین نامیده می‌شود و در رأس آن توحید و نبوت و امامت و معاد است، نیک بنگرد و عمیقاً اندیشه نماید.»<sup>۱</sup>

علامه حلی در این باره ادعای اجماع و اتفاق کرده و می‌گوید:

«همه دانشمندان اتفاق دارند بر اینکه معرفت خدای متعال و صفات ثبوته و سلبیه او و شناسایی آنچه بر او صحیح و بر او ممتنع است و نیز معرفت نبوت و امامت و معاد، واجب است، و این معرفت باید از روی دلیل باشد، نه تقلید.»<sup>۲</sup>

۱- عقاید الإمامية، ص ۳۱. البته باید نویجه داشت که مسئله لزوم تحقیق در اصول اعتقادات، یک امر است و مسئله اعتبار و ارزش ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و معاد امر دیگری است. تقریباً همه فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که تحقیق درباره اصول عقاید، و مبنی ساختن آن بر دلیل و برهان اسری لازم و واجب است، و اما از سوی دیگر می‌گویند اگر کسی به این اصول بدون تحقیق ایمان بیاورد، همان ایمان و عقیده، او را در جمیگه مسلمانان قرار می‌دهد و ایمانش محترم است و هرگز چنین کسی با فردی اعتماد و بی‌ایمان یکسان نیست.

۲- باب حدای عشر، ص ۱ و ۲

## منزلت عقل در قرآن کریم

قرآن کریم در آیات فراوانی مردم را به سوی حجت عقلی و استدلال و برهان رهبری می‌کند، و انسانها را به اندیشه و تعقل و ندبر در پدیده‌های گوناگون آفرینش فرا می‌خواند. و افزون بر آن، خود نیز در بیان حقایق به استدلال می‌پردازد. و به حق همچو کتاب آسمانی، به مانند قرآن، به معرفت برهانی بها نداده است.

آیات قرآنی با واژه‌های گوناگونی از قبیل: نظر، لب، تهی، فقه، شعور، بصیرت، درایت، ذکر و مانند آن، از عقل ستایش کرده و به کارگیری آن را تأیید و مورد تشویق قرار داده است.

حیات انسانی، به طور کلی، حیاتی فکری است؛ و هر قدر فکر، صحیح تر و کامل تر باشد فهرآزنده‌گی انسان استوارتر خواهد بود. خداوند متعال در قرآن کریم به گونه‌های مختلفی به این حقیقت اشاره فرموده است؛ که نمونه‌هایی از آن به قرار زیر است:

۱- «أَوْ مَنْ كَانَ مِنَّا فَأَخْيَثْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْسِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا.»<sup>۱</sup>

[آیا کسی که مرده بود و ما زنده‌اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم تا با آن نور

در بین مردم مشی کند، مانند کسی است که در ظلمتها بی قرار دارد که از آنها بیرون نمی رود].

۲- «هُلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟»<sup>۱</sup>

[آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، برابرند؟]

۳- «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»<sup>۲</sup>

[خدا کسانی را از شما که ایمان آورده اند بالا می برد و کسانی را که موفق به علم شدند، به درجاتی برتری می دهد].

۴- «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَعِمُونَ الْقَوْلَ فَيَتَبَقَّعُونَ أَخْسَنَةً أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولَوْا الْأَلْبَابُ»<sup>۳</sup>

[به بندگان من، آنها که هر سخنی را گوش می دهند و از بهترینش پیروی می کنند، بشارت ده که آنها کسانی هستند که خدای تعالی هدایتشان کرده و همانان خردمندانند].

از این آیات، و آیات فراوان دیگر به دست می آید. که قرآن کریم بشر را به فکر صحیح دعوت نموده و شیوه صحیح علم را ترویج کرده است.

دعوت به تفکر و اندیشیدن در سراسر قرآن به چشم می خورد. قرآن کریم در آیات فراوانی افراد را مذمت می کند که چرا نمی اندیشید؟ چرا تعقل نمی کنید؟ چرا در طبیعت فکر نمی کنید؟ چرا در قرآن تدبیر نمی کنید؟ چرا آیات آفاقی و انفسی را نظاره نمی کنید و در آن به تأمل نمی پردازید؟<sup>۴</sup>

۱- زمر / ۹.

۲- مجادله / ۱۱.

۳- زمر / ۱۸.

۴- بقره / ۴۴ : «أَتَأْمَرُونَ النَّاسَ بِالِّزِّيْدِ وَ تَنْهَوُنَ أَنْفَسَكُمْ وَ أَتُنْهِمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟»؛ آل عمران / ۶۵ : «يَا أَهْلَ الْكِتَابَ لِمَ تُحَاجِجُونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أَنْزَلْتِ التَّوْرِيزَةَ وَ الْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ وَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟»؛ اعراف / ۱۶۹ : «وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقَوْنَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟»؛ هود / ۵۱ : «يَا قَوْمَ لَا أَنْتُلَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرْنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟»؛ انبیاء / ۱۰ : «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا

در آیات بسیار دیگری می‌فرماید: خداوند آباتش را برای شما بیان می‌کند، تا شما بیندیشید.<sup>۱</sup> قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شاید شما در آن اندیشه کنید.<sup>۲</sup> در زمین آیاتی است برای کسانی که می‌اندیشنند.<sup>۳</sup> کسانی که عبادت و بندگی خدا را به بازیجه می‌گیرند، اهل تعقل و اندیشه نیستند.<sup>۴</sup> آنان که بر خدا افترا می‌بنندند، اهل تعقل نیستند.<sup>۵</sup> بدترین جنبندگان کسانی هستند که نمی‌اندیشنند.<sup>۶</sup> در زمین گذر کنید تا صاحب دلهایی اندیشنه شوید.<sup>۷</sup>

علامه طباطبائی للہ صاحب تفسیر عظیم و مَكْرَانِقَدْرِ الْمِيزَانِ در این باره می‌گوید:

«شما خوانندگان عزیز اگر در آیات قرآن تبع و فحص نموده و در آنها به دقت تدبر کنید، خواهید دید که قرآن کریم شاید در بیش از سیصد مورد به تفکر، تذکر و تعقل دعوت کرده است، و با به رسول گرامی خود می‌آموزد که با چه دلیلی حق را اثبات و یا باطل را ابطال کند.

... خدای منعال در هیچ جا از کتاب مجیدش، حتی در یک آیه از آن، بندگان خود را مأمور نکرده که او را کورکورانه بندگی کنند، و با به یکی از معارف الهی اش نفهمیده ایمان بیاورند، و یا طرقهای را کورکورانه سلوک نمایند؛ حتی احکامی

→ **تَعْقِلُونَ.** : ابیاء / ۶۷ : أَفَ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ أَفَلَا يَعْقِلُونَ. : صافات / ۱۳۸ : **وَ إِنَّ اللَّيْلَ أَنَّلَا يَعْقِلُونَ.** : نساء / ۸۲ : أَنَّلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ. : غاشیه / ۱۷-۱۷ : **أَنَّلَا يَنْظَرُونَ إِلَى الْأَيْلَلِ كَيْفَ خُلِقُوا - وَ إِلَى السَّمَاوَاتِ كَيْفَ رُفِعُوا - وَ إِلَى الْجِنَّاتِ كَيْفَ نُصِبَتْ - وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِعَتْ.**

۱- بقره / ۲۴۲ : **كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ يَعْقِلُونَ.**

۲- یوسف / ۲ : **إِنَّا أَنْزَلْنَا مِنْ رُّزْقًا مُّرَبًّا لَعَلَّكُمْ يَعْقِلُونَ.**

۳- بقره / ۱۶۴ : **وَإِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْخِلَافِ الْأَنَيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَشْعَرُ النَّاسُ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاوَاتِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَاهُ الْأَرْضُ بَغْدَ مَوْرِتَهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَائِبٍ وَتَضَرِّبُ الرِّيَاحُ وَالشَّعَابُ الْمُسْخَرُ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِي لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.**

۴- مائدہ / ۵۸ : **وَإِذَا نَادَيْتُمُ الْمُصْلِحَةَ أَتَخْدُوْهَا هُرُوزًا وَلَعِبَنَا ذلِكَ بِإِنْهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.**

۵- مائدہ / ۱۰۳ : **إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَعْبَرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حِلْمٍ وَلِكُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْفَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.**

۶- انفال / ۲۲ : **رَأَنَ شَرُّ الدُّوَّابَاتِ جَنَدَ اللَّهِ الصَّمُ الْبَكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.**

۷- حج / ۴۶ : **وَأَنَّمَّ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَغْقِلُونَ بِهَا أَوْ أَذَانٌ يَشْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْسَى الْأَبْصَارُ وَلِكُنْ تَنْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الْعُذُولِ.**

را هم که تشریع کرده و بندگانش را مأمور به انجام آن نموده، با اینکه عقل بندگان قادر بر تشخیص ملاکهای آن شرایع نیست، با این همه آن شرایع و احکام عملی را به داشتن آثاری تعلیل کرده که بشر محتاج به آن آثار هستند. مانند نماز، که هر چند عقل بشر عاجز از تشخیص خواص و ملاکهای آن است. اما با این حال در بیان علت وجوب آن فرموده که نماز شما را از فحشاء و منکر باز می‌دارد، و البته یاد خدا اثر بیشتری دارد: **إِنَّ الْعُصُلَةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلِذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ**<sup>۱</sup> و درباره روزه فرموده:

**«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الظَّاهِرِ مِنْ قَبْلِكُمْ لَقَلَّكُمْ تَتَّقَوْنَ»<sup>۲</sup>**

[روزه بر شما واجب شده، آنچنان که بر امتهای پیش از شما واجب نسیه بود، و این بدان جهت است که روزه باعث قدرت شما بر تملک نفس می‌شود.]

و در باره وضو فرموده:

**«مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرْجٍ وَلَكِنَّ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيَتَمَّ نِعْمَةُ اللَّهِ لَقَلَّكُمْ تَشْكِرُونَ»<sup>۳</sup>**

[خدا در تشریع وضو نخواسته است که بین جهت نکلیف شما را سنگین کند، بلکه خواسته است که شما را پاک نموده و نیز نعمت خود را بر شما تمام نماید، باشد که شما شکر کنید].<sup>۴</sup>

با توجه به آنچه گذشت دانسته می‌شود فرآن کریم حجت عقلی و استدلال برهانی را معتبر، و ارزش و استواری آن را مسلم می‌داند. فرآن نمی‌گوید ابتدا حقانیت معارف اسلامی را بپذیرید و سپس به احتجاج عقلی بپردازید و معارف نامبرده را از آنها استنتاج کنید، بلکه با اعتماد کامل بر واقعیت خود می‌گوید: اندیشه و استدلال و فکر کنید و تأمل و تعقل نمایید و حقانیت معارف نامبرده را از راه احتجاج عقلی دریابید و بپذیرید، و سخنانی که از دعوت اسلامی می‌شنوید، تصدیق آنها را از آفرینش جهان، که گواهی است راستگویی، بپرسید و بشنوید و بالاخره تصدق و ایمان را از نتیجه دلیل به دست آورید، نه اینکه اول ایمان بیاورید

۱- عنکبوت / ۴۵.

۲- بقره / ۱۸۳.

۳- المیزان، ج ۵، ص ۲۵۴ - ۲۵۶، طبع بیروت.

۴- مائدہ / ۶

و بعد به قید مطابقت با آن، دلیل اقامه کنید.<sup>۱</sup>

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که با چه روشی انسان جاهم، عالم می‌شود، و با چه سبکی مطلب مجهول، معلوم می‌گردد؟ و به دیگر بیان: راه و روش صحیح تفکر، و شیوه اندیشه درست کدام است؟ قرآن کریم در هبیج کجا روشی بردن به مجهول و سبک معلوم نمودن آن را بیان نکرده است، و در واقع آن را به عقل فطری انسان ارجاع داده است، و به وضوح آن وارتكا زش در اذهان اکتفا نموده است. زیرا اگر روش تفکر، نظری بود و طرز عالم شدن به مجهول، پیچیده و دشوار بود، هرگز قرآنی که بیانگر همه معارف است آن را نادیده نمی‌گرفت. از اینجا دانسته می‌شود که راه تفکر و اندیشه، امری فطری و بدیهی است و همراه با سرشناسی انسانی است، و در زمانها و مکانهای مختلف، تغییر و تحول نمی‌پذیرد. و آن روش فطری، چنان که علامه طباطبائی له در تفسیر المیزان<sup>۲</sup> تصریف کرده‌اند، آن است که بدون تردید حقایقی بیرون از وجود ما یافت می‌شوند که برای ما ناشناخته‌اند، ولی علم به آنها محال نمی‌باشد، و اگر خواستیم به آنها پی ببریم قضایایی را که معلوم اولی و بدیهی هستند با نظم بدیهی و ترتیب اولی به صورت یک راه مخصوص علمی درمی‌آوریم تا از آنها به لوازم ضروری آنها پی ببریم. و همچنین با استفاده از نتایج ضروری و روشن آنها به کشف مجهول دیگر می‌پردازیم و به همین ترتیب ادامه می‌دهیم؛ مانند آنکه بگوییم «الف، ب است» و «هر ب، ج است» و در نتیجه «الف، ج است».<sup>۳</sup>

۱- ر. ک : شبیه در اسلام، ص ۴۲ و ۴۳. ۲- ج ۵، ص ۲۵۶.

۳- تفصیل بیشتر در باره شبیه درست اندیشه و تفکر و راه صحیح بی‌بردن از معلومات به مجهولات را باید از کتابهای منطق جویا شد.

## منزلت عقل در سخنان پیامبر اکرم ﷺ

مروری اجمالی بر سخنان پیامبر اسلام ﷺ بیانگر جایگاه رفیعی است که عقل در نظر نبی اکرم ﷺ از آن برخوردار می‌باشد. ما در اینجا به ذکر رواباتی چند که در منابع شیعی از آن حضرت در این باره نقل شده است، اکتفا می‌کنیم، و پیش اپیش تذکار می‌دهیم که این روایات تنها نمونه‌هایی از روایات فراوانی است که از آن حضرت در این باره به بادگار مانده است.

۱- «انما يدرك الخير كله بالعقل، ولا دين لمن لاعقل له.»<sup>۱</sup>

[انسان به وسیله خرد و عقل به نیکیها همه دست می‌یابد. هر کس خرد ندارد، دین ندارد.]

۲- «لكل شيء آلة وعدة وآلة المؤمن وعده العقل، ولكل شيء مطيبة و مطيبة المرء العقل. ولكل شيء غاية، وغاية العبادة العقل. ولكل قوم راع، وراعي العبادين العقل. ولكل تاجر بضاعة، وبضاعة المجتهدین العقل. ولكل خراب عمارة، وعمارة الآخرة العقل. ولكل سفر فسطاط يلتجأون إليه، وفسطاط المسلمين العقل.»<sup>۲</sup>

---

۱- تحف العقول، ص ۴۴؛ الحياة، ج ۰۱، ص ۴۳.  
۲- بحوار الأنوار، ج ۰۱، ص ۹۵.

[برای هر چیزی ساز و برگی لازم است، ساز و برگ مؤمن عقل است. هر چیز را مركوبی لازم است، مركوب انسان عقل است. هر چیز را سرانجامی است، سرانجام عبادت عقل است. هر گروه را شبان و سرپرستی است، شبان و سرپرست خدا پرستان عقل است. هر بازگان را کالایی است، کالای کوشندگان در راه خدا عقل است. هر ویرانی را آبادانی درخور است، آبادانی آخرت به عقل است. و هر جمع مسافری را سایبانی لازم است تا بدان پناه برند، سایبان مسلمانان عقل است.]

۲- «ما قسم اللہ للعباد شيئاً أفضل من العقل. فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، وافتقار العاقل أفضل من صوم الجاهل، واقامة العاقل أفضل من شخصوص الجاهل».<sup>۱</sup>

[خدای چیزی برتر از خرد بهره بندگان نساخته است. این است که خواب عاقل برتر از بیداری جاهل است، و روزه گشودن عاقل برتر از روزه داشتن جاهل است، و بر جای ماندن عاقل برتر از به راه افتادن جاهل.]

۴- «فكرة ساعة خير من عبادة سنة».<sup>۲</sup>

[ساعتها اندیشه از یک سال عبادت برتر است.]

## منزلت عقل در سخنان امامان شیعه

با مروری اجمالی در جوامع روایی شیعه، به خوبی جایگاه بلندی که برای عقل در سخنان رهبران شیعه ترسیم شده، دانسته می‌شود. و این خود موجب گشته است محدثان بزرگی چون کلینی و مجلسی موسوعه‌های حدیثی خود را با «کتاب العقل والجهل» آغاز کنند، و با آوردن روایات مربوط به فضیلت عقل و منزلت رفیع آن، از همان آغاز به خواننده این پیام را برسانند که: آری، مکتب تشیع، مکتب اندیشه و تعقل و خردورزی است.

بدیهی است در این مختصر مجالی بیش از ارائه مشتمی از خروار و غصه‌ای از دریا نیست. امیر مؤمنان علیؑ در این باره فرموده است:

«انسان به عقل خویش انسان است»<sup>۱</sup>; «عقل فرستاده خدا است»<sup>۲</sup>; «خرد نبر و مند ترین شالوده است»<sup>۳</sup>; «خرد، شمشیری برنده است»<sup>۴</sup>; «ثمرة خرد، پیروی از حق است»<sup>۵</sup>; «ثمرة خرد، پایداری و ایستادگی است»<sup>۶</sup>; «بر مشکلات روزگار، جز به باری خرد، نمی‌توان چیره گشت»<sup>۷</sup>; «خرد، در هر جا که باشد، بهترین مونس و

۱- غرر الحكم. ص ۱۴: الانسان بعقله.

۲- همان. ص ۱۵: المقل رسول الحق.

۳- همان. ص ۳۱: المقل اقوى اساس.

۴- همان. ص ۱۵۸: ثمرة العقل لزوم الحق.

۵- بحار الأنوار، طبع ایران، ج ۷۸، ص ۷: لا يستعن على الدهر إلا بالعقل.

همدم است»<sup>۱</sup>؛ «انسان عقل است و صورت، پس هر که عقل از او رویگردان شود و صورت آدمی با او بماند کامل نیست، و همچون کسی است که روح ندارد.»<sup>۲</sup>؛ «اگر عقل سالم باشد، هر کس فرصت (عمر) خود را غنیمت خواهد شمرد.»<sup>۳</sup>  
در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

«دعامة الانسان العقل، و من المقل الفطنة و الفهم و الحفظ و العلم. فإذا كان تأييد عقله من النور، كان عالماً، حافظاً، زكيًّا، فطناً، فهماً. و بالعقل يكمل، وهو دليله و مبصره، و مفتاح أمره.»<sup>۴</sup>

[ستون وجود آدمی عقل است. زیرکنی و فهم و به یادسپری (حفظ مطالب و عنوم) و دانشوری از خواص عقل است. هرگاه عقل از نوو (معنوی) نیروگرفته باشد، انسان، دانشور و به یادسپرنده علم و هوشمند و زیرک و فهیم خواهد بود. آدمی به عقل کامل می‌شود. و عقل راهنمای سبب بنایی و کلید مشکل‌گشای امور انسان است].

و امام کاظم در عظمت عقل می‌گوید:

«يا هشام! انَّ ضوءَ الجسدِ فِي عينيهِ، فَإِنْ كَانَ الْبَصَرُ مُضِيَّاً استضاءَ الجسدَ كُلَّهُ. وَانَّ ضوءَ الرُّوحِ الْعَقْلِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَاقِلًا كَانَ عالِمًا بِرَبِّهِ، وَإِذَا كَانَ عالِمًا بِرَبِّهِ أَبْصَرَ دِينَهُ، وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا بِرَبِّهِ لَمْ يَتَمْ لَهُ دِينٌ. وَكَمَا لَا يَقُولُ الْجَسَدُ إِلَّا بِالنَّفْسِ الْحَيَّةِ، فَكَذَلِكَ لَا يَقُولُ الدِّينُ إِلَّا بِالْبَالِيَّةِ الصَّادِقَةِ، وَلَا تَثْبِتُ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ إِلَّا بِالْعَقْلِ.»<sup>۵</sup>

ای هشام! نور تن در چشم است. پس اگر دیده روشن باشد، همه تن از نور آن روشی می‌گیرد. و روشنی روح، عقل است. پس اگر انسان عاقل و خردمند

۱- غرر الحكم. ص ۲۷: العقل حيث كان ألف مألف.

۲- بحار الأنوار. ج ۷، ص ۷: الانسان عقل و صورة، فمن اخطأه العقل و لزمته الصورة لم يكن كاملاً، و كان بمنزلة من لا روح فيه.

۳- غرر الحكم. ص ۲۶۱: لو صبح العقل، لاغتنم كل امرئ مهله.

۴- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۰۳.

باشد، پروردگار خود را می‌شناسد. و چون پروردگار خود را شناخت در دین خود بصیرت پیدا می‌کند، و چون کسی پروردگار خود را نشناشد دینی برای او باقی نمی‌ماند. و همان‌گونه که تن جز با جان زنده و بروپا نمی‌ماند، دین نیز جز با نیت خالص بروپا نمی‌ماند. و نیت خالص جز با عقل استوار نمی‌گردد.]

آری، چنان که امام عسکری علیه السلام فرموده است، در مکتب تشیع، عبادت به بسیاری نماز و روزه نیست، بلکه به بسیار اندیشیدن در کار خدا و عظمتهای آفرینش ژرف و پهناور جهان و اسرار آفرینش انسان است.<sup>۱</sup>

---

۱- همان، ص ۳۶۲ : لیست العبادة كثرة الصيام والصلوة، و ائمما العبادة كثرة التفكير في امر الله.

## جایگاه عقل در عقاید مذهبی شیعه

### در قرن اول تا چهارم هجری

از همان آغاز که مسأله امامت مطرح گشت و شیعه به واسطه نگرش و عقیده ویژه‌ای که در این مسأله داشت از اکثریت اهل سنت جدا شد، پیروان نشیع همواره درگیر بحثهای کلامی و اعتقادی، بویژه در مسأله باد شده، با گروه اکثریت بودند، و همواره برای اثبات عقاید برحق خود به بحث و احتجاج با مخالفین می‌پرداختند. در این میان، امامان شیعه بیشتر در رأس بودند، و در مرتبه بعد، پیروان و شاگردان ایشان قرار داشتند که با اندیشه‌های مخالف به رویارویی و مقابله می‌پرداختند. و با مراجعته به تاریخ این مباحثات دانسته می‌شود که همواره اندیشمندان شیعه هجوم آور و خصم، در موضع دفاع بود.

امامان معصوم بیشتر، در موارد فراوانی شخصاً با گروههای مختلف از مسلمانان مخالف گرفته تا مشرکان و یهود و نصاری، به بحث و مناظره می‌پرداختند، و همواره در این بحثها و مناظرات با سلاح برنده دلیل و برهان به جنگ خصم می‌رفتند، و دشمن را مغلوب می‌ساختند. و بدین طریق عملاً شیوه مناظره و دلیل آوری را به پیروان خویش تعلیم می‌دادند. نمونه‌هایی از این مناظرات یا می‌توان در

### احتجاج طبرسی و بحار الأنوار<sup>۱</sup> سراغ گرفت.

افزون بر آن، امامان شیعه علیهم السلام، با ترتیب دادن مجالس درس و بحث، منکلمانی زیردست پرورش دادند، تا با بکارگیری عقل و برهان بتوانند از مکتب تشیع در برابر مخالفان دفاع کنند، کسانی همچون هشام بن حکم، هشام بن سالم، زرار، بن اعین، حمران بن اعین، مژمن طاق، قیس بن ماصو، یونس بن عبد الرحمن، بزنطی و فضل بن شاذان.<sup>۲</sup>

این افراد همواره از سوی امامان علیهم السلام مورد تشویق، احترام و راهنمایی فرار می‌گرفتند. کلینی در کتاب اصول کافی از یونس نقل می‌کند که: جمعی از اصحاب نزد امام صادق علیه السلام بودند و هشام بن حکم، که تازه جوانی بود، در میان آنان حضور داشت. امام صادق علیه السلام رو به هشام کرد و فرمود: آیا به ما نمی‌گویی با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه با او مناظره نمودی؟ هشام در پاسخ گفت: جلالت شما مرا می‌گیرد و شرم می‌کنم. نزد شما زیانم به حرکت نمی‌آید. امام علیه السلام: فرمود: هرگاه از شما چیزی را طلب می‌کنم، آن را انجام دهید.

آنگاه هشام جریان مناظره و مغلوب شدن خصم را به تفصیل باز می‌گوید، و کلینی به تفصیل آن را نقل کرده است. پس از پایان یافتن سخنان هشام، امام علیه السلام لبخند می‌زند و می‌گوید: ای هشام! چه کسی این مطالب را به تو آموخت؟ هشام گفت: آنچه از شما فراگرفتم مرتب ساختم و بیان کردم. امام فرمود:

«هذا والله مكتوب في صحف ابراهيم و موسى».

[به خدا سوگند این مطالب در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.]<sup>۳</sup>

این جریان ادامه داشت و در قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری که با پیدایش و

۱- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰.

۲- ر.ک: اختصار معرفة الرجال (رجال کش)، ص ۱۲۳ - ۱۶۱، ۱۷۶ - ۱۸۵، ۱۸۱ - ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۴۸۳ - ۵۰۰، ۵۰۷ - ۵۴۶: اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۴ - ۱۶۹.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۰. همچنین نگاه کنید به: رجال کش، ص ۲۶۸، ۲۷۸، ۴۸۲ - ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۲ و ۵۳۸؛ و بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۹۲ - ۲۹۸.

رواج مذهب اعتزال، مباحث کلامی به اوج خود رسید، همواره دانشمندان شیعه در صف اول منکلمین قرار داشتند، علاوه بر آنکه سلسله منکلمین اهل سنت، آن گونه که ابن ابیالحدید در اوایل شرح نهج البلاغه می‌گوید، به پیشوای اول شیعه، علی علیه السلام می‌رسد.<sup>۱</sup>

اما با این همه، در کنار این جریان اصیل و نشأت بافتہ از امامان معصوم علیهم السلام، جریان دیگری نیز تکون یافت و رشد کرد که تکبۀ عمدۀ اش بر نقل بود تا عقل، و چندان روی خوشی به استدلال‌های عقلی که در کلام از آن استفاده می‌شد، نشان نمی‌داد.<sup>۲</sup> و حتی در پاره‌ای موارد باگوشه و کنایه و زخم زبان، کسانی را که چنین شیوه‌ای تخدّذ کرده بودند، می‌آزدند.<sup>۳</sup>

در برابر این جریان، امامان هدایت علیهم السلام، عقل‌گرایان و اهل استدلال و برهان را حمایت و پشتیبانی می‌کردند، و مخالفت مخالفان را از سرِ ضعف عقل و سستی اندیشه می‌دانستند و از این رو، به مدارای با ایشان دعوت می‌کردند. چنان که امام رضائی علیه السلام به یونس بن عبد الرحمن فرمود: «يا یونس ارفق بهم فان کلامک یدق علیهم». <sup>۴</sup>

۱- متن عبارت ابن ابیالحدید معتبری چنین است: «وقد عرفت انَّ اشرف العلوم هو العُلم الالهي، لازم شرف العلم بشرف المعلمون، و معنوه اشرف الموجودات، فكان هو اشرف العلوم. و من كلامه [إلى] كلام على [عليه السلام] أقتبس، و عنه نقل، و اليه انتهى، و منه ابتدأ، فانَّ المعتبر - الذي هم اهل لتوحيد العدل، و ارباب النظر، و منهم تعلم الناس هذا الفن - تلامذته و اصحابه، لأنَّ كبيرهم و اصل بن عطاء تلميذه ابن هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفية، و ابو هاشم تلميذه ابيه، و ابوه تلميذه [إلى] تلميذه على [عليه السلام]. و أما الأشعرية فأنهم ينتسبون الى ابی الحسن على بن [اسماعيل بن] ابی بشر الاشعري، و هو تلميذه ابی على البجائی، و ابو على احمد مشايخ المعتبرة، فالأشعرية ينتهون بأخره الى استاذ المعتبرة و معلمهم، و هو على بن ابی طالب [عليه السلام]. واما الإمامية و الزيدية فانتمازهم اليه ظاهر.» (شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۷) استاد جعفر سیحانی در کتاب «بحوث فی المثل و النحل» (ج ۲، ص ۱۷۲ - ۱۸۲) تحت عنوان: «الشيعة و المعتبرة» ایضاً اصل نلاخره ابن مسأله را به تفصیل مورد بررسی فراز داده است.

۲- ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۵۶ - ۴۵۹. ۳- ر.ک: رجال کثیر، ص ۴۹۸، ۴۸۸ - ۴۹۹.

۴- ر.ک: همان، ص ۴۸۸.

محدثان تم نیز با متکلمان میانه خوشی نداشتند و حتی برخسی از ایشان در نکوهش متکلمان روایاتی نقل کرده و به ائمه علیهم السلام نسبت می دادند.<sup>۱</sup> و در برابر، ائمه علیهم السلام شیعیان را به همین متکلمان و کتابهای آنان ارجاع می دادند.<sup>۲</sup> و محدثان قم را به دوستی و رفتار محترمانه با متکلمان تشویق می کردند.<sup>۳</sup>

با کمال تأسف باید گفت، نگاهی نگذرا به تاریخ تشیع نشان می دهد که تفکر حاکم تا اوآخر قرن چهارم هجری از آن کسانی است که تنها به دریافت و نقل احادیث بسنده کرده و از عقل در شناخت دین و شریعت استفاده نمی کردند. پیروان این مکتب، کلام و تفکر عقلانی را حتی برای تقویت مذهب و در حمایت از دیدگاههای شیعه جایز نمی دانستند.

این گرایش که در زمان حضور ائمه علیهم السلام یکی از دو جریان رایج در جوامع شیعی بود و به خاطر پیامدهای سوء آن، همواره از جانب ائمه علیهم السلام مورد بسی نوجهی و انتقاد قرار می گرفت، اندک اندک بر مراکز علمی و محیط فکری شیعه چیره شد و گرایش عقلانی را در کلام، مغلوب خوبیش ساخت. قم، که در آن زمان بزرگ ترین و مهم ترین مرکز علمی شیعه بود، کاملاً در اختیار این گرایش قرار داشت.

### در قرن پنجم تا دهم هجری

در اوآخر قرن چهارم، متکلم و فقیه بزرگ و نوانمند شیعه، شیخ مفید الله، ظهور کرد و نوانست تا حدود زیادی جریان عقل گرایی را تقویت نماید، و آن را بر حوزه های علمی شیعه حاکم سازد. شیخ مفید الله با جمود گرایی اهل حدیث مبارزه کرد و برخی از آرای کلامی آنان را که بیانگر عدم نعمت در مسائل عقلی بود، مردود دانست، و برایمان استدلالی پای فشرد و از تقلید و تعبد در اصول دین بر حذر داشت.<sup>۴</sup>

۱- ر.ک: همان، ص ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۵۶۰.

۲- ر.ک: همان، ص ۴۸۹.

۳- ر.ک: جایگاه عقل در اندیشه شیخ مفید الله. مجله حوزه، شماره ۵۴.

سخن شیخ مفید<sup>۱</sup> درباره پیروان این جریان فکری که آن را به «اصحاب حدیث»، و «اصحاب متعلق به اخبار» و «مقلده» نسبت می‌دهد شنیدنی است:

«یاران اخباری ما، یاران سلامت و بعد ذهن و قلت فطانت هستند، آنچه از احادیث شنیده‌اند، بر دیده می‌نهند، و به سند آن نظر نمی‌کنند و بین حق و باطلش فرق نمی‌گذارند، و آنچه را در اثبات این احادیث بر ایشان وارد می‌شود فهم نمی‌کنند و معانی روایاتی را که بیان می‌کنند، به دست نمی‌آورند».<sup>۲</sup>

خلاصه نظرات شیخ مفید<sup>۳</sup> درباره منزلت عقل به قرار زیر است:

با آنکه عقل به یاری و حمی برای دست یافتن به نتایج درست و نخستین اصول مربوط به تکلیف، اخلاقی نبازمند است،<sup>۴</sup> با وجود این، ایمان، شخص مؤمن باید معرفت عقلی واقعی و تا حدی مبتنی بر عقل و استدلال بوده باشد. پذیرفتن حجت افراد و تقلید از ایشان بکار نمی‌آید، زیرا آنچه کورکورانه پذیرفته شود به آسانی از دست می‌رود. امام غایب، مثلاً، از آن جهت تاکنون ظاهر نشده است که می‌داند اعتقاد بیشترین پیروان او مبتنی بر تقلید است و بر چنین مردمی نمی‌توان اعتماد کرد.<sup>۵</sup>

هر کس عاقل باشد، اخلاقاً موظف است که عقل خود را همچون وسیله‌ای برای اثبات وجود خدا بکار برد. آن کس که بتواند عقل خود را در این خصوص بکار اندازد و چنین نکند، پیوسته در آتش مخلد خواهد بود، چرا که او مؤمن راستین نیست.<sup>۶</sup>

بکار اندختن عقل و استدلال درباره خدا به معرفت یگانگی او می‌انجامد. و این امر مستلزم پذیرفتن این اعتقاد است که خدا زنده و نوانا و دانای همه چیز و شناور بیناست و به چشم دیده نمی‌شود.<sup>۷</sup>

۱- نصحیح الاعتفاء، ص ۲۸.

۲- اوائل المقالات، ص ۲۹، ۳۵.

۳- همان، ص ۷۹.

۴- الفصول، ص ۷۸.

۵- همان، ص ۷۹.

شیخ مفید<sup>ره</sup> شاگرد ابن بابویه، معروف به شیخ صدوق<sup>ره</sup>، است که محدثی بزرگوار بوده اما در صفت کسانی است که به بحثهای کلامی خرد، می‌گیرند، و از جدل و مناظره نهی می‌کنند. شیخ مفید<sup>ره</sup>، با همه احترامی که برای استاد خود قائل است، به نقد اندیشه‌های او می‌پردازد، تا آنجاکه مواضع متعددی از رساله اعتقادات استاد خود را، رد می‌کند و کتاب تصحیح الاعتقاد را در همین رابطه تألیف می‌کند. شیخ مفید<sup>ره</sup> در آن کتاب، در پاسخ به استاد خود که جدل و مناظره در مسائل عقاید را نفی می‌کند، می‌گوید:

«شیعیان همواره و در هر دوره نظر و استدلال را بکار می‌برند و به حق جدل می‌کردن و باطل را با حجت و برهان از میان می‌برند و به همین جهت امامان<sup>علیهم السلام</sup> از ایشان سپاسگزاری می‌کردن و زبان به ستایش و ثنای ایشان می‌گشوند.<sup>۱</sup>

و ابن در حالی است که صدوق<sup>ره</sup> در کتاب التوحید روایاتی را نقل می‌کند که امام صادق<sup>علیه السلام</sup> در آن از جدل در باره خدا نهی کرده<sup>۲</sup>، و متکلمان در آن به هلاکت تهدید شده‌اند.<sup>۳</sup>

شیخ مفید<sup>ره</sup> نهی از سخن گفتن درباره خدا را بدین صورت توجیه کرده است: «اما نهی از کلام درباره خدای عزوجل اختصاص دارد به نهی از کلام در شبه شمردن خداوند به آفریدگانش و ستمگر بودن در احکامش.<sup>۴</sup>

او کسانی را که مخالف بکار بردن عقل و نظر هستند مورد حمله فرار می‌دهد و می‌گوید آنان از این طریق، بی‌عقلی خود را نشان می‌دهند. وی همچنین به این مطلب اشاره می‌کند که به کار بردن نظر به معنی مجادله و مناظره نیست، و در زمانهای متأخر امکان آن هست که به سبب تقبیه یا سببهای دیگر، از پرداختن به مناظره خودداری شود. ولی دست کشیدن از عقل و استدلال به تقلید کورکورانه

۱- تصحیح الاعتقاد، ص ۲۶-۲۷.

۲- التوحید، ص ۶۱-۴۵۶.

۳- همان، ص ۷۴، فصل ۴۳.

۴- تصحیح الاعتقاد، ص ۲۷.

می‌انجامد که همه در طرد آن انفاق کلمه دارند.<sup>۱</sup>

این جریان به وسیله سید مرتضی للہ دنبال شد. او نیز به مخالفت با اصحاب حدیث پرداخت و بر نقش عقل و رهیافت‌های آن در عقاید هر چه بینتر تأکید کرد. سید مرتضی للہ در وصف اصحاب حدیث می‌نویسد:

«اصحاب حدیث آنچه را شنیدند روایت کردند، و آنچه را برای آنها نقل شد، به دیگران منتقل کردند، و سخنان پیشینیان را [بی آنکه در آن چندان بیندیشند] بازگو نمودند، اما اینکه تا چه اندازه این روایات می‌تواند حجت و دلیل بر احکام شرعی باشد، از عهده ایشان خارج است. مگر نمی‌بینی ایشان گاهی در اصول دین، مانند توحید، عدل، نبوت و امامت به خبر واحد استناد می‌کنند، در حالی که هر عاقلی می‌داند خبر واحد [در این قبیل مباحث] حجت نیست.»<sup>۲</sup>

سید مرتضی للہ اعتقادنامه کوتاه خود به نام الاصول الاعتقادیه را با گفته‌ای درباره نخستین وظیفه انسان چنین آغاز کرده است:

«بدان که نخستین عمل از اعمال قلبی که بر عهده انسان گذاشته شده، این است که پروردگار خوبیش را بشناسد. و تنها راه برای این شناسایی استدلال کردن بر حدوث اجسام و نظایر آنهاست.»<sup>۳</sup>

بنابراین، نخستین تکلیف دینی در نظر سید مرتضی للہ عبارت از تکلیف و وظیفه‌ای است که عقل برای شناختن خدا دارد. او در کتاب جمل العلم والعمل می‌گوید دست یافتن به معرفت، نخستین تکلیف آدمی است، چه همه تکلیف دیگر بر آن بار می‌شود. و در ضمن بیان فرایند استدلال، که تنها راه رسیدن به معرفت است، چنین می‌نویسد:

«نظر، همان گونه که هر یک از ما تزد خرد بالضروره می‌داند، همان فکر است. و بنابراین اصل، استدلال و نظر کردن تنها وقتی عنوان تکلیف پیدا می‌کند که

۱- همان، ص ۲۸.

۲- المؤصلیات الثانیة الفقهیة، به نقل از مصادر الاستنباط، ص ۵۲.

۳- الاصول الاعتقادیه، نفائس المخطوطات، ویرایش محمد حسن آل یاسین، ص ۷۹.

شخص از فروگذاشتن و غافل شدن از آن بیمناک باشد. این ترس با از آن جهت در یک نفر پیدا می‌شود که مردمانی که او میان ایشان پرورش یافته است آن را در او القا کرده‌اند، یا از آن جهت که او به اندیشیدن درباره بعضی از آیات و نشانه‌ها پرداخته و همین آیات و نشانه‌ها او را از نظر نکردن بیمناک ساخته‌اند و یا اینکه خدا چیزی در او به وجود آورده است که او را به نظر کردن برانگیخته است و از غفلت ورزیدن از آن بیمناک ساخته است. و محتمل‌ترین توجیه درباره این القاء و انگیزش این است که آن سخنی پنهانی است که می‌شود، هر چند آن را تشخیص نمی‌دهد. و استدلال و نظر درباره جنبه اثبات‌کننده یک علت مایه به وجود آمدن معرفت است، چه معرفت مناسب با آن پدید می‌آید.<sup>۱</sup>

پس از سید مرتضی<sup>للہ</sup>، شیخ طوسی<sup>للہ</sup> با اقتدار تمام بر علیه این جریان بپا می‌خیزد، و پیروان آن را با اوصافی چون «المتمسکین بالاخبار المتعلقةين بظواهر الاحوال»<sup>۲</sup> توصیف می‌کند، و قدرت درک و فهم و نوان عقلی آنان را ضعیف می‌شمارد.<sup>۳</sup>

## در قرن یازدهم و دوازدهم هجری

با ظهور چنین اعاظم و بزرگانی جریان اخباری‌گری مغلوب می‌شود، و ظهور و جلوه خود را از دست می‌دهد، تا آنکه در قرن یازدهم به شکلی حاد و ماعقابدی افراطی توسط محمد امین استرآبادی (م، ۱۰۳۳ق) دوباره احسیا می‌شود.<sup>۴</sup> اصحاب این جریان فکری مردم را از انکاء و اعتناد بر عقل و اندیشه نهی

۱- جمل العلم و لعمل، ص ۲۶. ۲- النبیة، ص ۲.

۳- المبسوط، ج ۱، ص ۱.

۴- البته باید توجه داشت که جریان اخباری‌گری قرن یازدهم و دوازدهم، اگرچه اشناکهایی با مسلک محدثین قرن سوم و چهارم دارد، اما نفاط فارق آن چندان زیاد است که برخی آن را مسلکی خاص و بدون پیشینه ناریخی به شمار آورده‌اند، و نام اخباری‌گری را تنها شایسته این گروه دانسته‌اند. اگر چه اخباریهای قرن یازدهم و دوازدهم هماره می‌کوشند خود را به بزرگانی چون شیخ صدوق<sup>للہ</sup> و کلبینی<sup>للہ</sup> منتب سازند. (ر.ک : الفائد المدنیة، ص ۴۰) برای تحقیق بیشتر نگاه کنید به : مصادر الاستباط ، ص ۴۹-۶۲.

می‌کردند، و می‌گفتند مقتضای تعبد به آنچه شارع آورده است، همانا اکتفا کردن به روایاتی است که در کتابهای مورد اعتماد نقل شده است و باید به ظاهر آن اخبار، اخذ کرد و از هرگونه تفسیر و تأویلی در آن پرهیز نمود. ایشان تا آنجا پیش رفتند که تمامی اخبار وارد در این کتابها را، با همه اختلاف و تعارضهایی که میانشان هست، مقطوع الصدور دانستند. و در اعتماد به اخبار چندان زیاده روی کردند که حتی ظواهر قرآن را نیز فاقد حجتی دانستند و تمسک به آیات قرآن را تنها در صورتی جایز دانسته‌اند که روایتی در بیان معنای آن در دست باشد. ایشان علم اصول فقه را، از آنجا که مستند به عقل است و کمتر بر اخبار و روایات مبنی است، مردود دانستند و آن را بدعت و نوآوری در دین به شمار آورdenد، و از این رو به شدت بر مجتهدان تاختند و آنان را از مسیر حق منحرف دانستند. در واقع نزد این گروه، تنها منبع فکر شیعی همان سنت است، و جز آن بر هیچ چیز نمی‌تواند اعتماد کرد، و برای دستیابی به سنت، مشربی چندان فراخ پیشه ساختند که هرگونه خبر را، مشروط بر آنکه در کتابهای معتبر نقل شده باشد، شامل می‌گشت.

ملا امین استرآبادی نخستین کسی است که با صراحة هر چه تمام نر عقل گرایان و خردورزان و حتی مجتهدان را مورد طعن و سرزنش قرارداد و آنان را بالحسی نند و دور از ادب به باد انتقاد و استهzaء گرفت. اما دیگران از او میانه روتربوده و حتی برخی از ایشان، تندروی‌های استرآبادی را مورد انتقاد قرار داده‌اند.<sup>۱</sup>

در میان اخباری‌ها افراد برجسته‌ای ظهر کردند، مانند: ملا محمد طاهری، مؤلف کتاب تحفة الاخیار در رد صوفیه (م، ۱۰۹۸ق)، ملا خلیل قزوینی صاحب شرح اصول کافی (م، ۱۰۸۹ق)، ملارضی قزوینی (م، ۱۰۹۸ق)، شیخ حز عاملی، سید نعمت‌الله جزایری مؤلف انوار نعمانیه (م، ۱۱۱۲ق). البته در کلمات ایشان فدح و اعتراض بر مجتهدان کمتر به چشم می‌خورد، و جزء اخباری‌های معنده و

میانه رو به شمار می‌روند.

جریان اخباری‌گری موجب گشت اهتمام فراوانی مصروف جمع‌آوری و تدوین احادیث شود. و در نتیجه این تلاش، جوامع روایی بزرگ و ارزشمندی چون: *وسائل الشیعه*، *بحار الأنوار* و *مستدرک الوسائل* تدوین گشت، که البته این ثمرة مبارکی از آن حرکت نامبیمون بود.

### در نیمة دوم قرن دوازدهم تا قرن چهاردهم

در هر حال جریان اخباری‌گری در خلال قرن یازدهم و نیمة اول قرن دوازدهم همچنان به رشد فزاپنده خود ادامه داد. ایران و عراق مملو از دانشمندان اخباری بود، و خاص و عام به ایشان مراجعه می‌کردند و مجتهدان و منکلمان از نظرها افتداده و مهجور بودند. تا آنکه در نیمة دوم قرن دوازدهم، عالمی بزرگ و اندیشمندی سترگ ظهور می‌کند و با قوت برهان و نیروی اندیشه به رویارویی با این حرکت به پا می‌خیزد، و نا آنجا پیش می‌رود که این آتش برافروخته را خاموش می‌سازد، و عقل و برهان را دوباره بر مستند رفیع خویش می‌نشاند. این بزرگ مرد، که او را به حق مجدد مذهب امامیه در قرن دوازدهم دانسته‌اند، کسی نیست جز وحید بهبهانی. مرحوم وحید با تأثیف کتابهایی همچون *الاجتہاد والاخبار والفوائد الحائیرية*، و با بحثها و مناظره‌های فراوان، پرده از مغالطات اخباریها برگرفت و حق را آشکار ساخت، تا آنجا که جریان اخباری‌گری پس از وی نتوانست تجدید حیات کند، و دوباره سر برآورد. جریانی که وحید آغاز کرد، توسط شاگردانش دنبال شد، و به دست دانشمندان نامدار پس از وی نقویت گشت، و تا به امروز ادامه دارد.

## جایگاه عقل در فقه شیعه

### الف - دیدگاه فقهای متقدم

در میان فقهای متقدم شیعه، گروه فراوانی اساساً نامی از عقل در میان منابع فقه و ادله احکام نبرده و هیچ گونه اشاره‌ای به آن ندارند. برخی دیگر، مگرچه از عقل به عنوان یکی از ادله احکام نام برده‌اند، اما مقصود خویش را روشن نساخته‌اند؛ و گروه سوم تفسیری برای عقل ارائه داده‌اند که نمی‌تواند به عنوان یک منبع و دلیل مستقل، در کنار کتاب و سنت قرار گیرد. بسیاری از ایشان میان آنچه دلیل بر حکم شرعی واقعی است و آنچه دلیل بر حکم شرعی ظاهری است، مانند برائت عقلیه، خلط کرده‌اند. ایشان عقل را به عنوان اصلی که حکم شرعی با آن به دست می‌آید، مانند کتاب و سنت، از عقل به عنوان دلیل بر یک اصل منتج تمییز نداده، و آن دورا از هم تفکیک نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱- استاد محمد نقی حکیم در این باره می‌گوید: «وَكُلْمَانُهُمْ فِي ذَلِكَ [إِي فِي تَحْدِيدِ الْعُقْلِ] مُخْتَلِفَةٌ جَدًا، وَفِي بَعْضِهَا خُلُطَ بَيْنَ الْعُقْلِ كَمَصْدَرِ الْحُجَّةِ فِي كَثِيرٍ مِنِ الْأَصْوَلِ الْمُتَتَجَّهَةِ لِلْحُكْمِ الشَّرِعِيِّ الْكُلِّيِّ أوِ الرَّوْظِيفَةِ وَبَيْنَ كُوْنِهِ أَصْلًا بِنَسَبِهِ بِصَلْحٍ أَنْ يَقْعُدْ كَبِيرًا لِقِيَاسِ اسْتِبْلَاطِ الْاحْكَامِ الْفَرْعَعَةِ كَالْكِتَابِ وَالسَّنَةِ عَلَى حِدَّ سِوَاءِ».

وقد عقدت في كتب بعض الشيعة والسنّة أبواب لما أسموه بدل العقل، وعند فحص هذه الأبواب تجد المعروض فيها التماس العقل كدليل على ما ينتهي الوظائف أو الأحكام الظاهرية، أي أنك تجده دليلاً على

تا آنجا که اطلاع یافته‌ایم، در میان فقهای نامبردار، نخستین کسی که به عقل اشاره‌ای دارد، شیخ مفید<sup>للہ</sup> (م، ۴۱۳ق) در رساله اصولی خود است. او در آنجا می‌گوید: ادله احکام سه چیز است: کتاب، سنت نبوی و اقوال ائمه. و آنگاه بیان می‌کند راههایی که ما را به این اصول می‌رساند سه چیز است: زیان، خبر و در مرحله نخست، عقای. و آنگاه در مورد عقل می‌گوید: «عقل راهی است برای شناخت حجیت قرآن و مضامین اخبار.»<sup>۱</sup>

چنان که ملاحظه می‌شود، شیخ مفید<sup>للہ</sup> عقل را به عنوان منبع و مأخذ حکم شرعی معرفی نمی‌کند، بلکه آن را راهی برای شناخت حجیت منابع احکام و استنباط احکام از آن منابع و اصول معرفی می‌کند.

پس از شیخ مفید<sup>للہ</sup>، نوبت به شاگرد بلند مرتبه اش شیخ طوسی<sup>للہ</sup> (م، ۴۶۰ق) می‌رسد. او نیز در کتاب عدة الاصول که نخستین تدوین اساسی و گسترده شیعه در علم اصول به شمار می‌رود، عقل را در کنار ادله و منابع احکام ذکر نمی‌کند، و بحث جداگانه‌ای را به آن اختصاص نمی‌دهد. حاصل آنچه شیخ طوسی<sup>للہ</sup> درباره موضوع بحث ما بیان کرده به فرار زیر است:

معلومات بر دو دسته تقسیم می‌شوند: ضروری و کسبی. ضروری مانند وجوب ردّ و دفعه، و شکر منعم، و قبیح ظلم و دروغ و کارهای عبیث. معلومات کسبی نیز بر دو قسمند: عقلی و سمعی. معلومات عقلی برعی تنها با عقل دانسته می‌شوند، و برعی هم با عقل و هم با نقل قابل دریافتند.

شیخ طوسی<sup>للہ</sup> در تعریف آن دسته از معلومات کسبی که جز ما عقل دانسته نمی‌شوند، می‌گوید: «علومی است که اگر برای مکلف حاصل نشود، تحصیل

→ الاصل المتنج، لا انه بنفسه اصل منتج لها... فالعقل عنده [اي عند الفرزالي] من الاادلة على البرائة، و هي اصل منتج لموظفة، فهو دليل على الاصل، لا دليل على الوظيفة مباشرة.» (الاصول العامة للفقيه المقارن، ص ۲۷۹).

۱- کنز الفوائد کراجی، ص ۱۸۶، ۱۸۶، به نقل از اصول فقه، تألیف علامه مظفر، ج ۳ ص ۱۲۲.

معرفت نقلی برای او ناممکن خواهد بود، و به دیگر سخن: معلوماتی است که معرفت سمعی متوقف بر آن است.» مانند استدلال به امور حادث بر اینکه این امور پدید آورند، ای دارند که قادر و حقیقی می‌باشد.

شیخ طوسی ره برای آنچه عقل و نقل هر دو بر آن دلالت دارد به عدم امکان روایت خداوند مثال می‌زند. او همچنین می‌گویند: قبح و زشتی اموری مانند قتل و ظلم با عقل دانسته می‌شود. و در پایان بحث می‌گوید:

«تنها با عقل، دلیل بودن ادله‌ای که موجب علم می‌گردد، دانسته می‌شود و شرع مدخلیتی در آن ندارد.»<sup>۱</sup>

این تقریباً تمام چیزی است که شیخ طوسی ره درباره عقل و نقش آن در اکتشاف احکام فقهی بیان داشته است.

جالب اینکه برخی از فقهای اهل سنت در این دوره نیز عقل را به عنوان دلیل مستقلی برای احکام شرعاً به شمار نیاورده‌اند، بلکه آن را تقریر کننده اصل برائت دانسته‌اند. به عنوان مثال ابو حامد غزالی (م، ۵۰۵ق) عقل را در شمار ادله احکام بیان می‌کند، و در تفسیر مراد خود می‌گوید:

«عقل دلالت می‌کند بر برائت ذمه از واجبات و سقوط حرج از خلق در حرکات و سکنات، پیش از بعثت رسولان و تأیید ایشان با معجزه. منتفی بودن احکام پیش از آنکه دلیل نقلی بر آن دلالت کند، با عقل دانسته می‌شود، و ما این حکم را استصحاب می‌کنیم تا خلافش با نقل ثابت شود.»<sup>۲</sup>

او در ادامه کلام خود توضیح می‌دهد که عقل از ادراک حکم شرعاً ناتواند است، و اصل نامیدن آن را یک نامگذاری مجازی به شمار می‌آورد. بنابراین، نهایت چیزی که عقل در نظر غزالی بر آن دلالت دارد، نهی حکم تازمان و رود دلیل نقلی بر اثبات آن است.

۱- عدة الأصول، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۷، طبع سنگی، ایران، ۱۳۱۶.

۲- المستصفى، ج ۱، ص ۶۴، ۱۲۷ - ۱۲۸.

این سخن غزالی بیانگر دیدگاه بسیاری از اهل سنت درباره دلیل عتلی است، و عقل به این معنا نزد شیعه نیز دلیل بر حکم شرعی نبست، بلکه دلیل بر اصلی است که وظیفه عملی را تعیین می‌کند.

من تو ان گفت نخستین فقیه شیعه که به عقل به عنوان دلیل بر حکم شرعی و منبع استنباط اشاره کرده است شیخ محمد بن ادریس (۵۹۸ - ۵۵۸ق) در کتاب سرائر است، آنجا که می‌گوید:

«هر گاه این ادله سه گانه - کتاب سنت و اجماع - وجود نداشته باشد [یعنی حکم مسأله مورد نظر را نتوانیم از این سه منبع به دست آوریم] معتمد در مسأله شرعیه نزد محققین، تمسک به دلیل عتل است؛ پس حکم مسأله موکول به عقل، می‌باشد». <sup>۱</sup>

اما او نیز به همین مقدار بسته کرده و مراد خویش از دلیل عقل را تبیین نکرده است.

پس از ابن ادریس، محقق حلی خان (م، ۶۹۶ق) در کتاب معتبر، عقل را در ضمن ادله احکام ذکر می‌کند و آن را برابر دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- آنچه متوقف بر خطاب است، که بر سه نوع است: لحن خطاب، فحواي خطاب و دلیل خطاب. <sup>۲</sup>

۲- آنچه عقل به تنهايی و مستقلاب بر آن دلالت دارد؛ مانند بازگرداندن و دیعه، راستگویی، انصاف، قبوع ظلم و دروغگویی.  
او در ادامه این قسمت می‌گوید:

۱- سرائر، ص ۴، طبع سنتگی، ایران، ۱۲۱۷.

۲- لحن خطاب آن است که قرینه‌ای دلالت بر حذف لفظی کند مانند آیه «إِنْ أَفْسِرْبُ بِعَضَاكُ الْحَجَرَ فَأَنْقَبْرُ...» که «افسرب» در تقدیر است. فحواي خطاب همان مفهوم موافقت است. یعنی مفهومی که حکم در آن موافق با حکم در منطق است مانند آیه «ز لَا تَنْقُلْ لَهُمَا أَبَّ» و دلیل خطاب همان مفهوم مخالف است. یعنی مفهومی که حکم در آن مخالف حکم در منطق است، مانند آیه: «إِنْ جَاءَ كُنْمٌ فَأَسْئِلْ بَنْبَاءَ قَنْبَيْشَوْا».

«هر یک از این امور همان گونه که ضروری است، گاهی نیز کسبی می‌باشد، مانند [حسن و لزوم] بازگرداندن و دیعه در صورت ضرورت، و قبیح بودن دروغ در صورت نافع بودن آن».<sup>۱</sup>

محقق حلی نیز حدود دلیل عقل را تبیین نکرده، و تعریف روشنی از آن ارائه نداده است، و تنها به ذکر چند مثال اکتفا می‌کند، که برخی از آنها به مستدلات عقلیه باز می‌گردد و بسیاری از آنها اساساً از مصادیق دلیل عقل به شمار نمی‌رود و در واقع به مباحث الفاظ مربوط می‌شود.

پس از محقق، شهید اول (۷۳۷ - ۷۸۶ق) می‌آید و او نیز بر ممثای محقق حرکت می‌کند، با این تفاوت که بر قسم اول، سه مورد دیگر را می‌افزاید: مسأله ضد، مقدمه واجب و اصل اباحة در منافع و حرمت در مضار. و نیز بر قسم دوم، چهار مورد دیگر را اضافه می‌کند: برائت اصلی، آنچه دلیلی بر آن نیست، اخذ به اقل هنگام دوران بین اقل و اکثر، واستصحاب.<sup>۲</sup>

## نتایج بحث

از آنچه گذشت امور زیر به دست می‌آید.

۱- فقهای شیعه تا پایان قرن پنجم هجری، عقل را به عنوان دلیل مستقلی بر احکام شرعی در برابر کتاب و سنت به شمار نیاورده‌اند؛ بلکه عقل نزد ایشان وسیله‌ای برای شناسایی ادله و راهی برای استنباط احکام از ادله است. و به دیگر سخن: عقل نزد ایشان دلیل و حاکم بر ادله است، نه دلیل بر احکام. چنان‌که در کلام شیخ طوسی ره آمده است: «تنها با عقل، دلیل بودن ادله‌ای که موجب علم می‌گردد، دانسته می‌شود و شرع مدخلیتی در آن ندارد.» مثلاً علم ما به آنچه قرآن بر آن دلالت دارد، یا اینکه دلالتش بر آن راجح است، به عقل باز می‌گردد. همچنین در

۱- معتبر، ص ۷، معنبر، طبع سنگی، ایران، ۱۳۱۸.

۲- مقدمه کتاب ذکری، به نقل از اصول الفقه، تألیف مظفر، ج ۲، ص ۱۲۳.

کلام شیخ مفید رحمه‌الله آمده بود: «عقل راهی است به سوی معرفت حجیت فرآن و مضامین اخبار».

۲- به نظر می‌رسد شیخ طوسی رحمه‌الله نخستین کسی است که اندیشه اسنادلal به عقل بر حکم شرعی را - با تقسیم افعال به حسن و قبیح و بیان اینکه از راه شرع و عقل می‌توان به حسن و قبیح افعال پی برد، مانند قتل و ظلم که عقل بر قبیح آن دلالت دارد و مانند احسان که عقل بر حسن آن دلالت دارد - مطرح می‌کند و زمینه تمسک به عقل در احکام را فراهم می‌سازد.<sup>۱</sup>

۳- گروهی از فقهای شیعه در پابان قرن ششم و پس از آن، عقل را، در صورت فتدان نصر و دلیل نقلی، به عنوان دلیل بر حکم شرعی به رسمیت شناخته‌اند. چنان‌که عبارت این ادریس و محقق حلی رحمه‌الله بر آن دلالت داشت.

۴- مفهوم دلیل عقلی نزد متقدمین از فقها روشن نبوده است، و گاهی در مفهوم آن چنان توسعه داده‌اند که شامل مفهوم موافقت و مخالفت نیز می‌گردید، در حالی که این امور به ظاهر نص باز می‌گردد و ربطی به دلیل عقلی به عنوان دلیلی در کنار کتاب و سنت ندارد.

۵- در کلام شهید اول دلیل عقلی شامل برخی از اصول عملی مانند برائت و استصحاب شده است. ولی باید توجه داشت که اصول عملی بر حکم ظاهري و وظیفه عملی، هنگام شک و تردید در حکم واقعی، دلالت می‌کند؛ ولذا به نظر می‌رسد که برای شهید نیز عقل به عنوان دلیل بر حکم شرعی واقعی جایگاه خاصی نداشته، ولا اقل او تصور روشنی از آن نداشته است.

## ب - دیدگاه فقهای متأخر

در میان فقهاء اصولیون متأخر نیز تعریف و محدوده و جایگاه دلیل عقلی

همچنان به صورت مبهم باقی مانده است. گروهی، مانند صاحب معالم الاصول و شیخ انصاری و صاحب کفاية الاصول آن را در ضمن ادله احکام بیان نکرده و بحث مستقلی را در کتابهای خوبیش به آن اختصاص نداده‌اند؛ و تنها به اشاره‌های گذرا در بحثهای مختلف بسته کرده‌اند. و گروهی، مانند شیخ یوسف بحرانی، از آن به طور مستقل باد کرده‌اند، اما در تفسیر و تبیین آن، سبک پیشینیان را دنبل کرده، و تفسیری صحیح و روشن از عقل به عنوان یکی از منابع احکام ارائه نداده‌اند.

والبته گروه سومی نیز یافت می‌شوند که راهی استوار را طی کرده و بحثی روشن از عقل به عنوان یکی از منابع احکام شرعی ارائه داده‌اند، مانند سید محسن کاظمی، اصولی معاصر محقق قمی (م، ۱۲۳۱ق) در کتاب محسول، و شاگردش محمد تقی اصفهانی در حاشیه بر معالم الاصول، و در میان معاصرین علامه محمد رضا مظفر در کتاب اصول الفقه.

در واقع به خاطر روشن نبودن مقصود از دلیل عقلی است که کسانی مانند استرآبادی و یوسف بحرانی و دیگر اخباریون، بر اصولیون، به واسطه تمسک به عقل و ذکر آن در ضمن ادله احکام، خرد می‌گیرند. در حالی که مقصود از عقل برای خود ایشان نیز واضح نیست. فی المثل محدث بحرانی در کتاب العدائی الناصرة می‌نویسد:

«مقام سوم در دلیل عقل: برخی آن را به برائت و استصحاب تفسیر کرده‌اند، و دیگران آن را منحصر در استصحاب دانسته‌اند. و گروه سومی آن را به لحن خطاب و فحوى خطاب و دلیل خطاب تفسیر کرده‌اند. گروهی نیز مراد از آن را علاوه بر برائت اصلیه و استصحاب، تلازم مبان دو حکم دانسته‌ند که مقدمه واجب و ملازم بودن امر به شر<sup>۱</sup> با نهی از شد آن و دلالت التزامی را شامل می‌شود».

او در دنباله سخن خود در ضمن چند فصل، از هر یک از اموری که بر شمرده

سخن می‌گوید مگر تلازم میان دو حکم، که اساساً از آن حرفی نمی‌زند. صاحب حدائق، حکم عقل در مسأله حسن و فیح را جزء اقوال ذکر نمی‌کند. در حالی که حکم عقلی که شایستگی دلیلیت بر حکم شرعی را دارد، همان حکم عقل به حسن و فیح است. و چنان که پیش از این یادآور شدیم، اقوالی که او در بیان دلیل عقلی آورده، دقیق و صحیح نیست.

### نتایج بحث

از آنچه گذشت امور زیر به دست می‌آید:

- ۱- جمهور متأخرین از فقهای شیعه بر آنند که عقل یکی از منابع و ادله حکم شرعی است.
- ۲- داخل کردن انواع دلالتهای مفهومی در ضمن مباحث عقلی صحیح نیست؛ زیرا ملازمه میان منطق و مفهوم، ملازمه بین به معنای اخصر است، یعنی تصور ملزم برای علم به لازم کافی می‌باشد، اما ملازمه‌ای که میان حکم عقل و شرع برقرار است، ملازمه بین به معنای اعم می‌باشد. در هر حال، مفاهیم جزء ظواهر کلامند، و از قسم دلیل نقلی به شمار می‌روند.
- ۳- ارجاع برخی از اصول عملیه، مانند برائت و استصحاب، به دلیل عقلی، در برابر کتاب و سنت، اساساً صحیح نیست؛ زیرا اصول عملیه، خواه عقلی و خواه شرعی، دلالتی بر حکم واقعی ندارند، و تنها وظیفه ظاهری کسی را که دلیلی بر حکم شرعی ندارد، مشخص می‌سازند.

## آراء مختلف درباره عقل به عنوان یکی از منابع احکام

پیش از آنکه به تحقیق درباره منزلت عقل در فقه پردازیم باید این نکته را بادآور شویم که منبع بودن عقل برای احکام شرعی به دو صورت قابل تصور است: نخست اینکه بخشی از احکام شرعی از طرف خداوند جعل و وضع شود و از طریق نقل، اعم از قرآن و سنت موصومین علیهم السلام، به دست ما بررسد، و بخشی دیگر را عقل به طور مستقل جعل و وضع کند. و به دیگر سخن: عقل نقش حاکم و قانونگذار داشته باشد.

ونحوه دوم آن است که در همه موارد خداوند را قانونگذار بدانیم؛ و برای عقل تنها نقش کاشفیت قایل شویم.

بدیهی است که در اسلام تنها قانونگذار، خداوند است و تنها اوست که حق حاکمیت و جعل قوانین را دارد، و کار عقل فقط کاشفیت از حکم خداوند است. بنابراین، منبع بودن عقل برای احکام شرعی تنها به معنای آن است که از طریق عقل می‌توان به احکام شارع مقدس پی برد. و در نتیجه ارزش و اعتبار حکم عقل تنها به خاطر کاشفیت آن از حکم شرعی است.

\* \* \*

درباره اینکه عقل چه نقشی در کشف احکام شرعی دارد، دیدگاههای مختلفی در میان دانشمندان و فقهای مسلمان وجود دارد، که می‌توان آنها را در سه گروه

دسته‌بندی کرد:

- ۱- گروهی منکر حجت عقل به طور مطلق‌اند. اشاعره، ظاهرگرایان از اهل سنت و اخباریین شیعه پیرو این نظریه‌اند.
  - ۲- گروهی مثبت حجت عقل به طور مطلق‌اند. معتزله و اصحاب رأی و فیاس پیرو این نظریه‌اند.
  - ۳- بسیاری از فقهای شیعه معتقد‌ند که تنها در موارد خاصی می‌توان از حکم عقل برای اثبات حکم شرعی استفاده کرد.
- در این مختصر مجال نقد و بررسی مسروچ همه این دیدگاهها نیست؛ لذا ما ابتدا رأی صحیح را که همان دیدگاه فقهای اصولی شیعه است، بیان کرده و می‌پس دیدگاه اخباریین را مطرح می‌کنیم.

### دیدگاه فقهای اصولی

رأی صحیح در مسأله را ضمن چند بند بیان می‌کنیم.

- ۱- تعریف صحیح دلیل عقلی: تعریف صحیح دلیل عقلی به عنوان یکی از ادله احکام در برابر کتاب و سنت چنین است: «هر حکم عقلی که موجب قطع به حکم شرعی می‌شود». <sup>۱</sup> بنابراین، هر قضیه عقلی که توسط آن بتوان «علم قطعی به حکم شرعی» به دست آورد، دلیل عقلی به شمار می‌رود.

اعتبار «قطع» در تعریف یاد شده از آن روست که آنچه او لا و بالذات در باب احکام شرطی حجت است، همان قطع است، و ظن و گمان تنها در صورتی معتبر است که دلیل قطعی بر اعتبار آن اقامه شود.

\* \* \*

- ۱- اصول فقه، علامه مظفر، ج ۲، ص ۱۲۵.
- ۲- مقصود از قضیه عقلی، قضیه‌ای است که بدون نمسک به نقل، اعم از کتاب و سنت، انسان بدان باور و اذعان کند، اعم از آنکه بدینه باشد با نظری، استغایی باشد با فیاسی.

۲- عقل عملی و عقل نظری: عقل به اعتبار مُدَرَّکاتش بر دو دسته تقسیم می‌شود: عقل نظری و عقل عملی. عقل نظری عقلی است که امور دانستنی را درک می‌کند، یعنی اموری که مستقیماً مشی عملی خاصی را تعیین نمی‌کند و رجحان فعل با ترک را روشن نمی‌سازد. در برابر، عقل عملی عقلی است که رجحان فعل و ترک را بیان می‌کند و شبیسته یا ناشایسته بودن کار را مشخص می‌سازد.

عقل به هر یک از دو معنای فوق می‌تواند دلیل بر حکم شرعی واقع شود، هم به معنای عقل نظری و هم به معنای عقل عملی.<sup>۱</sup> در اینجا ممکن است شباهانی به ذهن آید که باید پاسخ گفته شود.

در مورد عقل نظری ممکن است گفته شود: عقل نظری امکان ندارد ابتداء و به طور مستقل احکام شرعی را درباید؛ زیرا احکام خداوند توفیقی است؛ و بنابراین، دانستن آنها جز از طریق ابلاغ مبلغان احکام یعنی پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام امکان پذیر نیست. چراکه احکام خداوند نه از فضایای اولیه است و نه از اموری است که با حس بتوان آن را ادراک کرد، و نه می‌توان با تجربه و حدس به آن دست یافت. احکام فقهی، اموری اعتباری، جعلی و فرادرادی است، و تنها به وسیله ارتباط با کسی که واضح آن است، می‌توان از کم و کیف آن با خبر شد.

به همین ترتیب ملاکهای احکام نیز، همانند خود احکام، جز از طریق دلیل نقلی قابل دستیابی نیست. زیرا ما قاعدة مشخصی نداریم که با آن بتوانیم اسرار احکام خداوند را در بایم و ملاکهای احکام را بشناسیم. و در اینجا ظن و گمان نیز سودی نمی‌رساند.

---

۱- مقصود آن است که در استدلالی که برای اثبات حکم شرعی نرتب داده می‌شود، لافل برخی از مقدمات آن می‌تواند مأخوذه از حکم عقل باشد، خواه عقل عملی و خواه عقل نظری؛ و البته ما مدعی آن نیستیم که همه مقدمات می‌توانند مأخوذه از عقل عملی باشد. و با آنکه لزوماً همه آنها باید مأخوذه از عقل نظری باشد. به طور کلی، در دلیل عقلی همین اندازه کافی است که یکی از مقدمات آن مستفاد از حکم عقل باشد.

در پاسخ به این سخن باید گفت: ما مدعی آن نیستیم که عقل نظری به طور مستقیم، وجوب یا حرمت فعلی را ادراک می‌کند، بلکه می‌گوییم عقل، حکم می‌کند میان حکمی که شرعاً یا عقلاً ثابت است و یک حکم شرعاً دیگر ملازمه برقرار است. مثلاً حکم می‌کند به ملازمة میان وجوب یک فعل و وجوب مقدمه آن فعل؛ و یا حکم می‌کند به ملازمة میان وجوب یک فعل و عدم حرمت آن. این موارد و دهها مورد دیگر از این قبیل، در واقع ادراک یک سری ملازمات است که اموری حقیقی و واقعی را تشکیل می‌دهند، و عقل نظری آنها را به بداهت و با به اکتساب درک می‌کند. و هرگاه عقل، ملازمة میان دو چیز را به طور قطعی دریافت، و ملزم نیز برایش ثابت شد، ناگزیر علم قطعی به ثبوت لازم خواهد بافت. و با حصول قطع، مطلب تمام می‌شود و حجیت ثابت می‌گردد، چراکه فطعم ذاتاً حجت است، و هر امر دیگری حجیتش را از قطع کسب می‌کند.

اما در مورد عقل عملی، ممکن است گفته شود عقل عملی هرگز نمی‌تواند درباره نظر شارع قضایت کند. بلکه نهایتاً حسن و قبح و بایسته و نبایسته بودن فعل از بدگاه خودش را ادراک می‌کند. اما اینکه این فعل نزد شارع بایستی و انجام دادنی است و یا نبایستی و ترک کردنی، از حبطة کار عقل عملی بیرون است.

در پاسخ می‌گوییم: عقل عملی، اگرچه به طور مستقل نمی‌تواند ما را از نظر و بدگاه شارع درباره رجحان و عدم رجحان فعل یا ترک آگاه سازد، اما با همکاری عقل نظری می‌توان به این نتیجه دست یافت. به این صورت که عقل عملی می‌تواند حسن و قبح فعل را فی حد ذاته و با فطعم نظر از انتساب آن به شارع و یا حاکم دیگر دریابد. و به دیگر سخن: عقل عملی، حکم خود درباره فعل را صادر می‌کند، و پس از این حکم نویست به عقل نظری می‌رسد. گاهی عقل نظری ملازمة میان حکم عقل عملی و حکم شارع را ادراک و تصدیق می‌کند، و گاهی آن را تصدیق نمی‌کند. و تنها در خصوص حسن و قبح عقلی، یعنی خصوص قضایای مشهوره که به آرای محموده موسوم است - و آن آرایی است که همه عقلاه از آن

جهت که عاقل‌اند به آن حکم می‌کنند - این ملازمه را تصدق و بر آن گواهی می‌دهد.

در این موارد حکم عقلی عملی، صغای استدلال و حکم عقل نظری که برای آن را تشکیل می‌دهد، و نتیجه همان حکم شارع خواهد بود که به طور قطعی ثابت می‌شود.

\* \* \*

۳- مستقلات و غیر مستقلات عقلیه: از آنجه اور دیم داشته می‌شود دلیل عقلی بر دو قسم است: مستقلات و غیرمستقلات. توضیح اینکه: هرگاه دلیلی بر اثبات یک حکم شرعی اقامه شود، این دلیل لزوماً از نوع قیاس منطقی است، چرا که تمثیل منطقی - که در اصطلاح فقه به آن قیاس گفته می‌شود - واستقراء در فقه امامیه فاقد حجیت است. و قیاسی که تشکیل می‌شود اگر هر دو مقدمه آن غیرعقلی باشد، آن را دلیل شرعی می‌نامند، و در غیر این صورت آن را دلیل عقلی می‌نامند، که دو صورت دارد:

صورت نخست آن است که هر دو مقدمه قیاس از قضایای عقلی باشد. مانند این قیاس: «عدل عقلاً حسن است. هر چه عقل حکم به حسن آن کند شارع نیز حکم به حسن آن می‌کند. پس شارع حکم به حسن عدل می‌کند.» این دسته از ادله را مستقلات عقلیه می‌نامند.

صورت دوم آن است که یکی از مقدمات، غیرعقلی و دیگری عقلی باشد. مانند این قیاس: «نمایز واجب است. هرگاه فعلی واجب باشد مقدمه آن نیز واجب است. پس مقدمه نماز (وضو) واجب می‌باشد.» در این قیاس صغیری غیرعقلی است، اما کبیری عقلی می‌باشد. چنین ادله‌ای را غیرمستقلات عقلیه می‌نامند.

مستقلات عقلیه منحصر در مسأله حسن و فبح عقلی است، که اشاعره منکر آنند، اما امامیه و معترض از اهل سنت آن را پذیرفته‌اند، و در این نوشتار مجال تحقیق و بررسی آن نیست.

## سخنی از علامه مظفر درباره وجه حجت عقل

استناد علامه، محمد رضا مظفر، در کتاب اصول الفقه بحثی منقح درباره عقل و حاکمگاه آن در فقه دارد، که پکی از مهم‌ترین منابع ما در بحث پیشین بود. ایشان در بخشی از کلام خود درباره وجه حجت عقل می‌گوید:

«بحث پیشین، ما را بدینجا رساند که دلیل عقلی آن است که موجب قطع به حکم شارع شود، و وقتی امر چنین شد بالاتر از قطع حجتی نیست؛ چراکه حجت هر حجتی بدان منتهی می‌شود. زیرا قطع ذاتاً حجت است و جدا کردن حجت از آن معقول نیست.

و آیا شریعت جز با عقل ثابت می‌شود؟ و آیا توحید و نبوت جز با عقل ثابت می‌شوند؟ و اگر ما خود را از حکم عقل جدا سازیم، چگونه خواهیم توانست رسالت و نبوت پیامبر ﷺ را تصدیق کنیم؟ و بدون عقل چگونه به شریعتی توانیم ایمان آورد؟ بلکه چگونه به نفس خود و اعتقادات آن ایمان آوریم؟ و آیا عقل جز آن چیزی است که خدای رحمان با آن عبادت می‌شود؟ و آیا خداوند دیان جز به وسیله آن عبادت می‌شود؟

نشکنک در حکم عقل سفسطه‌ای است که بالاتر از آن سفسطه‌ای وجود ندارد. آری، ممکن است در صغریات، یعنی ثبوت و عدم ثبوت ملازمات در مستقلات عقلیه یا غیرمستقلات عقلیه تردید کرد، و برخی را اثبات و برخی را نفی نمود، اما پس از اثبات ملزم در موردی، دیگر جایی برای تردید در حجت عقل در آن مورد برای اثبات حکم شرعی نیست.»<sup>۱</sup>

## فهرست منابع

پس از قرآن کریم

- ١- آمدی، سبف الدین علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، چاپ محمد علی صبیح، مصر، ١٣٥٧ق.
- ٢- ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابة، المکتبة التجاریة، ١٣٥٨ق.
- ٣- ابن عبد البر، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، چاپ شده در حاشیة کتاب الاصابة.
- ٤- ابن اثیر، امسد الغایة فی معرفة الصحابة.
- ٥- ابن منظور، ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر ادب الحوزة، قم، ١٣٦٣ش.
- ٦- ابن ادریس، محمد، السراقر، طبع سنگی، ایران، ١٢١٧.
- ٧- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، مؤسسة مطبوعاتی ای...، اعلیان.
- ٨- احمد بن حنبل، مسند احمد، دارصادر، بیروت.
- ٩- استرآبادی، محمد امین، الفوائد المدنیة، طبع سنگی، تهران، ١٣٢١.
- ١٠- امینی، عبدالحسین، الغدیر، دارالکتاب العربي، بیروت، بینا.
- ١١- ایجی، عبد الرحمن بن احمد، المواقف فی علم الكلام، عالم الکتب، بیروت.

- ۱۲- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة*، مؤسسه النشر الاسلامی، ایران، بینا.
- ۱۳- بحرانی، یوسف بن احمد، *الددر النجفیة*، مؤسسه الـبیت لاحیاء التراث، ایران، بینا.
- ۱۴- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، دارالقلم، بیروت.
- ۱۵- بصری، محمد بن علی الطیب، *المعتمد فی اصول الفقه*، تحقیق محمد حمید اللہ، دمشق، ۱۳۸۵ق.
- ۱۶- جرجانی، علی بن احمد، *التعريفات*، چاپخانه بابی حلیبی، قاهره، ۱۳۵۷ق.
- ۱۷- جناتی، محمد ابراهیم، *منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، انتشارات کیهان، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ۱۸- حجتی، سید محمد باقر، *تاریخ قرآن کریم*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۱۹- حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، المکتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۸ق.
- ۲۰- حرانی، حسن بن علی، *تحف العقول*، مکتبة بصیرتی، قم، ۱۳۹۴ق.
- ۲۱- حسین مبلاتی، سید علی، *التحقیق فی نسف التحریف عن القرآن الشریف*، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۱۰ق.
- ۲۲- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، انتشارات حکمت، تهران، چاپ سوم، ۱۴۰۸ق.
- ۲۳- حکیم، محمد تقی، *الاصول العامه للفقه المقارن*، مؤسسه الـبیت، ایران، ۱۹۷۹م.
- ۲۴- حکیمی، محمد رضا و محمد و علی، *الحياة، دائرة الطباعة و النشر تحت اشراف جامعة المدرسین* فی قم، ۱۴۰۱ق.

- ۲۵- حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، مؤسسه دارالهجرة، قم، طبع اول، ۱۴۰۷ق.
- ۲۶- حلی، ابو منصور حسن بن یوسف، الباب العادی عشر، مؤسسه چاپ و انتشار آستان قدس رضوی، ایران، ۱۳۶۸ش.
- ۲۷- حلی، ابو منصور حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تعبیر لـ الاعتقاد، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ق.
- ۲۸- حلی، ابو منصور حسن بن یوسف، اجوبة المسائل المنهاوية.
- ۲۹- خویی، ابو القاسم، البيان فی تفسیر القرآن.
- ۳۰- خویی، ابو القاسم، معجم رجال الحديث، مرکز نشر آثار الشیعه، قم.
- ۳۱- رازی، عبدالرحمن، تقدمة المعرفة لكتاب الجرح و التعدیل، طبع حبدرآباد، ۱۳۷۱ق.
- ۳۲- راغب، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، دارالکتاب العربي.
- ۳۳- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۳۴- زرقانی، عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، مطبعة عیسی البابی الحلبي، مصر.
- ۳۵- زركشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، قاهره، ۱۹۵۷م.
- ۳۶- زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف، نشر ادب الحوزة، ایران، بینا.
- ۳۷- زین عاملی، محمد حسین، شیعه در تاریخ، ترجمه محمد رضا عطایی، بنیاد
- ۳۸- پژوهشهاي اسلامي آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۰ش.
- ۳۹- سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل والنحل، مرکز مدیریت حوزة علمیة قم، چاپ اول، ۱۳۷۲ش.
- ۴۰- سبحانی، جعفر، الالهیات علی مدارک الكتاب و السنّة و العقل: المركز العالمي للدراسات الاسلامیة، قم.

- ٤١- سیوطی، عبد الرحمن، الدر المنشور في التفسير بالتأثر، مكتبة آية الله مرعشی، قم، ١٤٠٤ق.
- ٤٢- سیوطی، عبد الرحمن، الاتقان في علوم القرآن، منشورات رضی و بیدار و عزیزی، قم، ١٣٦٣ش.
- ٤٣- شاطبی، ابی اسحاق، المواقفات في اصول الشريعة، المکتبة التجاریة.
- ٤٤- شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، تحقیق و تعلیق حسین راضی، ایران، نشر توحید، بیتا.
- ٤٥- شریف رضی، محمد بن حسین بن موسی، نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، ١٣٦٨ش.
- ٤٦- شهرستانی، الملل والنحل، منشورات رضی، چاپ سوم، قم، ١٣٦٤ش.
- ٤٧- صافی، لطف الله، منتخب الأثر، في الإمام الثاني عشر، مکتبة الصدوق، تهران.
- ٤٨- صدر، محمد باقر، المعالم الجديدة، مکتبة النجاح، چاپ دوم، تهران، ١٣٩٥ق.
- ٤٩- صدر، محمد باقر، دروس في علم الأصول، دارالكتاب اللبناني، چاپ اول، لبنان، ١٩٧٨م.
- ٥٠- صدوق، محمد بن علي، من لا يحضره الفقيه، منشورات جامعة المدرسین، قم.
- ٥١- صدوق، محمد بن علي، رسالة الاعتقادات، چاپ شده همراه با باب حادی عشر، مرکز نشر کتاب، ١٣٧٠ق.
- ٥٢- صدوق، محمد بن علي، امالی الصدوق، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بيروت.
- ٥٣- طباطبائی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، هجرت، قم، ١٣٦٥ش
- ٥٤- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بيروت.
- ٥٥- طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی، ایران، ١٣٦٠ش.

- ۵۶- طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه، با مقدمه و توضیحات علی احمدی مبانجی و سید هادی خسروشاهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۱ ش.
- ۵۷- طبرسی، فضل بن حسن، مجتمع البيان، دارالاحیاء لتراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ ق.
- ۵۸- طریحی: فخرالدین، مجتمع البحرين، مرتضوی، تهران.
- ۵۹- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، با تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- ۶۰- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، عدة الاصول، طبع سنگی، ایران، ۱۳۱۲.
- ۶۱- عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، قسم الدراسات الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۸ ق.
- ۶۲- علم الهدی، الشریف المرتضی علی بن حسین الموسوی البغدادی، جمل العلم والعمل، الاداب، نجف، ۱۳۸۷ هـ. ق.
- ۶۳- عبید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۶۴- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، علمیة اسلامیة، تهران.
- ۶۵- غراوی، محمد عبدالحسن محسن، مصادر الاستنباط بین الاصولین و الاخبارین، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۶۶- فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، المکتبة الاسلامیة، تهران.
- ۶۷- فیض کاشانی، محسن، کتاب الوافی، مکتبة آیة الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- ۶۸- قوشچی، علی بن محمد، شرح تجزیه العقاید، منشورات رضی و بیدار و عزیزی، قم.
- ۶۹- کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۳ ش.

- ٧٠- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بيروت، ۱۴۰۳ق.
- ٧١- محمد سلام مذکور، المدخل للفقه الاسلامی، مطبعة الرسالة، مصر.
- ٧٢- محمد يوسف موسى، تاریخ الفقه الاسلامی.
- ٧٣- محمصانی، صبحی، فلسفه قانونگذاری در اسلام، ترجمه اسماعیل گلستانی، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸ش.
- ٧٤- مرعشی نستری، قاضی سید نورالله، احراق الحق و ازهاق الباطل، با تعلیقات سید شهاب الدین مرعشی نجفی، کتابخانه آیةالله مرعشی، قم.
- ٧٥- مسلم بن حجاج فشیری، صحیح مسلم، دارالکتاب العربي، بيروت.
- ٧٦- مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۲ش.
- ٧٧- مصباح، محمد تقی، آموزش عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ش.
- ٧٨- مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، قم، بینا.
- ٧٩- مظفر، محمد رضا، عقاید الامامية، کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران.
- ٨٠- معرفت، محمد هادی، التمهید، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۶ق.
- ٨١- معرفت، محمد هادی، صيانة القرآن من التحريف، دار القرآن الكريم، قم، ۱۴۱۰ق.
- ٨٢- مفتی، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ویرایش عباسقلی واعظ، با حواشی و مقدمه به قلم فضل الله زنجانی، چرندابی، چاپ دوم، تبریز، ۱۳۷۱ق.
- ٨٣- مفید، محمد بن نعمان، الفصول العشرة فی الغيبة، الحیدریة، نجف، ۱۹۵۱م.
- ٨٤- مفید، محمد بن نعمان، الفصول المختارة من العيون و المحاسن، چاپ سوم، الحیدریة، نجف، ۱۹۶۲م.